

الحمد لله





بازدید شد
۱۳۸۴



۱۲

۷۹۵۶۶

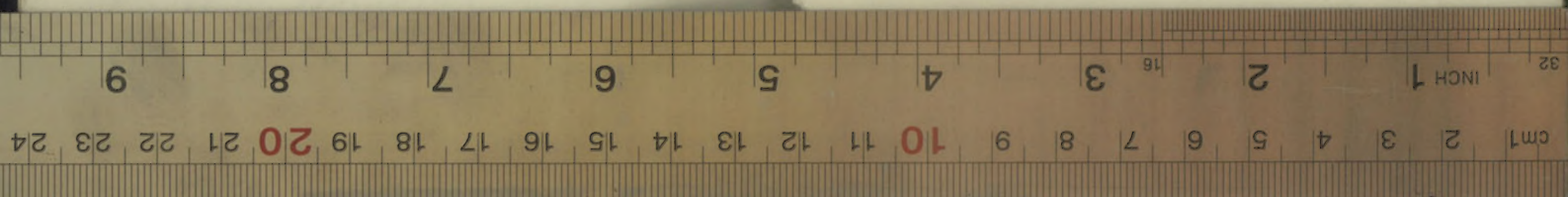
۱۱۲۴۵

تفسير معاني القرآن

۸۹۵۶۶



بازدید شد
۱۳۸۴



بسم الله الرحمن الرحيم

تو که انعم باغز و مایه و باب و بحمد الله الذی انزل علی
عبدہ الکتاب حروف رقی کتبی ستایش و سپاس پیش
ند او ندیرا نه است که نظروف حروف لفظی کلامی را مستقر جا هر
معارف مستوری لبانی فرمود و در هر حرف معجزی حکایتی از وحدت
خود نمود و در هر موجودی وجودی و شایسته بر استعدادی بی
انهاضه نشر نمود و هزاران هزار در درختی عالم وجود و علت و معلول

کتابخانه
۹۸۶۱

چو باد که فرستاده آسمان بدیت دولت رسالت و تمام فرود
 آمد و فرسوده زمین ضلالت باقبال دعوت و ارشاد و از ضعیف
 نقصان این کمال برآمد و سلام ملک غلام برال کرام او که بر
 نقیبه عالم و سبب ظهور او بمقدور و الی غایت و سر نیزه شود
 محمد و خدیجه و حسن و حسین و علی و فاطمه و زینب و سائر اولاد
 کائنات خداوند اصفیا و مولای اقیانای عالی علی علیه السلام
 ایشان را که اگر نه بوی دجری و اگر نه بوی کربلایی مجوسان مظهر
 علمانی از صفات مقدسان عالم روحانی چه اثر توانستندی دید
 که یادبودی که سزایف ربودی رخساره مشوق بانش که نمودی
 جلالت اما ابتدیت لطافت و لولاسنا اما بقدر ما الواسع
 نظر بفرمایش خیانت طایفه و قیامت حاجی محمد علی

مومنان این فستیرانی نموده حضرت لایحیانی تحریر نصف آخر تفسیر مفتاح الرحمن
 مطابق فرمایش و کجایش و دو صفحه مقابل پرداخت و ما حضرت
 که داشت نیاز مستعدان وصول مدارج ارتقا و سلاک مساکت و لا
 ساخت هر چند وصول بر اقیانوس مرتبه نه در وسع این زمان و نه
 این فقیر ناتوانست ولی چون از امثال فرمایش الهام انجام ناکیر
 بود و عبارتی گشته لبته تشبیه با اولیا و تمسک با اوصیای
 شروع نمود و چون قبل از شروع در معصود و محتاج بقدمه بودند
 باب مقدمه و در میانه که این سعادت منزه و مایه کمال علی
 الا فی لیل فی لایحه فی علی بن ابی طالب و اعطیتم علوم و ان تحت
 اسما و صفات باریعال است و در کجایش خلق از ان علم
 مکر بقدر مفهوم خود کافال انزل من السماء ماء فالتک و بعد

میتوان گفت که ما علمت که نازل کرد از آسمان خود
 خود پس فیض شد بر او دید قلوب کل بر حسب استعداد و این
 او قال خاتم الانبیا و ملائکة الا و صلیا علیهم و آله و سلم
 بکبریا فی حق تعالی که نفهم معانی قرآن از این المراتب عین
 قرأت و سماع مصدوقه اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم
 و قوله افلا یبید نور القرآن ام علی ت و این آیه
 قلوبنا فقال لها
 موانع اینجا نیست که درست نماید شیطان برای ایشان که
 محبوب شوند از عجب اسرار قرآن قال صلی الله علیه و آله
 و آله فی کمال الشیخ باطنی من علی قلوبی آی مر
 لنظر فی الی الیک و فی حق تعالی این جمهور فرماید اول موانع
 اشتغال تحقیق حروف و اخراج اوست از مخارج و بعد از آن

از موانع معانی و شیطان است موانع تقرات و بر کرد و اندر و
 از معانی کلام و در محسوسه اند از و که اخراج حروف از مخارج
 نشد تا بهجت را مقصود رسد و در مخارج حروف و
 موانع تعلیم کردن مذمب و تفسیر عبارت که می شنود
 و منجم میشود بر تعصب از روی حبس و مقصود می رسد و منظور خود را
 بر مسموع خود چه هر که و ظاهر شود برای او بعضی که در این
 که مخفی گفت آباء و معین در ترک ما بوعلیه من الهیته و نماید
 و باین جهت است که فرموده اند اعملم حجب و هر که گفته
 شود چگونه تجوید از مسموع بی زیادت و حال آنکه فرموده اند
 من قرأ القرآن فلیتبع قلبه و یفقه ما یشاء و یمیز ما یشاء
 چنانچه ظاهر معنی از فرموده است خدا رخصه میکند با همه ایشان

حیثیت ظهور یعنی بطن چهارم است و مقام کت سمعه و بصره و اهل
 مرتبه از مراتب ولایت و احراز این است و از حیث بطون است و از
 در قریب آن که قابل تجلی است بطن پنجم است و از حیث جمع بین
 ظهور و بطون در دایره صفات الهیه است که مفید غیبند بطن
 ششم است و از برای کلی است و از حیث حضرت احدیت جمع
 جمع بطن ششم است و این مختص دارد بصاحب ارث محمدی
 صلی الله علیه و آله شیخ در تفسیر فاتحه فرماید ما بین مرتبه کت
 سمعه و بصره و مرتبه کمال مختص بصاحب احدیت جمع مراتب
 اول مرتبه نبوت پس رسالت پس خلافت یعنی رسالت تکرار
 بسیف که مختص است باولوا العزم و از برای قرآن مجید هر مرتبه
 اسمی است که حضرت حق جل اسمه در آیات بسیار شریفه میفرماید

که بعضی از آن بدی و حکمت و روح و ذکر و شفا و رحمت و معیار بودن
 و نورات و فرق کلام و کتب چون فرق فعل و امر است که
 متحد و دو امر بری از تجدد است و فرق فرقان و قرآن طبیعت
 و ترکیب است و درجات قرائت است ازل مرتبه است که تقدیر
 کند که قرائت میکند بر خدا و مقتضای بین دیدن و هوای ظاهر و مستور
 منه و حال او بر این تقدیر سوال و تضرع و استعجال است و
 آنست که مشاهد کت بشود و قبی که کویا حدیب میکند با
 خدای سبحانه با طاف خود و مناجات میفرماید یا نعم
 برین تقدیر میباید در مقام حیا و تعظیم از برای من حضرت
 کریم و اصغری کلمات و فهم آیات که مقام مقربین و
 و اصلین است است که پسند در کلام متکلم را و در کلمات متکلم

پس نظر کن به بوی قلب و قرات خود و نه بوی قلع و انعام
 من حیث یومعسم علیه بلکه مقصود کندهم جو در بار مستحکم و موقوف
 دارد و فکر خود را بر او مستغرق شود و در مشهوره او حضرت امام
 جعفر علیه السلام فرماید لَقَدْ تَجَلَّى لِي الْإِلَهُ بِخَلْقِهِ فَكَلَّمَني بِكَلِمَاتٍ
 و باین ترتیب می شود و متمثل مر قول نه ایتالی وَلَا تَجْعَلُوا
 مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و حقیقت بعضی آیات و کلمات چون
 حرف معجم رب که کائنات مخفی است چه آنکه حرف مقصود
 صمد و حق است با جیب خود و مطلع نیست بر اینها
 از روی حقیقت احدی غیر از او و نه الواقع از قبیل رموزیت
 که واقع بین جیب و محبوبیت و هر زبان که حکما از نور این
 حرف است بقدر تجلای بر قلب و انکشاف بر او از علوم سیر

حقانیه و انوار الهیه ربانیه است و این غیر از آن توان نیز بر طبق
 مسعدت زمان بعضی از آن را به زبان بیان می نماید تا تذکره
 اخوان و تبصره سبک است ملک ایتان باشد و نه توکل و مستحکم
 کتب بعضی تجلی کرد حضرت غرت از کسبوت احدیت یکبار
 پیش از هر علت است بقلوب موحیدین غرق کنه ایشان را در
 بحر کبرای خود و فایده ایشان را در ذات خود و مشهور
 ایشان سازد و انوار ذات صفات را و بنمایند ایشان بخیر کبریا
 خود و تجلیات ذات را پس چون بر مبنی بعین مظهر نورید
 بخیر کبرای غرق کنه ایشان را انوار شامه و در بحر کجایان
 و صفات پس فایده شوند از تعینات بقایا و ایشان را نور
 کفایت و ظاهر شود برای ایشان مناکف مکت از ایتان

بشناسد بسبب اقبال و ظهور قافی خود در اوراق قافی و و قافی خود
 بقافی و و طلب شود بقافی را با قافی که چنانکه طلب شود
 شود برایشان کاف بجا که کم از صفات کریم در سائیش
 بسوی لب طاقرب چون برسد ظاهر شود از عینیت از عینیت
 عیب نورانی و عیب سازد ایشان را در عیب و چون
 مبهوت شوند در عیب نشاند از علم ربوبیت ذره وینه
 از حقیقت حقیقت شئی اخذ میکنند ایشان را اندام و اندام
 جبرئیل و صلیه پس ظاهر شود عین عرفان و طلب کند از حضرت
 سبحان خبر را که وعده فرموده است بایشان پس ظاهر
 شود نور و صبح صدق ظهور اسرار حق و درین حروف حشر
 بیان اسرار عدم و بقا وازل وابد و سر صفات و ذات

لایعنیها الا جیب من جیب جیب مع جیب غایب بجیب
 صخر مع الجیب و میتوان گفت که کاف بیت است که اول
 مرتبه از قوس صعود است چه نوزده عوالم نزول تمام میشود و
 پنج است و اشاره بخضرات خسته است و می ده است و ده نه و نه
 آدم است یعنی کمال ادیت و در ذات حقیقت تر از عروج
 بمعراج بعضی ازین حشر و قفل بعضی است مع بنفاد است و
 بنفاد و غنیه بدلات و این اشاره را فایده است که طلب
 معرفت و سلاک مساک و صفت مایه پس از وصول باین مرتبه
 باشند مع از حیثت عین عین صفا است و حکم هر دو و صفا
 و اشاره به حکم این کلمه است که اول حکم بالصادق و انا و الصفا
 در مرتبه چهارم و دهم است بر تریب اردو حاجی و چهارده اشاره

بخاتم انزال است که کمال آدم است چه جامع تمام مراتب
 عزت است که تمام صور و قوم مندرجات که عبارت از انوار و نورانیات
 و آدم اثار و بدایت و مکنیت که حقیقت آدمی و قبیح کمال
 وجود خود رسد و تمام شود که آنچه در او بالقوه باشد از خصایص
 سبب انوار و کمالات معنوی بطوریکه بسبب اغرایب اثار
 و عجایب احوالات بافضل ظاهر گردد و آن معنی در نزد صورتیست
 که هر چه در نه بالقوه است همه در او بالفعل ظاهر گشته است و از
 صفت است و اثار و باطن هر چه ترقیت پیدا کرده اثار و بطن است
 در ظهور ایات آنجیست که باطن از نورانیات صفت و
 بلام از سرحدیت صفت بلیم سر قدم در ظهور ایات و
 سر ذات مکتشف نشود که برای وحدانیت ذات و انکشاف

امکان
 الم الف
 ذات
 بزلت

سر صفات کبر برای کسیکه همه ثلث صفات او بصفت و سر تمام
 مکتشف گردد و مکتسب که پروان زده است از ایات تجلی نمودن
 از برای ارواح انبیا و پیام از برای قلوب عرف و میم از برای
 عقول اولیا و فغان فرموده ایشان را از بشریات و کمالات
 شهودات و مشرف و نمودن ایشان را از انوار ذات و سنای صفات
 و صفات قدرت بر ساطع ایات مخصوص و مکرر و مشرف و نمودن
 بر اسطفا و تشریف ایشان را بطور معجزات در بر سطحیات
 و صند و رکعات و گفته شده است که الف الف و غایت
 و لام لام لطف و میم میم مکنیت یعنی کسیکه بیاید و از برای
 حقیقت با سقا و اغراض و احداث قطف میفرماید و سر و
 و پروان سپرم او را از ملک ایمان بکلیت و میسر و گفت که غنی

ازال که کتب بدان حرکت حرکتی است از بالا بر پایین
 و بعد از آنکه در روی پستی کثرت فعل و نمود در روشن است که
 صورتی که اول از آن حرکت حاصل میشود صورت خطی است و آن
 صورت الف است که مقدم حروف است و بعد از آن چون حقیقت
 ظهور و نمود که غایت آن حرکت ازال است مستقیم دیگر حرکات
 الف ظلی خواهد بود بالضرورة بذات الهمین و ذات الهمین
 که در دو به ایزه مستقیم شود پس اگر نهایت جمیع آن حرکات را
 بنشیند و تمام صورتی که از آن ظاهر گردد آن میم است و اگر وسط
 و برنج میان آن دو طرف ملاحظه کنند که نسبت الف به
 و نه یکمیت میم آن لام است و آنچه مود این صفت از حقیقت
 حکمی است که صورت تعلیمی هم که هر چه در عالم حس و خیال

ظاهر گشته بسبب عین بجا پس اوست که هر چه در طی صورت در آن
 امان عاری نیست تواند بود و اصول آن از سه پرده نیست فقط که
 آن طول نهایت یا سطح نیست که طول و عرض است و جسم است که
 طول و عرض و عمق است و الف صورت اول و لام صورت دوم
 و میم صورت سیم است و در میان این الف بین کتب و جوی
 ظهور در حرکت و کتب رقیقی اظهار حرکت مقرر است و چنانچه الف
 لام میم نسبت اصل که صاحب جمیع کلیه است نسبت اصل
 کلامی هم صاحب جمیع کلیه واقع گشته است چرا الف صاحب
 تقدم است در خلق و لام در زبان و میم در لب پس این سه حرف
 بر حروف باشند طایفه طواف روح محمدی میسر است
 و طوف سرادت در صحاری هویت قبل از قبل زمان که شایع

روح او از نور حجب و طیران نمود و در هوای جویست از برای طلب معرفت
و ذات سرمدی و دست بدفعات از طاعت و اصل شد بجای بوی
حق و طیران کرد و در دایره هویت عین دریافت حق را بجای داشت
از حق مانع از حق را بجای پس کردید مظهر و مادی بظهارت و مدیت
حق و میسران گفت که طاعت اشارت بظهارت و دل اوست
از غیر حق و اما اشاره بوی باشد اقلب اوست بوی خداوند
گفت طاعت نه و جسمع که چهل پنج است بعد و آدم مطابق است
و با پنج و از یک تا هر پنج که جسمع کنی پانزده است و با جز
موافق است و آدم اول مختل کل و مسلم اعظم نور محمدیه
نصیات و حقایق اول و نفس کل و لوح محفوظ نور علوی
علیات لیس و یا اشاره است بید قدرت از لیکه پس

معدیست

اشاره به ارباب اجابت حضرت محمد علیه السلام فرماید که از برای طلب
خداوند علی علیه و آله و آیه اسم در آن مذکور است محمد و احمد
و عبد الله و یس و قح و منی لیس یا مع الوحی است و میسران
گفت که یا معرفت خدا و سید انبی و اولیا از حیثیت زبونی
ز بر سر مفتاح سید انبی است و بنیه سن که بکب جمع است
مفتاح سید اولیات است و اگر ولایت باطن نبوت و انک
در انک لمن المرسلین دلالت بر وحدت این دو نور دارد و در علم
جمع قبل از خلق اشیا بود و نور واحد من حیث الوجود بود
و عین ثابت آن دو ذات متساوی با رب و تقدیم و تا
یک و جرد موجود و در عالم خلق هستند عین ثابت هر یک بوجود
موجود شده اند و رب وجود بوقی ربی ثبوت و در اول محمدی ظاهر

سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُنْفَخُ الصُّنْدُوقُ

و سلام ما بر یکی است روزی که متولد شد و روزی که بمیرد و روزی که
بر آن گنجه شود و زنده و تشخیص این مواضع بر حجت است که حجت
این عزیز ترین موطن است چه آنکه مولود از موطن چنین چون قسم
پروان هفت نوا دیده نیابند و چون بمیرد چرخ نامش بهر کند
که هرگز ندیده بود و در وقتیکه محو شود و در او محشر عظیم برپا
میشود در خبر است که زکریا علیه السلام گفت الهی فرزندی از تو
خواستم که سر در سینه و رات جان من باشد این منته زنده است
که یه سحر و راز سینه من پروان بزود و داغ غبار جانم نهاد و یک
تخل کریه و ناله او دارم خطاب رسیده که تو از ما فرزندی را
طلبیدی پس این که صفت او را گریستن و بار محنت کشیدن

بنای محبت با برت قوت و خدا ای جهان اشریت از جلال تو بر

از باب ولایت و حجت معنی از باب محبت سلام سلامی است
از طاعت ایم و صاحب در جات چه مایه است قدسه متنع قد
و الهی است در حیات و حجت و حق و بقا همراه است سلام از
بر روح یکی است معنی که غریب میشود و منزله و معنی است از طاعت
موا و از رسیدن سلام الله و نور وجود و وجود او روح یکی است عظیم
و فراموشی و مراد از حجت و چون که کامل شد عصمت در و فراموشی
خداوند او را بر این که کشف جمال خود از برای او پس سلام او
تربیت است و دویم عصمت و سیم وصول است به سلام
یوم ولد تحت است از پروردگار از برای او و الهی است از هر جفا
و انصال عصمت و عدم انحراف است تا وقت حیات و سلام

و آتش خدایت او را از طریق مخالفت و سب و بدگویی و بدگویی
 و سب و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی
 بر سلامت یوم نبوت از عذاب قبر و یوم نبوت از عذاب
 خدای بر کافران تسلط یافت بر آن با عزای او و بدگویی و بدگویی
 زنده زنده زنده و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی
 از محن کربا معین شیطان و قوت شورت و غضب موجر میشود
 و در کتب اعمال ناشایسته میگرد و بسبب تجسم اعمال بصورت کن
 و سب و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی
 استی که انس داشت و در دنیا ظاهر میشود و بصورت نار
 و انصورت و اصل و زخ میبندد اشهر از فرق میان سلام خدا
 بر حضرت یحیی و جناب عیسی است که سلام بر یحیی با واسطه است

و سلام بر عیسی با واسطه است و خیا تا کی است موقوف است بر این
 نوعی از حیات باشد یعنی نبوت میشود باشد انما ابنا فی قد
 جاء فی مزلیم ظلمه لایات فاتبعنا هدیك صراطا مستقیما
 ای پدر من و مرا و سلام است که از بدگویی و بدگویی و بدگویی
 طریق و حی از دانش آنچه تو نباید پس پروردگار ما بنام تو
 است که سب و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی
 از علم تو حیدر آتیا و صفات و افعال خبر گویند ترا چه انکه ترا
 مناسبست تو را تو بر یوسف با واسطه است و وصلیت پس از آنکه
 مرا که من صاحب جمیع کلمه و برین بین و جرب و امکا تم تا تا
 بصراطا سوی در طریق و مدت که معرفت و محبت و بدایت حق
 ذاتیه است رسانم و هرگاه از بدگویی و بدگویی و بدگویی و بدگویی

سوی چاییت یثید و لا چون از اصحاب چاییت نبودان عتق
 و در اینجا دو نکته لطیفه است که برهش پوشید نیست یا آنکه با وجود
 ابراهیم میدانست که از اصحاب چاییت نیست چگونه امر را عتق
 شد آنکه باعث دو قسم شدن وجود میرا صاحب شمال و یمن گردید
 نکته اول را چون پیش ازین ذکر نموده ایم در فایده تکلیف باشد
 انقضائیکسیر و میگویم فرق است میان آنکه گویم دو قسم چه دو قسم
 و یا چسب اموج و شد اول با تدبیر و بود است و مستحق جواب
 نه چنانکه در کافیه کرده اند شبهات بسیار را اعتبار که جواب
 در کار ندارد از غایت وضوح که شبهه ایجا که مستحق جواب
 میدانند و جواب میگویند زیرا که دو قسم گنیم شدن معنی صحیح او
 بر سیکر و که یک موجود شود و دیگری موجود نشود و مقصود سترگ

این است پس میگویم که نمیگفت عتق است یا واجب است
 و یا مستثنی و یا ممکن و غیره که ممکن باشد و هرگز موجود نشود و بسبب آن
 بود که علت وجود آن هرگز موجود نشده باشد و آن علت وجود
 یا ممکن است یا واجب یا مستثنی علت ممکن نیست و از بود و نبود
 هم هرگز موجود نشده باشد یعنی نه از او پس باید که ممکن باشد و
 کلام در وجود و نشدن او میگویم و عدم او مستند است بعد
 ممکن دیگر و بگذریم این تسلسل در جمادات لیکن میگویم که این
 تسلسل ممکن است بعد از این است که بدل عدم وجود بگیرند
 و اگر جایز نباشد واجب العدم و مستثنی الوجود خواهد بود و اگر جایز
 باشد چه باعث که وجود این گیرند و در جواب واجب الوجود باشد
 کل و بیس امکان اشرف اثبات عقل اثبات وجود این میگویم

او نه دونه عالم در است بموم قدرت و توانست بر ایجا و بر کن
 بالذات دستند الیه کل اوست و نشاید که جز الوجود باشد و
 حضرت و شرفیات و فیوضات انحضرت با علم و جود نیاید و معنی
 بر جود اشرف از آن که در عالم وجود موجود است باشد و بعد از آن
 اطراف و تصور است این تقدیر و تدبیر و اقرب با و یسجد و
 وجود بالذات خیر و عدم بالذات شر و صفات بدیهه عقل است
 که تا در غنی اختیار عدم بر جود که محسوس و غیر متناهی با یکجا که حضرت
 معبود است نموده باشد که هر مکن الوجود در باستانهای همین است
 در جود او و جود او و وسیده به لا موقر فی الوجود الا الله و لا اله الا
 هو هر چه او و جود دنیا به الیه منسج الوجود خواهد بود و همگانی حق تعالی
 کَلِّ شَيْعَةٍ لَهُمْ مَقَالٌ وَ خَرَجَتْهَا اورد و اند که با این خلف رزی

استخوانهای پوشیده مرده را بدست گرفت و قدرت رسول آورد و
 دست نرم نمود و با ویران و سیده همه چون گرد پر کند و شود و
 روی انجا رفت این همه خواهد شد و در القوله از آیه و یقول الله
 تا آخر این آیه آیات نازل شد یعنی پس بر آن آیه از هر که حق را
 از ایشان که سختی او بیشتر باشد بر خدا از روی سر کشی حاصل نمیشد که
 اول پیش روایشان را بدو رخ اندازیم بعد از آن تا جان نیش زانها
 بختبار کفران و عدم قیام بتوق عطا و بخششهای ملک زمان
 از درجه این نیه بر میرود و در بسایم و عدم ادراک محبوب میگرد
 و پرسید که استخوانها طاعت استماع احوال میماند و ملاحظه نمیکند
 کیفیت بدو و احوال و مناسبت میان ایشان که چنانچه عقل بشناسد
 بر خالق ارض و سما صعب بود و در بدو ایجا و استبعاد و عدم انجا

ظاهر بر بوی و چه در کیفیت بود و احادیث و اشارت بوی پس بر بوی
 فرموده است **مَوَاقِیْتُ الْمَوَاقِیْتُ** معنی اشارت بوی که
 خداوند سبحان که آیه اگر در خارج نقل از کتب امکان بوی عالم است
 پس نازل گردید از عالم ارواح بوی عالم اشیاء عبور کند
 برود بر ملکوت و اسفل از نفوس سماوی و در مرتبه مرز کنند
 برود بر افلاک و انجم و آتش و هوا و آب و ارض تا آنکه رسیدند
 با نفوس باغبان و با وی منظره معنی بوی و بحر منظره و قریه ظلم اهلها و
 نهایت تدریج است از سما بوی ارض پس واقع شود و احادیث
 در باب ان نیز بسبب جذبات غایت بوی حضرت الهیه
 از مکانی که واقع شده است نازل در حقیقت مرز کرده بود و بر نشان
 و مقامات که در محراب بود و احادیث واقع شود بسبب قطع کردن

از آن منازل و مقامات ترک انتفاع از ایشان بسبب آنکه در عالم
 بر آن منازل عاریه گرفته بود و خواست بر آن از برای استکمال وجود
 است تا بحسب صورت و تمیز و روح و جسم و گردیده بود و بحسب
 از وجوده بسبب کثرت تامل و **الْحُكْمُ الشَّكْحِيُّ** ذرغم المقابله
 یعنی ابدان منظره از جهت آنکه ابدان متغیر ارواح میباشند و از
 آمدن سنگام رجوع بجزیه ای جمعی رد گردانند و اگر استعاره کرده بودند از
 هر منزل که آنکه باقی مانده بدین امانیت و صاف شد و چه مرآت
 و تکیه کرد و در او و بدین حق باقی پس میباشند عالم کمالش منور و آینه
 شود آینه او بوی او شش که یک و شش نوزاد و دیگر شش معبود
 و این معنی آن دایره دو نقطه است یک نقطه نهایت اول و بدایت
 آخر است و او هر دو است و دیگر کتب و او امان کامل و روح عالم

و منزه اسم الله و نیت در حق است کجاست پس من الله بک
 ان یجمع العالم فی واحد الخیر علی العرش استوی له ما فی
 السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الارض
 خداوند بسیار بخشش بر عرش مستوی است و مراد است آنچه در
 آسمانهاست از مبدعات علوی و ملکوت سفینه و آنچه در زمین
 هر دولت از ارکان اربعه و ملائکه موعظه آنچه در زیر برهمنه طبقات است
 از این عکس مرید است که زمین بر پشت مای است و مای بر روی آب
 و شکم مای در زیر دای بر سنگ است بنز که بنز آسمان از ان است
 و آن سنگ بر کایت روی آن کا و بر روی و زیر بر اند آمدگی
 غیر حق است لاجرم که اراده منم بر خداوند و در دایره بر
 و خلق که ان را خلق کرد و بنظر نور قدرت خود عالم را و ناهمید

عرش پس تکیه کرد بدات الصفا و از صفات او برای فعل خداوند
 برای عقل و از عالم عقل بسیار عالم عرش پس گردید هر ذره از عرش
 آینه که تکیه کرد حضرت حق از ان آینه او برای عالم و عالمین بسیار
 از فیض او از صفات از عالم ذات بر موجودات ماسوی که مسمی به علم
 و مشرکت برکت ان به عالم اکوان و خدا ان به خلیف نموده از حد
 استوی و الاستوی صفت ف صفا خداست و منزه است از هر در
 عقل و او نام سترال کرده از ملک این پس بگویند استوی از حق
 و الاستوی غیر مجهول و کیف غیر متقول و الایمان به واجب و سترال
 به عهده و زنده اند شبهه بی آنکه عرش موصوفه تدبیر است و تعبد
 و خدا نازل شود از عرش بر روی کسی و خدا هر شیء و از برای خشنود
 حکم میکند میان ایشان حق که یامدیش از رسول ایشان رسیده بود

تیر مکرده از بی فنی گمراه شده و ضلالت و مضل گشته و میگوید بعضی
 مذهب است و کلمه معلوم او خوانده است خدا عباد را به سوی مذهب
 بقربش از به سوی معلوم به ان ایشان و بعضی از ارباب قلوب گفته
 که عرش قرب عالم و انسان کیرات و کرسی صد به ان کیرات
 و این اسم آیه **وَرَزَقْنَاهُ دَاوُدَ وَاسْمُ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ**
 یعنی جمیع خلق پس استوی معنی او یعنی نیست شی اقرب به برای او
 از شی و حمد این عرش چهارده از ملا که از برای هر یک ایشان
 هشت چشت هر یک مطابق و نیای از ایشان بصورت بی او
 طلب روزی یکت از خداوند از برای ولد آدم و یک از ایشان به
 تورات طلب روزی یکت از خداوند عالم از برای حبیب محمد و
 واحد از ایشان بصورت امدات طلب روزی یکت از خدا

از برای سباع و یک دیگر بصورت هر کس طلب روزی یکت از خداوند
 از برای طیر و ایشان در دنیا چهارده و در دار آخرت یک و ده ثانیه
 و از عرش منی علم همه او چهارده از اولین و چهارده از آخرین و چهار
 اول فرج و از اسیم موسی و عیسی و چهار آخرین محمد و علی حسین
 و حسین و این بیان در عرش و حمد شده است با این همه
 و عرش خدا در سما معلوم است و در ارض قلوب اهل توحید است
 عرش نما معاف ملائکه است و عرش ارض مظاف لطایف است
 عرش سما رحمن بران ستری است و عرش قلوب رحمن بر او است
 عرش نموده و خلق است و عرش قلوب محل نفس حق
 فَلَا تَبْتَئُوا أَن تَنفَخُوا أَن يَفْطُرَ عَلَيْنَا آوَانُ بَطْنِي
 گفتند موسی و هارون پروردگار ما برتسکه تا تیریم از آن که فرعون

پیش گیر در با بقوت دگر آرد که دعوت را تمام کنیم یا نگذاریم
 که طغیان و کفر فرود آید و لیری کند با تو و سخن با او بانه گوید چون
 حضرت موسی علیه السلام استعدای وزارت دارد
 نمودن او وسط و برخ میان دو قوم او باشد تا تغییر کند قول او را
 قوم او حضرت حق با جایت مقرون نموده و سرمد و لاتینا دگر
 غایت شود از مش به من بسبب اشتغال با من یا بسیار
 کند که اگر زبان و غافل شود از امر اقیه قلب پس حدیثی بخار
 فرمود موسی و مارون را این باب بسوی سه عرن و چه بسیار است
 به فرستادن موسی قلب و مارون عقل بسوی فرعون نفس را در چاه
 مجاوره از حد خود بسبب استعلا بر جمیع قوی روحانیه
 تا هر گشتند کذب او را در ادعایش بحق و مدارا در دعوت کرد

ان خدا را بجایت پروردگار و احسانت حکم شرع از پرستش بکنند
 از غضب و طغیان زدند و مصلحت و مصلحت و امر حق شود و چون کفر
 طغیان او را از جهت عادت کردن او عیال و برتری خداوند قدر
 ایشان را دلیر گردانید بتایید و اعانت و محافظت کردن از
 آخری که از ایشان میرسد چنانچه امر فرمود در کولان موبت
 برسانیدن رسالت در طریق و تسخیر نفس اماره مکاره و الزام
 او از طلب عبادت قوی روحانیه و باز بستادن از تسخیر
 و فرستادن ایشان با دو رسول قلبیه و عقلیه در ترجمه بسوی حضرت
 الهیه و استفاضه از اورد حیه هدیه و معارف حقیقیه تا غلب
 کند ایشان را در تحصیل لذات حسیه و زعفران دنیوی و گفتن
 و مارون و ربنا اننا نَخَافُ کَلامی است صادر از

ایشان و بتسلیم و الاموسی و دارون تسلیم و منت و امر حق آمد و از خود
 اراده و تصرف ندارد و حرف ایشان بجهت شفقت بفرزندان است
 چه آنکه در عالم لوح ثبت وصول بدیده که مشهوره اند و از جمله تسلیم
 خود و اطاعت کردن ایشان و دیده بودند و یا آنکه گفته شود که در این
 دایره مرتبه توبین یا اوایل مرتبه ممکن بودند و هنوز با و آخر مرتبه ممکن
 در مقام تکلیف صفات مشرف نشده بودند و شرح صدرشان بیدار
 بوده آنکه ولت تک نشود بایده پس مقصودشان استماع کلام
 حضرت علام بود که لا تخافوا و لا تحزنوا فاما انتم فاعلموا ان الله لا یغفل
 آنچه بجهت تکلم میشوند بکلام خدا ایشان بشنود و بپیش کلام ایشان
 و بیاید آن کلام بکلام او و بر میسند بر بصر او و اید ایشان
 تا صبر کنند بر بلا فالو الن فو کت علی ما جاءنا من البقائ

۱۹۹
 وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ فَاذٍ أَلَمْ أَنْتَ تَقْضِ فَعْدَكَ
 الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لَبِغْفَرْنَا مَا خَطَا بَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا
 گفتند سحر خست یا زینبیم تر بران چیزی که با و انوع شد از معجزات نعم
 و خست یا زینبیم نعم فایز را بر نعم بقیده که با نمودند در حالت
 سجده و کفر زینبیم تر ابر خدا ای که آفرید ما را پس حکم کن بر چیزی را که تو حکم
 کنسند و این است بخیر اینست که تو حکم کنی در این دزدگان دنیا
 بدستیک که رویه ایم هر دو را که رخ و تاب بسیار مرز برای ما کن
 از کفر و معصی و آنچه اگر کردی تو ما را بر آنچه از با و ما کردن چون
 شاید که اندر سحر و اودیت آیات کلی صفات و ذات را گفتند
 کن فو کت و این کلامیت صادر از عظم هست که اصل است از انبیا
 بقوت یقین چه آنکه قوت یقین در قرب مرث عظم است تعسرت است

هست هم بهایات اوست بعد ادا و توبه و شقاوت نیست
 و لذات عاجله فانیه حسیله و این جهت تحریر کرده قرون و فیه
 انما یقضى من الحق الذی انما اکتنا کینا بنی آوردیم ایمان
 می آید که کشف شده بود و جهت ایشان تعلیمات حق حقیقی و شسته
 بودند در بوی تحقیق و در برای کل لک بفرمان خطا با آنها
 یعنی ستر فرماید نور و هدایت سلفه و صفات رویه که عرض شده است
 اندر ای نورس با بسبب میل لذات طبیعی و محبت زلف و نور
 و ما اگر متنا علیه کبر و کبر و کبر در معارضه نویسی پس
 چون دیدند موسی را حرم شناسانند او را بنور استعدا و خود نشسته
 حقیقت او را و استغفار کرد و نذر معارضه با او بجهت اگر سحر او است
 بنسبت اوست استعدا و بنی چه اگر مادی خوارق عادت

و این
 سده

سه امر است یا خواص تر ایک و غیر نجات مراد غصه و صور و جمع حقیقت
 محققه المزاج و انجا هر است و این از باب نیر نجات است یا جمع و
 سه رویه و ارضیه است یا نقد و صور غصه و مراد غصه و کبر است
 فیض نورس سماوی و اتصال و توحی جسم ام ارضیه و این از باب
 طلسمات و یا تاثیر نورس و هیات اوست که مستفادات از
 عالم علوی و این از کمال معیشت بر نبوت و عالم بدعت و نجات
 و از اصل مرتقی بدراج و لایت غیر معیشت بر نبوت که است
 و از مقل بدینا و معرض از عالم اعلا سحر است پس می شد نفس
 در بد و فطرت مخصوص بهیات مؤثره درین عالم که اگر بسبب که
 بعالم تعلیم باز مانده است از نسل او این جهت ضعیف میشود
 خبر که در اوست از هیات نوری و شعاع قدسی چنانچه بسبب آن

سخن زید و میثود از برای بنی دودل نوزده تس و تیه قویه مکتوبه در ترم
 حضرت الهیه پس با نیت مکتوبه مشوه از بنی دین مع رصفه و نفع
 میثود نفس او در وقت مقابله پس سحر اعراف است بنی
 دودل و نوزده و یک رواج بنی دین بوی اقراب است اکویشان
 اقراب از نیت استعداده بوی بنی دودل میگوید استعداده اولیه
 ایشان باطل نشود باشد بالکلیه و غالب نشود باشد بر ایشان
 و بنی دین سید فاک قاذف فان لك في الحق ان تقول
 لا ماس وان لك وعلا لا تخلفه وانظر الى الهك
 الذي ظلت عليه غاها عليه له حقه لست في العلم
 مردیت که سحر می فریب بر بقیله سحره و از عظمای بنی دین
 بود و در وقتیکه فرعون قتل ابائی ایشان سینه در توله شده بود و

مادرش او را در کن ریش و بنیر بختند و بود و حق تعالی جبرئیل را
 فرموده بود که او را پرورش دهد و ماکول و مکتوبه او را حمیه سازد و چون
 موسی قصد قتل او کرد و او را کشت که او را کشت که صفت سخاوت بر او
 غالب است و چون از سخای او مردم مستفیع اندفع حیات از او
 باز نتوان داشت چون موسی از قتل او ممنوع شد گفت پس مردان
 از میان ما پس بر شیکه است هر تر از عقوبت در زندگان ما و بنا
 آنکه بگویم بهر کس که نزد تو آید نیت مس کردن تو مرا و مس کردن
 من ترا یعنی از من دور شو تا یکدیگر مس نکنیم چه حکم الهی و غضب را
 متعصی این بود که اساس او باعث تب طوفان بود پس مردم
 این ترک اختلاط او کردند و در بعضی تعصیت که اولاد سامری
 نیز چنین بودند و درین زمان نیز ایشان متصد و آن کس بر عدا

و در ترات و عذاب در آخرت خلاف کند تا تو در آن و کف
 باین صبر و ای که تو بودی همه روز بر پیش او مقیم و مجاوران بر کینه
 بسوی آن نزارند و ریزه گیسم پس بگفتیم که ای او را در دنیا
 بر آگند و خشتی قول حضرت موسی فایز صابر شد
 از غضب او و جهت حلول عذاب از غضب انبیا و اولی
 بجهت گزاینان مغایر صفات حق میباشند پس بر کسیر اگر آید
 غضب کند بر او واقع میشود و در مرتبه خدا و سیکر و دشمنی در دنیا و
 آخرت و عذاب میگرد و بعد از اب و میچند و بال عمل و بی کردار
 و میباشند صورت عذاب او در آخرت و در پائین از همه سزاوارتر
 از حق در دعوت و خواندن بسوی باطل و از لعن موسی است او را در
 باطل کردن کید و از آن که او در وقتیکه سفت بگردش و کشف میشد

اجتهاد و سبک را و حاصل شود بر کمال علی کشی و در عمل کس نیست
 در معرض عقاب حق در زوایا بسوی شود و حضور و غافل از آخرت
 و مجاهدت و و جهت که بر کرد بسوی عمل و در ایضا از برای سیت
 قوی و کتب مقام شهادت زیرا که قدرت ندارد و در آن غافل
 بر قوم تدبیر قوی او نایب کند بر وجهه و تدبیریم بدون رایت
 و مجاهدت و موعظت بر طاعت پس پروان می آید سامری و در
 بسوی انفرادی ایشان پس تمثیل شود طبیعت بصورت مجل و عبادت
 میکنند و در جمیع قوی بر دست عقل غیر مودید و تقرب آگاه میکنند
 بر فتنه و ضلالت که شس میکنند تا آنکه بر کرد و موسی قرب نور و نور
 حق مودید تا به حدس بسوی ایشان و کذلک تجزیه می آید
 وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي نَبِيِّ رَبِّهِ وَلَعَلَّ الْآخِرَةَ أَتَتْهُ وَأَتَتْهُ

و قدری که در حرکت است هرگاه این زیاد و خیر می کند
البته از این شقاوت به در حال حرکت قرار و ثبات نیست و غیرت
و سعادت می رود و معیشت می باشد به استیلا و کسب آن شرک
و شقاوت می رود و معیشت می باشد به استیلا و کسب آن شرک
اشد آخرت است و عذاب آخرت نتیجه عدم ایمان به آیات است
در دنیا و نیستی آن عدم ایمان بدون تدارک و توبه در وقت
واقع شود و عذاب آخرت نباشد و نقل شفاعت مقام دیگر است
و هر کس بقضای عدل برود و کار تمام دارد عمل نفس و نجس را بر کار جمع
کردن خسته غمین بسیار عظمت و کثافت تحسین و از نور کبر
افتاده رئیس الی در کشته با فعل ساقین در کثافت زبیر شده
خدا تعالی می و منزل و آلاء ایشانست بخشی یکی نیست و مخلوقنا

السماء والارض وما بينهما لا یغنی عنی زیاده یم آسمان زمین
و آنچه میان آنهاست از اشیاء علویات و بحال غنی نیست
از وجود عالم فصلا و از اداسع که در عرف متکلمین و در احکام گویند
اول چیزی که بر کردار او بسیار بود و بسیار است منظم که بر کردار او
بذاته و تحتی فرموده ای سبحانه به بسیار منظم بسم النور پس
منصبی شد بسبب این تجلی جوهر بسیار و از این شد از حکم غفلت عدم
و متصف شد به وجود پس تا بر شد لغت بسبب فری که منصبی شد
و او این جوهر را که اصل و ذره اجرام علوی و حب م غلات
از تاب نظریت مذاب شد در این کشت که امرای آن در نظام
و افواج آن در نظام بود پس نسیم رحمت تصفیق آن در این نظام
فرمان یافت و از آن مجتهد کن حرکت داد تا بعد از آن تا قضا

انتران کرده شود از دست او بجز دو بستاند و با حق صورت نمیدان
 کرده و اعدایان ضد عمل مستبد میگردانند و با تار هر یک از این ستم
 حصه از آن بعد مقرر و من باب است و فخری که بر بعد بر جویا بود
 بخت دارد میاید منفع است من بیکل کفر باللیل والنهار
 التین بل هم عن ذکر کبریهتم مغضوبین کیت که نگاه میدارند
 شب و روز از عذاب خداوند است مدام او اگر اراده و قیام آن
 فرماید بر شما کین منقبات است که کیت که نگاه میدارند
 از عوارض آفات و حوادث بدلت و سببانه در عذاب و
 بیداری از ذوالنون مذکرات که بشی پروان آمد و در کنار نیل
 میرقم عقرب را دیدیم که بشتاب تمام سیرت چنانکه من بدو میر
 بر اثر او ششم تا کنون را رسیده و از آب بر روی آید و است

داشت تا عقرب بر پشت او نشاند و از آب بخت و من از آن
 میرقم جویا را دیدیم ستم فدا و داری سیاه بر سینه او حلقه زد
 آینهک و من وی بیکر و آن عقرب بر پشت او نشاند و بر او نشاند
 و او را ابله کرد و چون جرات از خواب بر آمد صورت و افعه با او
 کفتم که بر این راه و بدست من قوی که مقتصد است که گذار از این
 موعده تنبیه نشود بیکه ایشان از فرط غم و دلخوار از یاد کردن
 پروردگار روی گردانست پس از عقوبت الهی که گشتند و نگاه میدارند
 پریشانند خبر میدهند که از کمال عاقله خود بر حقوق و من و بر
 خود از تعقل کردن بخواهند که در این بین و میفرماید من بذات
 خود متعالی میباشم و بر میدارم لطیف قدیم هر خردم را از شمره
 منیر و فضل سابق من و غایت قدیم رحمت کردن بر شما که بود

که دفع کند او را از شما و این از کمال اخلاص من است بر شما و حال آنکه شما
 معروضیه از من ای اهل جن و کیت که محضت کد شما را از انحراف
 سوی حسن آیت قدرت دارد بر محضت سوی این آیه دلالت دارد
 بر وجود نسل و انبیه و کیت یا حضرت مسعودیه بر آن است حضرت
 بعد لایل و بیات و کیت که در تمامش مذکور و مقرر است و بعد از آن
 و لایل تا بل در آیه هر است چه رحمت رحمانیه و عموم رحمت و کیت
 شریک نیست و در دلیل بسیط تحقیق کمال اشیا و اثبات
 و بعد از یکدیگر کیم کیم که کجایید و او خود حافظ میخیزد و بایست
 بنا بر اول نقل کلام میشود و در حافظ نیستی میشود و یا نشود بنا بر ثانی
 و در است یا تسلسل و هر دو باطل است زیرا که تسلسل امر محتمل است
 و اتفاق صحیح نیست و یا قطع نظر از بطلان تسلسل کیم چه محتمل

الم غیر النبی چون یک بسته در استیج بخرج و آن حافظ خارج است
 حافظ غیر محتاج است و آن بهین یک است نه غیر و الا تعدد واجب و
 رحمان می شود و کیت شریک برین دارد و جعلناهم امم کثیره
 یا خیرنا و اوجبتنا الیهیم قبل الجنان و ابناء النکح
 و کائناتنا غایب است و کیت که رسیدیم و از کیم و لوط و کیت
 و یعقوب را شوایدی که بسند کان قد بدین کنند و اقوال
 افعال به است کنند مردمان را بفرمان ما و وحی که ویم بدین
 انواع اعمال صالحه و برپاداشتن نماز و اذان و کیت و برپا
 ایشان از برای ما جاست کنند کان یعنی بر زمین و مردمان
 عبادت در لغت یعنی خضوع و تذلل است از برای تقرب بخدا و
 قیام بخیری که واجب است از خدمت او و اجابت او امر او و کیت

شفا حق حقیقه و کیفیت آن نمودار است عقل کلمه و حجت که معرفت
 حاصل شود از شریعت بر بیان قرآنی و احادیث آمده است کتاب الهی
 بهجلاش و زبان شریعت و ایت به بیان و تفصیلش تفصیل
 شرایط و کیفیات و احکام و اوقات و بجزیه و حجت است
 و چیزی که مذکور است چنانکه ظاهر آیه دلالت دارد که عبادت
 خدا بر وجه حسن موقوف بر وحی و الهام و همدی شدن است
 انما انا مأمور به و احکام و تعقل بدون مادی و بر سر عبادت
 خالق آسمان و زمین بعبادت نزدیک و دورین و قیام او دوری از
 حق یقین و بدعت و ردین است و عبادت قرآنی حسیه
 که صاحب روح و حقیقت معنویه اند که هر مستعدی بقدر استعداد
 و متابعت امر خالق عباد و اولیای هدایت بنیاد و فهم آن می‌کند

به آنکه غرض اول از عبادات سفر آخرت است بوی حق پس سفر آخرت
 بهیچ سبب مذکور عقل و دوام احضار او ببال تعبیه و از برای
 او سه راه می‌رسد بسبب آن که یکبار حجت است باشد بقام
 حتمین پس می‌گوئیم تمام نمیشود نماز و ذکر و غیرت و وضو و تغیر کرده
 شده است نیت به بستن دل رفقای از دنیا و داخل شدن در
 آخرت و وضو تهیه از برای دخول به عالم عقل و پروان نشستن با آنجا
 نفسانیه از برای وصول بقامات مشربیه و از آنکه حلقه شیطانی
 از برای تخیل حلقه روحانی و غسل و عبادت و عبادت و عبادت
 لبس است و غسل بدن پروان کردن اعمال و نیویه و عبادت
 حیوانیه است و مسح سر است سرال رحمت و طلب سونیت بر دوام
 طاعت است و مسح بر عین پروان نشستن از آنکه غرض شریف است

ووضوحیت کرب آب و بدل است تراب پد کربش است
 همین و آخرش تراب بین است پس یک دو و سه
 بانی و فرغ لاحی و آب چهار نوع است آب بحر و صواب و
 قیحه علم حقیقت است و آب نرو و صواب و قیحه علم شریعت است
 چشم و قیحه او علم طریقت است و آب بارش و قیحه او علم
 کشف است و خاک نیز دو نوع است قیحه که کنایه از صبر و مجاهدت
 و غیره که ثبات بر مشاهدات است و نماز و صبر و زهد است
 از شرب مال دنیا و مراقبت از برای زول نعمت و جمال
 جمال الهیه و هر خبر ایشان را به حقیقت است که بر این حقیقت و انوار
 پرشید نیت و اقرب الی وعد الخ فانی فی خصیصه
 الذین کفروا و ابوابنا قلنا و غفلت من هذا انکما ظالمین

یعنی نزدیک رسیده و عده است که در حق قیامت است پس پنجم
 واقع شود و خبره و باز مانده باشند از اول استغیر و بدای اینها که گزیده اند
 و گویند ای ای با بر شکیله بودیم در خبری ازین روز بگردیم
 سگم کاران برخیز و قیامت موعود زوال کشف و مشهود نقد و حجت
 و معاد بای بازگشتن کثرات و مرجع قیامت است و نهایت تکلیف
 کثرت نیز خبر و عدت باشد لیکن نه با نیمی که کثرت اعتباری محض و
 حقیقت باشد بلکه با نیمی که عالم کثرت عالم فی و مشروبات ذات حق
 وستی منقذ میباشند و بر مشروبات شی متقابل و هلاک میشود
 و بسکن عالم فی و کثرت عالم نفس الامر است و نصف به کام
 واقعی و تصدیق بجا باینست سیئه الله و با کلام شریعه از امر حق
 و بیا مود که مخبر صادق خبر داده منوط بر قیامت عالم کثرت

و با این عتیه باطل که کثرت فی احکام است و محض اعتبار است
 با حکام شرعیه از روی حقیقت نموده باشند خلاف حق و حقیقت است
 و عفت و حق برستی کثرت با حق و عدت بنا بر این قیاس
 و آنچه از خبر داده اند عفت و با و بر حقی که در شرح مقررات
 صحیح و مطابق واقع و انکار ندارد و دولت میفرماید خداوند قدیر
 تا آخرت را بر عجب الذنب انچه که باقی مانده است این
 تا دنیا و بعضی بر آنست که عجب الذنب مذکور در خبر نفس است
 و برویش میشود تا آخرت و بعضی گفته اند که اوج هر فرد است
 که باقی بماند و تفسیر نمیشود برویش میشود تا آخرت و بعضی
 گفته شده که عجب خیریت که قیامت با ویش و لایق قبول
 نمیکند که بگویند و او در وقتیکه انان که خدا تا آخرت را و تعدیل

و تفسیر نموده اند که بوده باشند ان جواهر با عتیه پس حکم
 و ذات خارج بسوی وجود از عدم معدوم نمیشود و او عیان بعد از
 قبول کردن و هم که گفته اند لیکن مختلف میشود در این
 با تفرجات و امتزاجات انچه که حاصل میکند این صور را
 اعراضی هستند که عرض میشود بقدر رغبت و عدم دور و قریب
 شده صور از برای قبول از اوج میباشند مثل شش هستند
 از برای قبول اشتغال سبب نازیت که در اوست و ضرر و زیاده
 مانده چراغی برای فروخته اند بسیار اوج انچه که در
 او شان است پس نفع میکند اسرافیل و مرد میکند ان نفع
 بر صور بر زخمه و میمیر اندیش از پس میمیر اندیش از پس مرد
 میکند نفع دیگر بسوی صور مستعد از برای اشتغال و مشغول

و روح خود را در اسم قیام بخیر و نیت نیت آخرت بآنها
 الناس ان كنتم في ريب مما كذبنا فاعلنا كذبنا
 ثم من نطفه ثم علقه ثم من مضغه مخلقة و غير
 مخلقة لبين لكم و نقر في الارحام ما نشاء الى اجل
 ثم يخرجكم طيلا ثم لبنا ثم نصلبكم في عظام و منكم
 من يرد الى دال الغر كجلا يعلم من بعد علم و منكم من
 يدفن فاذا ازلنا عنها الماء افسنت و دبت و امين كل يوم
 یعنی ای مردمان اگر بترسید شما در شک از بر این سخن بجهت عدم تجویز
 اعداد و معدوم پس بدستگیر ما فریدیم شما را از خاک پس از
 منی پس از مقداری خون بسته پس از قطعه گوشتی تمام خلقت
 و تمام خلقت در درو سیطند کور است که غیر محضه بجهت اگر شکم و

که بعضی از آن صورت نیافته است و بعضی از آن که شش و شش
 ساخته اند از حال بجا را در اینست نیستی تا بین کنم برای شما بدین
 احوالات در رشته و حکمت خود را استلال کنید که هر که
 باشد بر تفسیر و تفسیر را اولاً که در خود بود و بر اعداد آن و قرار
 میدهد هم در جمیع آنچه را که از جسم از ذکر داشتی تا وقتی که
 نام برده شده که زمان وضع است پس پروان آوریم شما
 از شکهای و در آن در حالتیکه گوشت باشد و با نور خود آگاه
 مردان نمائید پس از آن برسید کمال نعمانی خود در وقت
 عقل و این سی و چهل سال است و بعضی از شما متذکر اند که
 جز این و بعضی از شما کسی باشد که اگر باشد و نباشد و بی و در آن
 زندگان که حسن خرافت و نیت پری است تا از پس آن

امر پختی را یعنی بجات که کویا کرد و اول امر ایام مجامعت
 بعد از آنکه در ایام قمری بعد از مناسبت آنکه اندام بعد علم با حقیق
 علیه از احوال شریفه و مقامات رسیه و این غیرت حق است
 بر و عوی محققین مین است اسرار حق به عادی کثیره و مستفید به
 من ذلک و طلب میکنند از خداوند و از فضل و کرم را تا غرض
 شود از خفته و شرف پس استدلال دیگر می نماید بر و قریب
 باینکه و تر الا دحض الحاشیه یعنی می پستی ای آدمی زین راه
 حالت که خشک و پرموده است پس چون در خستیم از این بر این
 آب در آن خبش کند زمین بیا مانده که کویا از روی شط
 بحرکت آید و بر آید به خیر مایه و بر و انداز هر صفتی از این
 که تازه و تر و سیکر و بهجت افزا باشد پس قوری که زمین بر آید

باینکه به ساد و تر اند که اجزای مرد و کویا جسیع نماید و به جان
 اول بر آورد و صاحبان دین که کویا اندام دوم را به این
 چون بعضی از سکتین بر او اشکال است که بهشت تر و در وقت
 او شود از بهشت و بعضی که اندام دوم را به این است و اشکال است
 نمیتواند که در زیر آن از اهل اسلام و قبل شریعت اندیکویند
 که جسم مرکب است از اجزای لای تجوی و در حال موت تبدیل
 به فضل تبدیل شود و اجزای معده و مکنشته اند از این
 بهشت استقال بر سیکر و در اندام دوم نیست لکن در
 خصوص اقبال حرم میروند و سوال است و احکام اسلام
 و آنکه اندام دوم را به این است و این اندام یکویند
 اندام شش است بهینه و نیز بعضی تصریح کرده اند که واجب است

که اکتفا به یک شخص بجز شخص بدون تفاوت بین شخص اول و شخص معاد
 در خصوصیت و شخصیت نمیکنند و این حق است و ناقصی ندارد
 و بعد از فهمیدن که خصوصیت و شخصیت بجهت خیر است إِنَّ
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَدَّوْنَ عَنْ بَنِي اللَّهِ وَالْمَجْدِ الْخَيْرِ
 الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْ
 الْبَادِ وَمَنْ يَرُدَّ فِيهِ بِالْحَادِ يُظْلِمُ نَفْسًا عَذَابَ آلِيمٍ
 یعنی بدست کسی که برگرداند و بداند بخدا و رسول و باری و خداوند را
 از راه خدا که ایمان و طاعت است و از همه حرام مراد و در حدیث است
 که پیغمبر و اصحاب را از طواف بازداشتند آنچنان بجهت خیر است
 از برای همه مردمان که مخصوص نیست بچندین و آن بعضی و یک است
 مقیم و آینه از دیدن یعنی شهری و غریب در ادای مناسک

حج و ایمن بودن اکتس و غایت و هر کس را داده که در حرم کعبه
 از راه حق و مستم کردن بخت نیم او را از عذاب اوردن و آن که
 مجربند بسبب غرض طبیعت و باز میگردند سلاک قوی است
 چه مقیم از قوی عتید و چه بادی از قوی فانیه و حال که نسبت
 کعبه بکاف و با و مساویست چه فانیه حق فانیه کرامت و منزل
 است و صرفت و در وقتیکه منكشف شود و خیر که در ادوات
 از آیات کبری میرسد برکت او بسوی مقیم و مفرد و عطا میفرماید
 تائب از معاصی را از آنچه عطا میسر میاید مصع مقیم در طاعت را
 و خانه بود در اول شلت و اشاره بود بتبریع جسم طویل و غریق
 و عیس و حجر نصف دایره است و خارج از جسم و ایستادن
 است و محسوس است و تیراب است و فیض از عقل نازل از عالم ملکوت

بیری عالم شهادت و کثرت از روح اینها و عقب از عالم غایت
 کعبه صوری در ایام عرب و ساخته شد برین اشیاء که جسم صوری
 شخصی بود و در خارج مقوم و متصل است از عناصر اربعه و برین
 بنویسند و از اینها که انما ملک ان محتاج است بر حق و عارف
 است و کیفیت طریق و سالک حقیقت حج نیز محتاج است باین
 در علم حاوی و اخوان تجرید و عنایت شیخ الهی و اجرام طریح کعبه
 او را هم در بس مشاغل و در انحطاط از مراتب کبر و خست و خست
 و نیاز و بس آخرت و بقیه اجابت سماعند از حق است بعضی در خارج
 میشوند و میمنت و جواب میگویند و از باب حقایق و لطایف
 و بعضی میشوند و میمنت و ادوات و صاحبان عقاید مختلفه و مناسبات
 که بنور دین مستقر اند و بعضی میمنت خطاب را بدو نماند

و این نامه اصواب گفت است و بعضی میشوند و میمنت و مناسبات
 و ترک میسید بخت است که محرم از هر چه نفس را به دین برده باشد
 و بسید کردن است و کثرت و دخول که دخول بکثرت است
 و طواف طلاع بر او امر و مشایخ کردن سالک است و کثرت
 حق را بی است باینست چنانکه است در است و مستدیر و در است
 و از دو جهت طرف بجهت شده است و است و در می جرات
 و شرمی نفس آمده است و مکرر و در است و در می جرات
 حیوانه و قتل انفاق زیمه است و بی شرم است بیری که محمد و
 بطرفین و در وسط ثابت میشود و از حقیقی و صفا نیست است و در
 مرده جامعه از برای مکار و اخلاق است و از غم شرم نیست است
 و اینها را بکثرت است که میاید از جانب غرض و طواف از برای

بر جوع از حقیقت بشریت و با احوال عجیب و غریب و اثاره بعلاویه
 بدان و آن بکذب بول فکرت کذب قبلهم قوم نوح و عا
 و ثمود و قوم ابولهب و قوم لوط و اصحاب مدین و کذب
 مؤمنی فاملتب للکافین ثم اذکذبک کان یغنی اگر کذب میکنند
 مشرکان قریش غم و اندوه بخوراده که آن کذب منسوب
 پس حق کذب کردند پس از صد و یک کذب که کذب میکنند
 نوح مر نوح را و کرده عا بود و اوطافیه شود و مسیح را و قوم لوط
 را و احوال مدین شیب را و کذب کرده شد موسی یعنی فرعون
 را و کذب کرده پس همت دادیم مر آن را که وید کان پس گفتم
 بعد از بلقاع و در پنج و صر و صیحه و لک و شیه و خفت و شمار
 و عذاب یوم الظل ایشان پس چگونگی بود و ناپسندیدن ایشان

به نیت و ابرایشان نخت بدین نیت و حیات و جهالت و کمال
 بخوراده و متروک است که در میان انبیاء و مختصر نیستی بکذب
 قوم بکذب انبیاء را کذب کرده اند بسبب عدم ادراک
 و عدم تجانس چه تصدیق فرغ ادراک و صورت مد که در شرف
 به لیل اتکا و عقل معقول همان ادراک کنند است در بعد
 صورت ادراک ایشان نیست از عالم نور و نوریت هر
 نوری به حدتیه الهیه و در آفتاب نزل و فل که در آن ضمایف
 شیطانی است صورت مد که ایشان را چه نسبت به حقیقت
 انبیا که تو خند تصدیق نمود و هر قدر درجه انبیاء غلبه
 و شریف تر کذب و اذیت نسبت با ایشان بیشتر است
 استراحت غایت خراف و نقص و کذبین بر دو قسم اند

تکذیب بعضی حکمت عدم ادراک مرتبه و مقام پیش از آن است بکثرت
آیه از آنکه وقت و شدت از دور جبری و مسلط بوده و بیکوایل
عادت باشد و اینها نیز بر سبیل ترجیح ممکن است که نکند اینها
بسیار پس بجای آن در شدت زود شود تا بسبب بخت اول
تجلیات الهیه و فیضیات غیر متناهی از صفه صمد و نورانی از
عالم مدس بجهت قوی نسبت فیض بکمال آن شود و اینها
و دیگر که وقت و شدت در این جبر جبری و ذاتی است
نقصی که جزا آخرت است و در هر دو که مقرر است آن است
بجمله شدت میرسد و قدرت قاهره این دو پس متضاد و
نور و ظلمت را قرین یکدیگر میزد که هر یک در هر دو صفه آن
و یکوایل مقرر و در هر دو که خود رسد و فیض این مقال است

عقل و جبل بر عقل بسبب این است پس مستاد و در هر کافری و با
است که هر یک از این دو قسم بعد تائید و کمال نبوت
از هم متمایز شوند و مستلزم و از آنجا که قدرت را بجهت پس
و مقتضی بر قدرت صمد و از او شیرینت منتهی است بقدم متعین
و در هر دو صمدین و با بقدم شیطانی ضالین رسد پس اندک در
این طبقه تائید که بسته در هر دو طبقه تائید که اول شدت و از آنجا
رسیده اند بکفر و بی شکی نه ملای فی القنوا و ملای فی القنوا
و ان الله لهم العاقبة این موار است آنچه در آسمان است و آنچه در
زمین است یعنی خالق و مالک همه عوالم و صفیات است و در هر
صدای بر آینه اوست باینها زود ذات خود از ماری و ستودن
یعنی متعجب تریش بصفت و افعال خود و سزاوار آنکه همه ش

بتین مندا و آیه توحید در احوال است یعنی خلقت و طبیعت
 متحقق گشت زیرا که آیه معلوم میشود که در این که مساوات
 غیر از اول و آخر نیست و بر این ثابت است که عالم بخیرین
 عالم و این که یعنی عالم و اگر دیگر که خارج ازین عالم و ازین که باشد
 بلکه موجود نیست و ازین بودنی نسبت این عالم نسبت محاط باشد
 چه محاط محیط هر چه باشد یک که می باشد نه با مدعایت
 چه هر که فرض کرده شود عالم دیگر بر آینه می باشد شکل طبیعی اگر
 و در هر که در وقتی که واحد از آن دو محیط بگری نباشد بیان این
 استماع آن لزوم ملا است و بیان تفصیل او آنست که آن
 دو عالم متماثل در جمیع اجزاء اند و نیستند و بنا بر صبر است اول
 اقل است و مساوات هر دو عالم متفق و متماثل اند و کما شایسته

و طبیعت نیست متفق می باشد در اجزاء و حرکات و جهات و احوال
 که بر وی و حرکت میکند پس سلطنت درین عالم و متفق باشد و در
 و حال که مختلفه در آنکه بر یک باید کن باشد بقدر و غیر که نسبت
 بعد از خیریت که بطبیعت است یعنی طبع تقدم ذات دارد و بر قسری
 ایشان اول جمع باشد و غیر پس جدا شوند از هم متباین اند
 همیشه و نیستند متباین همیشه و این باطل است و دیگر که قسری دانی
 نیست باشد و آنچه بقسرت بضرورت زایل میشود و عود میکند به
 طبیعی نزد پس این عالم بسع باید بود بعد پس جمع باید شود
 و حال آنکه غیر محتمل است و استعمال باطل است بر بیان
 که شیخ فرموده است بقول عز و که ممکن نیست جسمی مخالف باشد
 از این جهت که در حرکات و کیفیات و حرکات پس متقدم شود

بقست عقلا بستم و مستیروستقیم از مرکز نوی محیط یا محیط
 بسوی مرکز و یا بر مرکز و این تقسیم از برای آنست که بر آنکه
 حرکات طبیعی یا از مرکز است یا بسوی مرکز و این کیفیت عمر
 ممکن نیست که بوده باشد فوق ثلثه عشر و بیست و یک
 ثانیه از یک تب نفس نموده پس شش منقسم است بستم اول و
 بیان اشباع آن شده و غنی و حسیه و لیست روشن بزرگ
 شریک از برای ذات یا نیاز چه شریک لازم دارد در یک
 و احتیاج را و این قابل مهربان لا علی اکبر و الحمد
 او ما فلک اکبر انما فلک غیر فلک حضرت عزت جبرئیل
 بیان نموده صدقات برین را و در شش و نیمه یک
 این بیان دیگر از او بیان می رود راه فاج را که مؤثر

آنست که از نماز شع و از لغو معرض و زکوة و سحلی و مر فوج
 خود را و حفظ کبر برین شکوه خود و آنکه ملک شده است
 از راه و سستی ایشان یعنی گنیزان پس بر سبکیه ایشان در آن
 نمودن ایشان حالت کرده شده اند و این بر دو قسم است
 تقیه و تحقیق و تحقیق نیز بر دو قسم است استدلال و کشف و
 شق از تحقیق و اکتفا بر حد علم و عینیه غیر و اکتفا
 و اول اکتفا است که مسمی است بعلم یقین و ثانی بعلی
 و ان شده است که مسمی است بعین یقین و یقینی است
 که ان شود و اول است که مسمی است بنج یقین و مؤمن گیتی
 سر او پذیرا که می بیند روح او از تجلیات انوار جهان و حسیله
 الهیه و قبول کند فیوضات هدیه غیر متنبیه را و بعد از آن

موسی غیب را بعد از او پاک کردن و ملک شدن
موجودات عالم قب و موجودات عالم قب میل
نیکو و دوکار از دیدن دیده بصیرت او از غیب
رویت غیب حاصل می شود و از برای روح ناطقه که بعد
از آنکه تأیید و نصرت دهد او را رب العالمین بظهور
حقین بر این و کشف کردن او حقایق بسته لال
بیب شود حال رویت ملول را و اسکنج هم نور
بصیرت و در وقتیکه کامل شد این اوصاف از برای
روح مثله میکند قضای غیب را و ممکن می شود
تحت انوار بسیار بروی هم نشسته از یقین و روشن
و ظاهر شد صفات حق بر صف بروز او و در کس

حق یقین و حقیقت حق یقین حاصل می شود و تحقیق که بعد از
استیلا سر از آتش و دوستی لال پس در وقتیکه
شد از این امور میر سلاخه او را تأیید خداوند و در برای
مراتب کشف و شود و چون که معاینه دید که کشفات غیب
به یه و عرفان بنیاد می رسد و او را حضرت مان بر
بیان از طلب شد به بفسر در مدثان و پانند که بدل
میکنند از برای محبوب قوب خود را با بیان و روشن
خود را بجدت و عبودیت پس دیگر حالت می کنند چه
خود پس در نظر این نسبت شده و مجروح شده اند از صفات
و از اسباب لذات و شهوات و ترغیبات و عورات
خود را که بر ازواج و اشل خود از اهل سر پرشته

حق و دروغ را بر حق و دروغ را بر حق
 پس محجوب میشود و از خدا و حق است و در ما و به غفرت
 شهادت و او شانه ز اهل حق و قال الملأین قوی
 الذین کفروا و کذبوا لیفتاء الآخین و اتواهم فی حق
 ما هکذا الا بشر مثکم باکل نینما ناکلون قینه فی حق
 گفتند که وی از قوم رسول انکه کز و بدید و کذب کرد
 بر سیدین بقیات یعنی بحث و حشر و ثواب و عتبت
 ایمان نیاورند و نعمت بسیار داده بودیم آنها را در
 زندگان دنیا بکثرت احوال و اولاد و نعمت این بر
 که شما را بجهاد دعوت میکند که او حق باشد شما در
 صفت و احوال بشریت بخور و از آنچه بخورید شما و می

از آنچه می خورید شما کفر حجت و محجوب از حق است
 از برای شرکین است و از دوستی و آنچه از برای اهل حق است
 و محجوب از حق محجوب ازین است بخلاف محجوب از
 که نیست و محجوب از حق نباشد و عذاب محجوبین از حق
 اگر چه باشد و اعظم است و ما شدت الم را بر اهل عدم
 صفا قربان ادراک میکند چون حال حضرت و
 مغلوب و در دور و قس و اما محجوبون ازین که
 شدت عذاب است و استعدایشان در اصل و بعد
 ادراکشان شدت الم را ادراک میکنند و کذب کرد
 این کفر بهجت عدم ادراک و خارج نشدن از عدم
 حس است و نعمت بسیار و ادون کند و در دنیا بجهت است که

از برای هر کس یک بسته او اول کمال و نصیب است بجا
 هم و بک وقت کنش درین عالم سعادت عابد و
 شقا و مقبل او دار پس از برای کس یک هر یک
 از دو نشانه عیب است و خطیست پس کی که صرف کند
 است خود را بر عیب است دنیا و حظ او و اعوان کند
 از قرب خود از عیب است آخرت و لذات و حرام شود
 بر اول لذات آخرت و نیز است آخرت بحقیقت نیست
 فرودستن او در امور غلبه و محبوب بودش از
 مطالب نوزانیه و اینست معنی قول خدا اینست
 طیباً لکم فی حیوایکم لعلکم تحفظوا فیها و لا یفوتکم
 هیئت او و ارف از محض توبه او بدست و یا احتیج

انتم بیدار و ان بشت عذاب است چنانچه از
 فلا تعجبک انکم الهمی کلکم و لا یمن الله لکم بعد
 خدایات و این مجرب است که در آن عالم حس از این مجرب
 صورت پیری ادا کند می توانست کرد و بسبب خست
 ذات خود و عدم مناسبت و ضدیت از حقیقت است
 شریف این به خبرند و می مانند که از این شریف است
 زبان یک شسته و غافله از مضمون این مضمون بلیست
 کار پاک از این تس از خود دیگران چون که باشد در روشن تر
 این یک شیریت کادم بخورد و ان و ک شیریت کادم
 وَ عَذَابُكَ نَابِئُكَ عَلَیْكُمْ عَلَیْكُمْ شُكُوفٌ مُتَكَبِّرٌ
 بدستیکر و آیت می من نیست آن که در همه وقت خوانند

میشود بر شاپس بودید شما که بر پاشنه‌های خود باز می‌گشتید
 بطریق حق تعالی که عادت ارخت ز قوم است یعنی انرا
 بیکر دید از استماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق
 باطل رجوع میکردید در لایق عیب رفت کننده بودید
 بر مردمان عیب رفت کردن مسکین در دنیا عین برین
 ثبوت از جنت الهی و رسیدن بمرکز حق و
 و امور دنیا صورتی از باطن و کاشف است از حقی
 که صراط مستقیم است که او در معاد از که این سه تا از حق
 جویند و مانع کجاست اگر بهمان حال ببرد و مادامی
 که اعراض کردن ایشان در دنیا جوهری نشد و اینها
 باقیات و تارثیه در آبت امید ثمری است زیرا که

شخص ذاتی در یک روز در تحت چنین رب النوع بود
 با فضل و اعمال خود و خارج میشود و قتی که از دنیا میرود
 معتبر است چه عمل قلی میشود شقی و سید سید است
 عاقبت کار هر کس معین در ذات است که جهنت
 یسجد و الیهم یعرج و اگر بگوید من از آخر میرسم صحیح است
 و اگر بگوید از اول در دست چه اگر در روز است اقرار کرد
 ابدیت اقبال هم میکند چه آنکه عقل که نفس شد از دست
 پاک و خیر محض از بین عرش نبی بیع نمایان پس در
 آخر این ابدیت کرد و نشود و آفتاب نیز ابدیت که
 پس نقل کرد و جل را از پنجمه این خطایه و فرمود آفتاب
 ابدیت کرد پس فرمود آفتاب ابدیت که در زیر آسمان

با و برود و به است قسمی مقصود از او با و حصول اقبال بر
 کمال است چه منی او با را القرائت و تزلزل است بهی دنیا
 یعنی افند کردن و ذوق لب نمونس سادیه و ارسیه
 و افعال ایشان از طبع و سراد و رسیدن فیض کمال
 کائنات با اکتفا رقت یکند از معدن خود و غایب شود
 از مرتبه و مقام قرب بحق بلکه برسد فضل خود و بر
 و چون و اقبال اقبال فیض و عروج اوست به کمال
 و او با و در جیسع مراتب ایجاب گوئی است عصیان
 متحقق نشود و در و او با و ایست و نیست در تحت زین
 و در رض نشود و مرتبه سبقت را در نزد حق بطلان و نه
 نقصان و اقبال و آخر تحقیق تشریحی است و نقلی به یکی

مقید است بزبان با و میوای سبقت در نزد و شایسته
 اما شصت نه حقیق و قسمی دیگر که او با و مقصود چنان او با است
 و کتب سبقت علم زود که خواهش بوجود اشرا و کفایت
 و فایده امر با قبل نظیر فایده تکلیف اشتیاق و اهل ناریت
 که که شت لیکن خلق چهل نیت و لذات بلکه به تبعیت عقل
 و با عرض از غیر منوع و جعل که تعقیب داشته باشد با و
 به آتیه و با کفایت که پیدا شود از خلق نورانی و جوهر غنی
 بالعرض و قل و رب اعوذ بک من ههنا الشیاطین
 بگویم محمد صلی الله علیه و آله ای پروردگار پروردگار پاکیزه
 تو از و سو اس دیوان سرکش که مردمان را از کفر و
 اخلاق که داشتند و با خلق سیه خوانند و بی نیکی

کنند و بنا به سیرم ابرار و کارمن اذ انکه حاضر شوند در این
حوال امن و مرا از عبادت و طاعت حسن خلق منع کنند
یا در وقت نماز یا در زمان تلاوت و سوا و س نمایند یا در
عین حضور رموت مرا اغوا کنند چه شیعیان و این وقت
پشترت یابند حضرت حق جل شانه ارشاد میفرماید پشتر
اندر این استاده و استاده یک از سرور یا نت سر کائنات
سر کف محبت و طایبان درجه معرفت را و همه اولیای
باستاده اقدام فرموده و عند ان خستید را بر این
از هو حبس نماند و که در است غفلت را بودند و هر قدر در
معرفت بند تر است و سوا بس و توبه به شیطان نسبت با و
پشترت است و استاده لازم دارد که بسبب رفع مکیه

شیطان باشد چه میفرماید انعون بعقوبت عفتا بابت
فان یجوز علیکم خطبک ان یمنی بک فی بطن کلمه او ذکر است
و از اول پشترت و بار کائنات بابت کنند آن استاده را و حق
نبا شد چه استاده و حقیقی است که مرور و در و شیطان
باز شناسند و طریق اغوا و ایصال او باز دانند تا از هر
که بقصد تخیل بر آید سر راه بروی بندند و اعظم مکیه
شیفت نفس است و مقامی از بعضی مایه و مرید است
چه انکه شیطان بنزدیکت و پاس بان سر اوق محبت و
و مدایت است و اشخاص میگویند و آمد و شد از این
سکت ایشانرا مصلح و منتهی است چه پشترت میفرماید
شیطان را مسلمان شده است و همراهان و یکجانشین را

دور رسیده چاره تلاشی از دست این ملک بجز تسلیم
 نیست شد و شیطان بدو قسم است مغوی وحشی و حادث می شود
 از متبعت اینها دوری از درگاه مقتدر و وحشی نیز بدو
 قسمت انی و جی و قسم معنوی بیار است چه حجت
 بدو قسمت طایفه و نورانی و هر کس است مایل به تقسم
 میشود و استعداده از هر چه ببطریق شایسته است
 کما بی القیست امر فاضلی را چون خصوص منسل و کما بی
 القیست امر حاجی را اگر گشت ده میشود و راههای بسیار
 از برای دوری و نیت از برای شیطان راهی بیاطن
 نبیسا و اولیا چه آنکه قلوب انبیاء را با استیلا
 و حلی از برای شیطان در قریب پنهانیت و سبب

ذلک الله یخبر عنک و لا یغفر فی الذلک بنی
 و اینها عبد و محضین اند و این سر لکنش علیهم السلام
 الا الذین یؤمن بعد ذلک و اصلحو انما الله عفو رحیم
 چون خداوند کریم جل کریمه بین منته بود که قول نمید
 ازین طایفه تلافی شده و شهادت را که آنکه توبه کنند
 از پس آن تلافی که دیگر تلافی کنند خواه صد غرض باشد
 یا نه بصلاح از نیت خود را در ترک تلافی پس بر سبب
 خدای آمرزنده است که سبب کان را و هر بان است
 بگوید توبه کنندگان حقیقت توبه رجوع و برگشتن است
 از طریق بعد از حق بگریز و از برای توبه سه خیر است
 سدا در کن و کمال اما بسدا و ادای است و معنی او

آید و حاصل شدن نور معرفت است بر قلب تا اگر کسی
 بشود که کت و ده فرغانه خدا سمعی است محکم و از او بر
 اخذ نموده شود و از خوف و پشیمانی و از آن تا تحقیق شود
 رغبت واقعی در مقامی و خدا در حال تبرک کند و در استقبال
 بفرم بر ترک و در انقضای بقدر امکان بکمال
 هر گاه و این امور حاصل شود کمال و ازین بیان ظاهر
 میشود که توبه واجب است در هر حال بر هر کسی و ازین جهت
 نه مودود است نه ابو جری **اللی التبت حججاً** و واجب
 توبه برب است که معنی توبه شناختن کن است که عموم
 محکم است و معصی شدن از برای ترک و این جنبه از این است
 پس چگونه واجب نباشد اما عموم و واجب و وجوب

توبه بر هر کسی بجهت است که هر گاه نمرک است از صفت
 بهیمة و سبیه و شیطانیة و در بویه و صادر شود از این سبیه است
 و شمر و غرور و از سبیه خود و غضب و عداوت و از
 شیطانیة که و حیل و از بویه که و عجب و استیلا و این
 صفت در هیئت آن نچوخی و در زیاده شده اند که نمی
 از آن با سبیه است و آن که صاحب ایمان با بیان محکم
 و بهر ایت و در اینست عقل و قیوم و متابعت صاحب
 شریع مستقیم ازین حال فارغ تر اند شد و عقل از ملاک
 وجهه خدا است و کامل میشود و در نزد این و خدا سبیه
 صفتش در نزد این و قیوم میشود و قیال میان حسنه و قیال
 و جنود شیطانی و این قیال ضرورت در حضرت نه

بزرگ تو انیت فطرت که برای خیرگی تو انیت برآید
 اب فطرت و جیتیج آدم چون معلوم شد معلوم شود
 جیتیج هر چنانی آدم پس مستغنی نیست امدی از توبه و انما
 و جوب توبه در همه حالت بخت است که آن حالت
 در جمیع احوال از کنه و متعلق از احسان و سیه از آن
 اخلاق که واجب است ترکیه قلب از توبه و توبه کشته اند
 اَللّٰهُمَّ وَابْدِئْهُمْ وَاَرْجِلْهُمْ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ وای وید
 برایشان زیاده ای ایشان با کف و بهتان یعنی زیاده ای
 خود اعتراف کنند که اهی و بدوستانی ایشان و پایی
 ایشان با نجه برودند که عمل کردند از جبر ایم و ما ثم قوت
 و اثم و غیر آن اکت و بهتان شرده می شود و از کنه مان

بزرگ در شریعت و بدیه بسیار در عید بان و نهی از آن
 شده است در باب زنا و قتل نفس محرمه شده است
 و حال آنکه بظاهر نظر چنین می نماید که این باب به باویشن
 صغیره و اویشن در جنب این کبریه مستند بخت
 که بزرگ و کوچک بودن مصیبت میباشد بوجب قوه
 انچه ناکه مصدر و فعل آن حیثیت است و تفاوت
 میکند حال زایل در حیثیت و منع کردن صاحب خود
 از حضرت اکیت و انوار کتیه و واصل کردن او در
 حد کف سیولانیه و جودی غنیه بوجب تفاوت
 مبدی ایشان پس هر وقتی که برده باشد قوه انچه ناکه
 که مبدی زایل است اشرف زاید که از موصوفه در می شود

۴۸
 او در آنست بپایان زید در مقابل ضیعت است و در
 قدر که می باشد ضیعت شرف می باشد تا قبل او از زید
 حسن و دقت زید است صادر از قوه ناظمه که شرف
 قوی تر نیست و زید از قوه شرف است و قوی تر از
 قوه ضعیف است پس بکسب شرف او بر آن و زید
 می شود در ذات زید قوه او بر زید بر زید و آن
 قوه زید که آن قوه ناظمه است و قوه او
 لبوی عالم علوی و قوه او لبوی حضرت الهی و تخیل
 او معارف و کجالات معنوی و کتب او از برای
 میراث و سعادت ابدی می باشد و نه غیر او
 پس در قیاس که می شود بسبب غلبه شیطنت بر او

بر او و پوشیده شود و نور استیلاقت حاصل می شود و شدت
 غنی و سزاوار می شود و عقوبت و اوست دین و حجاب که
 خلاصه آنست علی غایت ازین جهت و جهت دوام صفا
 از برای آن و دقت و دون و اعمل چه می گویند
 اعمل لیکر و حضرت محبوب و حقیقت سکون است
 و دقت و آینه می پس که آن بسبب روح زید و تخیل
 می شود و شیطان و بسبب روح زید و آن و می شود
 حیوان و تعاقب و تبادلات بین این دو آن
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَيْفَ نُورُهَا يُضِيءُ
 الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ
 مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا

بُخِيَ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نَوَّرَ عَلَى نَوْرٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ
مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ عَالِمٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ

و یا اسمی است از اسماء خدا چون حضرت وودایی بود
که بود عالم کون و وجود را از عرش تا ثری گفت
و زن و بود میان کاف و نون آریک و منظم است
عدم و محبوب بود از نور قدم بسبب آنکه معلول
بود بعلت حدت و ظاهر شده بود از برای کون
در آن مرتبه از کاف و نون پس باقی بود چون شگفت
بدون سراج پس گردانید کاف را قذیل و نون را
قشیده در یخت در قذیل و غن زیت فضل خاص پس
روشن کرد قذیل را از نور ظهور و انوار صفات بهریت

پس در ضعیف قذیل شد در زب به فضل عام کذا است از به
فضل را در کون و روشن کرد کون را بعد از روشن شدن
بنو صفات ذات آنکه سیست مثل شگفت و موهبت
صفت آنکه که مدنش ذات پس بسبب از ذات
در صفت و تا بسبب از صفت در ز فضل خاص و بسبب
از فضل خاص در قذیل کاف و نون در ز به فضل عام
و تا بسبب از فضل عام در شگفت کون و در قشیکه شده
بکنی شگفت داشت به بکنی از فضل عام را و در قشیکه شده
بکنی از فضل عام داشت به بکنی از کاف و نون را و
در قشیکه شده به بکنی از کاف و نون را داشت به بکنی
از فضل خاص را که مقصود است بقوله که شگفت و موهبت

نیز کفایت از آنکه اصل او صدر صفت پنجانیست که این
نیزه ابدایت و نهایت لا شریعتی و لا غایتی
نه از شلق ظهور کن از عدم و نه از غوب عدم کن
در زودت ممتد کما یجی فی کل آنکه فی کل آنکه
پس برسد نور صفت بوی نور صفت من سیکر در نور
نور و محمد بن کتب گفته است که این بیانات که حقیق از نور
آرا برای مومن مکتب نفس او است و زین به صدار
و مصباح نور ایمان او و ستان در قب او متوق
و افزوده است و شیخ عباس کفایت طریقه اعلام است
این شجره در قب مومن سبز است و محفوظ از آفات است
شجره زیتون که در وسط واقع است نه از آفات محرق

و از بدو است زمرده است و مومن بکمال این نور جامع چهار
خصلت است اگر نیست باید شک کند و اگر باین صفت
و اگر حکم کند بعد از آنکه و اگر ننگوید راست گوید نور
علی نور کلام او نور است و عمل او نور خروج او نور از نور
نور و مصیر او در قیامت نور است و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت که مراد مکتب نور علمت در صدر
نمبر هس الله علیه و الله در جبهه صدر علی علیه السلام است که
تعلیم داد او را علوم معارف و از حضرت زینا علیها السلام
مقول است که فرمود ما یم مکتب تا که در مصباح است و مصباح
محمد است و اینها مکتب ابولایت است که را که دو ستاره است
مکتب فقهی صفت وجوده اند در عالمین است

فلوراوشان با مثل صفت کثافت که در این حسین است
 و این اشاره است بوی عقل یولانه و زبده عقل ملکوت
 و این قوه نفس است در معنی که حاصل شده باشد از
 برای او به هیات و ممکن باشد انتقال بوی نظریات
 اگر در نهایت بندی باشد نفس قدسیه است والا اگر ضعیف
 باشد بخره است و این منقذ فکر و اگر قوی باشد پس مرتبت
 و منیند او را حدث و مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَجْزِ
 اللَّهُ بِقَوْلِكَ وَلِلَّهِ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ
 احکام و فرستاده او را در هر چه شده باید و برسد از
 عذاب عذای برکنان گذشته و برین در خشم او
 و مصیبت کند از زمان آسیده پس اگر و به این

قریه کثافت بنیم مقیم چه هر که اذاعت کند خدا را بگوید
 صدمی شود بسبب عبودیت بوی انوار ربوبیت و چنانچه
 اذاعت کند بخت حتمی می شود و بدست و اگر اذاعت
 کند بسبب معرفت حتمی می شود و بوی وصلت و اذاعت
 رسول بدست رسیدن بخریت که در رسول است از عجب
 مکثات و مشاهدات و معرفت و محبت و اذاعت
 رسول بخریت و ادب حتمیت بعد در باب و در رسول
 که امانت و تبری از خدا یعنی مشغول شود بخی از غیر حق
 که شیوه اولی ابرار است نه آنکه مشغول شود بغير حق از حق
 یا اشتغال یا بدی و غیر حق که سیرت او ساطع است
 و عودت سوا قاطع انفس است چه در او اول سعادت ابدیه

و بیخ حقیقت است در آخرت و اولی و ثانی و ثالث از زوایا
 حقیقت کفر و شرک و اصل خست نشانه شافعی است پس
 هرگاه بشناسد کسی خدا را چگونه شمول بغیر می شود و این است
 حقیقت توحید و در هر توحید مفید قرب لبوی خدا و
 برکت رات قب و بدت در دنیا و آخرت و تقوی
 لازم خست است و مراتب تقوی نه است در مرتبه اول
 اجتناب از محارم شرعی است مطلق و در مرتبه ثانیه
 اجتناب از محرمات شرعی است مگر بعد از ضرورت
 در مرتبه سیم اخلاص و اجتناب از زیادت و در مرتبه
 چهارم وحدت و اجتناب از کثرت و در مرتبه پنجم
 جمعیت و اجتناب از تفرقات و در مرتبه ششم تعین

اجتناب از شرک و مرتبه پنجم توحید و اجتناب از شرک
 و ششم توحید و رب و اجتناب از ویت اعتساف
 و ششم اجتناب از مشا که و جرات مفید است با وجود
 مطلق و معصوم و حقیقی از تقوی بعین است چه حق تقوی در
 مشرب و معرفت اوجل سبحانه و تعالی از مشرب و غیر مشرب
 و اشرب و میفرماید لبوی این مرتبه تقوی که انقوا لله حق فضا
 و این میفرماید که لا تقربوا الصلوات و این سهام و
 متوفی باین تقوی چه آنکه هر که میسر و بر این اسلام و تقوی
 مرود است شرک بشرک نمی داند و الله اهل است لا یجوز
 اکثر من الله و لا یجوز من الله و لا یجوز من الله و لا یجوز من الله
 و لا یجوز من الله و لا یجوز من الله و لا یجوز من الله و لا یجوز من الله

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا لِمَعْرَ
 عَلٰى اَمْرٍ جَامِعٍ لَم يَذْهَبُوْا حَتّٰى يَخْرُجُوْا اِلَى اللّٰهِ تَبٰرَكَ
 اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْفَصْلِ وَرَسُولِهِ فَاِنْ كُنْتُمْ لَيْسَ
 بِكُمْ لُبٌ فَمِنْهُمْ وَاسْتَفْهِمُوا لِقَوْلِ اللّٰهِ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ
 بخوانیت که رویدگان آنست که روید آمد بکند او را
 او از میسم قب و چون بشید با رسول خدای بر کار
 جمع آمده یعنی همی که در شریعت مطهره ابر جمع شدن بیش
 در او چون روزهای جمعه و عید و وقت شربت زود
 اند و رسول و توفیق که دستوری طلبند از او و او شریف
 از آن است و باید چه این مصدق صحت ایمان است
 و محضر مجلس در ایمان از مناقق چه عادت اهل نقد

قرار است از صحبت آن زنده این رویدر سیکه آنکه دستوری
 میطلبند از قرآن کرده آنست که از روی صدق تمام
 میگویند بکند او رسول که چو حسنه شایع رویت که مراد
 به مرید مع در جمعه است که چون رسول صلی الله علیه و آله
 بر میسر شدی و مردی را همی پیش آمدی از تبهید و ضرورت
 حراج از مسجد بیرون شدی تا در برابر حضرت نیایدی
 و از آنحضرت دستوری بخواستی پس چون طلب از گشتند
 این مومنان محض از تو برای اسلح و انبوج بعضی از
 کارهای خود پس دستوری ده هر کار خواهی از ایشان
 و با وجود این از طلب آمرزش طلب از برای ایشان
 از خدای بدستیکه خدا آمده است تقصیر نبیندگان

و جهات بر این حقیقت ایمان تصدیق است پس تحقیق
و موجب تصدیق و تحقیق آنست که تصدیق بعد از است
و تحقیق بعد از جهل در خطا بعد و نه در غیر صواب
این حال ازل و عوی است که زینت و او است ظاهر
خود را بشما رحمتین و خراب کرده است باطن خود را
بنا بر اخلاق منافقین کماش کلام صدیقین است و انشا
الله مذهبین و حق ایمان صدایت که درایت در این
ازل و نیست چهری که زینت بد بدست و او ایشیت
و فضل و اما جلوسش بر یک کل به است که بطریق عایت
و و ولایت است و به است که از روی حقیقت است و
این نمونین مذکورین در آیه ابر تصدیق و با خرم تبه

ایمان که تحقیق و تحقیق است فایز نشسته اند و الا ذلک
از خدمت حضرت علی بن مرتضی است به از قبیل مختلف نام
از مژدم و عکس از عکس است و چون هنوز در او ایستاد
سیر و ترجمه و کلمات است ابصار ایشان از معانی و جوامع
نبوی که در مل اشغال انوار کشف ازل و ابد است و نبی
حق را از او دست کش از زیاده و کمالات او بیشتر و بیشتر
کار دیگر می گفتند چه نیست که علت انصاف است ندارد
پس حضرت حق و اصد منع می نماید ایشان را که به اذن
مروید چه این فتنه از کتب اقصی است و از
روای کمال رحمت بعد و بحسب خود کمالی است کمالی
کمالی است نبیست به انکه اینده مستوره به سطر عظیم

او که بگوید خداوند و از قبیل مؤلفه القلم بند پس قلمی که از آن
 طلب استغفار بجهت ایشان بکن بر آنکه معلوم میشود که رقیقه
 شفاوت در ایشان با تمام مراتب سعادت و فایز
 نمیشد اند و الا از خود فایز و بقایا انحضرت باقی میشود
 و شغل را بر محبت انحضرت نمی گرداند که فایزها مانا باشد آن
 خالدين کان علی و علی و غلظت کرمی نرات در بهشت پذیر
 که خواهند و تکرار کنند از انواع نعمت فراخوار استحقاق
 ایشان در ملک که جاوید باشند در بهشت است آنچه خوا
 و آرزو کنند بر پروردگار تو و عده و حاشا شد یعنی
 سزاوار آنکه از نعمای در خواستند آخرت و در عمل
 دکت بنبی شد در آن محل و از آن محرم آنکه میرسد و نبی

از خیر و شکر از تحسین کردنی است و توبه و خواست
 از قبیل کون در روز طاهر و پوشیده میشود هر چیزی را
 که خواست میکند باز و تفراد که من میگوید آنکه چیزی بعد
 از چیزی موجود شود بلکه آنچه می بینند و می بینند در بهشت
 از تزیین افعال و اعمال اوست که لازم ذات او گشته
 که بخش اراده و خواست او بر لازم که باشد باز و طاهر
 و چون خواست و القات از پروردگار که من و مستر کرد
 و غرض من تهرش کمال خود باقی است و اهل بین از تزیین
 اعمال پسندیده مجبور و از متابعت فرمایش حضرت غور
 در آخرت منفر و مسدودند و غیره یا ایم خود تصور میکنند
 و میسند و اهل بیار از متاق و شکر از تزیین عمل لازم است

ایشان بسیارند و در آن تیغ نقب میگرداند و آنچه خوش
 میکنند ظاهر و باز میشود لیکن همه ظاهر با آرزوی این است
 باشند و غیر ظاهرند زیرا که مقصود ایشان غیر آن نیست و
 بود پس اهل آن دو یکی بنیاد و مقصود ایشان بخیر که
 منظور ایشان است در حق خود ایشان موجود و متصور
 و بخیر که طبع دارد منظور نیست جز ادا میشود نه غیر آن
 و تصور غیر طبع خیر در حق ایشان نیست و باین دیگر
 گفته میشود که ایشان در دار دنیا نمیروند صاحب ادا
 بودند و حلقی و دانی پس راه استقامت و صراط
 مستقیم ایشان نمود و ادا کرد و ایشان ثابت نیست
 و تحصیل طریق و توجیه ادا را در معرفت و خارج شد

ادا در همه در و عدم ثبات و غایت دنیای پرست و نور
 از عدم زور رسیدن به کم زحمت و سرور و آوینان بر
 خلاف ادا در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ادا در ایشان
 تابع ادا در حق گردید بخلاف ادا در اهل این که تابع ادا
 خالق ندان شده و حضرت یحیی بن عمر در آخرت ادا در خود
 چنان کرد و از برای قبیح ادا در خود ادا در اوست
 هر چه خرافات است برای او آوازه میشود و از برای مخالف
 بر خلاف ادا در او آوازه نموده و غلط و نمود و آنکه
 اکثرین و قریبنا یزید ذلک کثیرا اگر دانستیم قصه و احوال
 بجهت کتب نمودن بود علیه السلام علامتی از برای مراد
 تعجب است که نزد یحیی بن عمر کرده شود که کتب صحیح کرده

در صاحب چاه رسد که در طیان بخت رسیده بود
 امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرد که
 از بنی تیمیم بخدمت امیرالمومنین علیه السلام آمد و عرض کرد ای
 رسیده کن ندو در که ام صخر بود و پنجه ایشان که بود
 بی ایشان که بود و بچه چهلک شده حضرت فرمود
 ندمن چیزی پرسیدی که پس پرسیده و کسی ترا از آن خبر
 ندید ای تیمیم بدانکه ایشان که روی بوده که در حرم مسخر
 پرسیده اند و ایشان صاحب الراس برای آن خوانده اند
 که پنجه خردار زمین کردند ایشان قبل ازین علیه السلام
 بودند و در آن درخت در حواله چشمه که از او شارب گشته
 داشتند و موضع ایشان از بلاد مشرق بود و در آنجا قرائت

بود و بزرگترین آن تسبی را گفته آب میفتند و ملک ایشان
 ترکون بن عابر بن ناولش بن سارن بن غزو بود و این
 و درخت در آن نموده بود و در دوات دیگر شهاب این درخت
 گشته بودند و مسخر بر بیابان آمد و بود و آب آن چشمه
 بر خود و چارپایان خود حرام کرده بودند که حیات
 ندانند و از آن است و در هر عید هر طایفه نزدیک
 درخت که در آنجا ایشان بود می آمدند و با نواع میازی
 می راستند و قربان بسیار میکردند و آن ذبیح را و در آن
 می گفتند چون دود او بپوشد و آسمان را بپوشد
 اندرخت را بجهده کردند و می بپرستند و می گفتند
 ای که ای ما را از ماضی شیطان شخ اندرخت بپوشد

از سق و دخت که از آردی بنده آوار که ای نه کل
 من از شما بر شمرده ام و چون گاهی که این بادیه که اصل شهر
 است بود آمدند آن بحر را سجد کرد و دست به نهایی بسیار
 و تصریح بسیار کرد و میسر شد خدا را بسیار بجنباندی و
 آوازی خیم بر آردی و ایشان را و عدای خوب را و
 حق است که پیغمبری بدین فرستاده از فرزندان یهود
 و ایشان را دعوت کرد و اوجایت کردند و بدای پیغمبر
 و شجاریان شک شد ایشان منصرف بودند و نشسته
 بعضی گفتند که اینم و هر که و او شجاریان را شک کرد و قمار
 با طاعت خدای آسمان برد و گوی گفتند که چون دشمن
 بنده این ما داد و ما متعرض شدیم خدایان ما قهر کردیم

بعد بر حق آن پیغمبر اتفاق کرده و نزدیک آن چشمه پدید
 گشته و اطراف آن چاه را از آردی بر آرد و آن پیغمبر
 باشد که آب کشیده و عدای خود را خیمه ایشان و کفایت
 کردن عذاب بر ایشان نازل شد و مودع اصل آنکه حق تعالی
 میفرماید که ما اصحاب عدو و دشمن و در س و در قهرنا که
 بودند میان این قبیل عبرت آویزان کردیم **عَلَى الَّذِينَ**
الَّذِينَ يَفْتَنُونَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَوْلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 نه که آن خدای بسیار رحمت کند و عدای برای تحسین و تفضل
 یعنی بندگان مخصوص خدای بخشیده و آنکه میروند برای
 زمین از روی تواضع و افت و گویا بکنند و وقت و روح
 خط بکنند با داندان یعنی نموده اند و بدایت آن کردند

که نیکویش در جواب قلوب سلامت به او سلام کرت
 و دواع یعنی ما شمارا بشما که هستیم و در معرض جواب و نیکویش
 و گویند ما او قلوب سلام نیکویش یعنی چون بجا جان نیکویش
 برسد برایش سلام کنند تا از شرایشان امین گردند و
 ابو برزوه و سبی و ایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که در امت من جمعی باشند که من ایشان را دوست دارم و
 ایشان را دوست دارند و ایشان را نیز دوست دارند و نیکویش
 و گویند من در ایشان میگویم و میگویم نصیحت کنند و یکدیگر
 باشند و آنچه داشته باشند بیکدیگر بدهند و نیکویش و ایت
 مردمان که تران باشند و بخت صبر و علم داشته باشند
 و بر احدی غریم باشند و با کما بر احدی باشند و ایت

به او سلام کنند و نیکویش خدایه و بر طریق بر رقی و ایت
 سوار کنند و نیکویش رسول الله باشد که آن رقی نیکویش
 ایشان را بدهد که نیکویش بیکدیگر خدمت نفس خود نمایند
 و به جان رقی و ایت کنند و این آیت را که دوست دارند
 که و عبد الرحمن تا آخر و میفایند حضرت حق و ایت
 این طایفه را به یهودیت فاسد و حال آنکه از عرش ناری
 ملک و عبید اوت و بیان میفرماید که نیکویش رسیده
 با نوار بر بیت بی دین یهودیت و نسخ شده اند و ایت
 هر مردی که ای و عبید پس نیکویش صبح است نیکویش
 بخت انقضای آن از غیر او میگویند بر ارض برسد
 و نیکویش آنچنان که نیکویش مطهر شده است نیکویش

روز یکدیگر است و نمیکند از پیش صفی طبیعت و راه میراند
 در حرکات بدنی از جهت عادت کردن اعضا بهین
 طایفه زیرا که بر مصلای قریب ایشان افعال و قوا را از
 عظمت ذات و سطوات صفات و در وقتیکه میخواند
 غیر ذکر خدا را که صافی باشد نسبت اخلاص و محبت و توفیق
 گویند از برای تکلیفین سلامت از خدا ابرار ما از مصیبت
 و مباشرت کثافات شما با و گفته اند لفظی و صفی است
 معهود و عبادی صفی است با تحقیق و عباد الرحمن صفی
 حقیقت حقیقت است پس خبر سید به و وصف میفرماید
 عباد الرحمن را از احوال ایشان در شوق و عظمت و جلال
 سلسله معنی که بیان میشود از برای ایشان جلال و جبر

رب پس با صفی میخواند و در خاک و میباید رویهای خود را با
 محبت میباید عظمت و محبت بها و در صفی سرعت و شتاب
 میکنند از جهت انوار صفات و بر وجه جلال ذات
 او و صفی در قیاس به صفی محبت و صبر و صفی در
 رکوع و رکعت و صفی در سجود و در سجده و در سجده پس
 چنین عشق در حضرت او و این از ذوق و تمیزند از
 شوق بهوت در بیان کبریا و ما گوشه بهر و سبقت
 قَالَ الَّذِي نَزَّلَ فِيْنَا وَلِيْدًا وَلَيْتَ فِيْنَا مِنْ عَمَلِكَ سَبِيْرًا
 خَلَقَكَ فَهَلْ تَسْمَعُ الْكَافِرِيْنَ مِنْ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ
 اَلْاٰتِيْ بِرَادِّهِمْ وَهَرُوْنَ مَدْرَكَا سَبْعُوْنَ اَمْرًا وَهَدَتْ
 كَيْسَ اَلْاِنْبِيَا مِنْهُمْ كَرِهَتْ اَعْمَالُكُمْ سَخِرَ مِنْكُمْ اَبْرَارًا

بفرعون ز سر سینه تا آخر روزی مغرب فرعون ز زودی سخن
 میگوید در میان سخن گفت که دو کس بسته که از من در آید
 چه بد این سراسر ای دعوی پیگیری میکنند چون فرعون
 این را شنید گفت پشاور آورده تا بایشان مزاج و طعنه
 کنیم چون ایشان را آورده فرعون موسی علیه السلام
 بخت و بر بپایان فرعون متبرکات او گفت ای موسی نه ترا
 پروریدم در میان خویش در لشیکه مثل بودی نزدیک
 بولادت و در کتب کردی در منزل ما تا آرد تا کانا خود
 سلسله یعنی چشیدن سال با زنده کانا کردی و او است
 که در این سراسر موسی علیه السلام چه بپایان ایشان بر آید
 بود و در دوازده سال که قطعی را بخت و بعد از آن تو

بدین سراسر در دوازده سال بخت نمود و باز مرگت بپایان
 و سی سال فرعونیان را دعوت فرمود و بعد از غرق شدن
 ایشان بپایان سلسله دیگر تربیت و بر وایت این بپایان
 سال زود فرعون بر سر برده بود و فرعون بعد از فرعون
 و نعت خود را بر او پس سر زشت و عجب گفت و کردی
 آن که در کانا کردی یعنی قطعی را که خدایان بود کشتی را تو از
 ناپسند بخت نه آنکه آن سیکر و فرعون از کثرت بخت
 این که او تربیت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام کرده
 و سال آنکه بود موسی علیه السلام تربیت کرده شده و در کانا
 مرگت و او را من نیت نه ای بپایان و شیرازی تو قیاس و
 بپایان و رعایت او بحسن عذبت بر نیت که نیت

از غایت یاد ادا که بر حکیم انداخته که بر مستغرق در دریا
 استخوان و شتهای پیاپی حضرت من و تربیت است
 رحمان بود بقول خود شکر المیزان فکنا کسید
 و منت گذاشت از بظرف و ذکر که در محبت را و باطل کرد
 منت و هشتم را که داشت برب تربیت می زی بود
 حقیقت حصول حضرت موسی و رفعت فرعون و تربیت
 شدن او انجا سبب آن بود که چون منم چون فرعون
 بنی اسرائیل منیر حضرت و در تربیت انجا را کسید
 سلامتی او منم و در تربیتی بر میگردد و منت برب
 آن شی و آن امریت مگر خدا میخواهد و تو به میسید منت
 و منت که از آن بصلی اگر چه آن فعل معروف باشد از یاد ادا

چهارم است محبت او شود و ازیت یکش و این وجه است
 و این ازیت در مقابل نفعی که باور ساند می بسته و میوزا
 او را و برای منت که از ده اجر می بسته و عیش بیضا
 میشود و پس است که از آن معنی دلیل بزرگ نمردن است
 عطیه خود را و این دلیل و ذات است از اینجاست که فرزند
 نفس عاقل و فیض نذک الک صفا و تراده و کما ضطعت
 كذلك و از شاهان بنی اسرائیل فابغوه منم منم
 که سینه چون موسی بنی اسرائیل را که هزار از او است
 و کسری بوده در نیمه شب بر داشته از مصر پرده آن
 یا هزار هزار و پانصد هزار سه و از که هر یک بر هزار و اربع
 بر چته تعاقب این خود پس پرده که در خداوند عالم

فرعونیان را از جنات و عیون و کنوز و مقام کریم پیش کشید
 ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را این نوع بیرون آورد
 و میراث دادیم باغ و بستان و کنج و خانه ایشان
 فرزندان یعقوب را چه تو را است که بنی اسرائیل بعد از
 ملک منه عون بر سر آمده اموال قبطیان را تصرف کرد
 واضح است که در زمان دولت سیدان علیه السلام بر
 مصر استیلا یافتند و تصرف جنات قبطیان شده و در
 بعضی تفسیرند که است که فرعون در حین خروج شمشیر
 هزار گاه از مقدمه لشکر او ان کرد و شمشیر هزار بر سر زمین
 بر میزد و بقدر زمین در ساقه و خرد با لشکر پیشا درخت
 قرار گرفت پس از پادشاه بنی اسرائیل را در لشکر

قصد کشنده کان بودند بطرف مشرق و بعضی گفته اند که میسکیم
 طریح آفتاب بنی اسرائیل رسیده در تحت القصر مذکور است
 که موسی علیه السلام آمد که بنی اسرائیل که پراپیدا و زیور را
 از قبطیان بگیرند به بیانه انکه عیسای مذکور است و میگویم که ان
 خود را بپای و ایم و حکم فرمود که در خانه بستانه بپای
 خروج مشغول شد پس حکم طلوع قبطیان موضع جمع شد
 ایشان جب الفرائش عمل نمود چون وقت رحیل شد
 راه دروازه بر ایشان مشتبه گشته به انکه در سفینه
 و حد کرده بود که تا برت او را بنی اسرائیل و خرد ترند از
 مصر بیرون روند موسی علیه السلام فرموده ایس که هر که
 مرا بر جسد حق در سفینه مطلع کرد اند هر مرد که خواهد بدیم

از تمام قوم مجزیه بنایت بر شریعت انور موسی علیه السلام باشد
 در بیست و دو خبر داد که هر صد و یک نفر علیه السلام را
 موضع در مسجد مدینه می باشد پس آنرا پس از آن آورده و
 بر آن نهادند و در آنجا خروج بطنان خبر بقیعین رسید
 خواستند که از عجب ایشان برون در خانه هر قبلی یک از آن
 انقوم ببرد و تعزیر آن قوم مشغول شدند و برایت این
 جریح حق تعالی موسی علیه السلام وحی کرد که بنی اسرائیل را
 امر کن که هر چهار خانه بخانه نهند و در هر سال که ایشان
 باشند بر دیکشند و در سرای بخون اگر دیکشند که من فرستاده
 خواهم فرستاد که تا که در کان آل من خون راهی کند
 و این علامت بجهت آن باشد که تا آن خانه نروند و بعد از آن

بفرستد که فسیح زنده و آزارش خود نماند و یکی در میان
 چون منس که از بقیعین خبری ایشان یافتند خبر بفرعون رسانید
 که بنی اسرائیل امثال را برون فرستد زندان و بکشد و
 امر به جفا را شد و قتل و قتل اسرائیلیان که از آنجا
 علی بن ابی طالب چون فریاد بفرمودند که هر یک از
 عیوبت مدای و انانیتان بریدم و گفتند ای امان
 آریم و تصدیق کنیم ترا و حال آنکه هر یک از آنکه ترا شکنج
 و نهد و بکشد باطن مال و رفت نه بروید و عفت و
 ادوات فریاد بفرمودند و حبس بر او عین ایشان بگرد
 پروردگار عیب دان که مطلع است بر آن اگر از آنجا
 شورش باشد و ندانم اگر از آنجا شورش باشد

سوال زبان طعن در اصحاب حضرت رسول مثل کند و بفرموده
 ایشان ملین ننموده چنانچه آورده اند که بر حق ابو سفیان را از اتباع
 پیغمبر سوال کرد گفت ایشان از اوله و صفای مردانند و
 در جواب گفت فانما لکم فیهم فی الدنیا و الاکثر لکم فی الآخرة
 چنانست که فرموده اند و این سخن مومن و بخت کا در
 وضع و ذلت لازم سخن و قوت و شوکت از فروخت
 بخت است و ایمان هر چه تا سر خسته و ضعف بیشتر
 چنانچه حضرت امیر المومنین و یعرب الدین و قائم
 المجهلین سه در اولین و آخرین بودن و از جمیع
 فقرات محب دنیا قهر تر و کج طاهر نظر به خیر و حقیقت
 غنا و یاس زنی و از دنیا در ذایل غر و بصیرت شریف

و فستد نظر خردان نفس پرستان متصور گردیده و چون
 حرف مکتوبه هر یک به جمیع اراقه هم هر یک به ملاحظه صغریه
 و بوجه ظفر صده و ده و بین حجت حقیقت فقر و نظر ایشان
 در علی علیه السلام تبار نمودارست و قول پسند ایشان مبنی بر آنست
 که نه استند اند که فقر و فقر است قرابت مخرج و آن
 فقریت بخالق و دو دو حضرت عبس و فقریت مذکور
 و آن فقریت بخلق که میگردند از وجه جان اوراق و
 این بیه سی باشند همیشه بختین و هموم و حضرت علی علیه السلام
 ازین فقریت و نیت او را ابراری زیرا که صاحب این فقر
 محتاج است بخلق و حضرت علی از خلق به نیاز است و بدین
 حرف محتاج و علی را بنیست فقریت بخالق و دو و صحت

و صاحب او غنی و خروفت غنی و عیال کمال است و او را در هر روز
 مکتوب هر یک از غنی و عیال هر یک شده و حرف مکتوبی نیز
 عین و عین نون و لام را بریده و یا مشترک است و رقم مکتوبی
 نین یعنی زبر و بجه با عدم ملاحظه صفر را بر است و رقم مجموع
 حرف غنی با عدم ملاحظه صفر با رقم حرف اول عیال است
 عیال غنی است و غنی عیال است فست بعد عین غنی از غنی
 که صفت خاصه عیال است و آیت صاحب ذوالقدر است
 و شمع او بقدر نصیب و استعداد و به آل و اصحاب نهاده
 و سید اهل کمال رسیده اذ قال لهم اخوفهم لوط الا انفقون
 انکم رسول الله چون گفت لوط مرا ابل تر نمکنند را و مرا
 با خرت به شقت است زیرا که میان لوط و ابل تر نمکنند ملاحظه

نسبت نمود این تر سید را که کتاب معصی غلبه از معذای بزرگوار
 مرثیه را از سید و امام که اینم نمی سیکو آه شهادت و غرض من
 ازین به ایت شوم که غیر آن آیه اجتناب نکنید از زوال
 حقیق که من در زنده ام بوی شما خردی را که است شده است
 بمن از حضرت حق از کتب و معانیهای یقینیه غیر مخلوط نه است
 و خیالات که از زوال شیعیان حاصل میشود و زوال شیعیان
 ممکن نیست که اصل استعدا و ایت ن از برای زوال شیعیان
 بسبب نسبت ایشان در و ایل از خشت و کیمه و کمر و
 خشت و بدین معنی بسبب انکه در کات شیعیان قبل
 و نسبت و خیالات میباشند پس هر که کسی مجرب شود از
 صفات نفس و تحفه و ترک کند و ترقی نماید از انقیاد

بسوی عالم مدتش و منور بشو افش او را قرار روحانیه و روشن
 بگرد و عقل او بسبب اتصال بقلب فعال و اندکی که معارف
 و حقایق را از عالم اعلا چنانکه منزه است مکن نیست از برای
 شیعین نزول بر ایشان چه مطلع ندانند مطلع خلایق است
 خبر آنحضرت بیکانه در احوال عتق شده و احوال رسول این
 احوال است در عالمین است فرستاده حق و در رسته احوال
 اوست بر خلق و فرق بین نبی و رسول است که نبی رسیده است
 بسبب تقیید و ولایت و راجع است بقدم استقامت نبی بعد
 از سفر نبوی حق سفر از حق بسوی خلق از جهت دعوت
 ایشان نموده است تحقق است بحق در رفت و خبر رسیده
 از ذات و صفات و احوال و احکام او بام و اوست

از برای دعوت بسوی او بر شریعت رسول سابق بر او و خود
 شریعت تازه و واضح است تازه نیست و مظهر اعجاز و مندر
 جبر بر نفس رسیده شکی نیست فیانی اسرار پس کمال این بوده
 که دعوت یکروزه بدین موی واضح شریعت و مت نبوت
 و کسی از اوست که اگر صاحب کتاب میرود مثل حضرت تاج
 علیه السلام بود که با او مثل بر معارف و موهبت و تحقیق
 و انبیاء و در آن محکم و شیرایع و لهذا اهل انبیاء علیهم السلام
 علیهم السلام کانتیابی آئین و معنی اسرار پس برنده اولی
 در فرق مکنون در رسول کسی است که میباید از برای او
 آنچه از برای نبی رسیده شریعت تازه و دعوت و پس نبی
 تسویه است بین اولاد و رسول و پس بدین و بعد از فرق

اندر ای بی و رسول گفته اند ولایت فرقی بین نبوت و ولایت
 دو موصوف میخوانند و ولایت پس از ولایت است و اما مقدمه نبوت
 در ولایت و نبوت فرع اوست و تمام با اوست و ولایت
 از برای یک موصوف و بیک شئیت قش است چون یکس
 و عکس و فرقیست که باصل و تبع و باطن و ظاهر و حقیقت
 ولایت مطلقه و اصل رسالت علیه است و غیر آنکه اندکی
 وَمَا تَشْكُرُ بِمَا لَكَ مِنَ الْفَضْلِ وَمَا يَتَّبِعُ لَكُمْ وَمَا يَكْفِيكُمْ وَرَدَّكُمْ
 ویش گفته اند که محمد صلی الله علیه و آله را دیوان است که زود
 دی می آید و قرآن بر وی میخوانند حق تعالی انبی را
 کرده میفرماید پس دنیا و زنده قرآن را دیوان کنید و شرا را
 نباشد مرایش را فرود آوردن و همان و توانند از دنیا

چه اگر نفس اندر نبیست و غلام و شریک است پس چگونه
 فیضان حق نماید بطریق حق و حقیقت قول کنیم از این آیه
 استنباط میکرده که میگویند بین عقل و عقل تفاوت است بلکه
 اگر در است بین درک و درک مطلقه نه ادراک علم و درک
 و شئی از برای شئی دیگر بدون علقه و نسبت چگونه وجود
 حضور بهم میرسد و میگویند که ادراک حضور شئی است از برای
 درک و علم حضور شئی است از برای علم یعنی وجود و غایب
 درک و محسوس مبین وجود را بطریق است از برای درک و
 علم و در ادراک بین با وجود بین چگونه نسبت و رابطه بهم میرسد
 هر صاحب ادراک میفهمد که حضور را از برای شئی خود و غایب نیست
 و این اضافه و نسبت بدون نسبت و علقه نمیباشد و ممکن

که نیکو تحقیق قول با حق و بجهت صحت ادراک آن فایز گردید
 منطوق حضور و علامه ارتباطی را یک از سرخریدند حدیث
 و معنویت چون حضور علت باجالت و محلیت چون صورت
 مدبر که از برای نفس و یا حق و چون ادراک نفس خدایت
 و اما صاحبان نظر در است و راست بین خدا پرست که
 بصحت قول و حق در سید اند و این را از عطیه بزرگ
 و از نعمت و تفصیلات حق صد میمانند که بدون فیض ربانی
 و نور صد اند که بهر که خواهد ادراک کند درک آن از اندکی
 از صلهای کلام و حکیم نظری بنحو صحیح و تمام که یاسیر شد
 باشد چنانکه از کتاب و کلام ایشان معلوم میگردد و صاحب
 این قول یعنی آنکه در اخذ و یوسس میماند و شیخ ادراک

بسیار حق و کمالش را محبت شمرده در بقی پروا از یکی
 آنکه تحقیق این رسیده اند و فروریوس از آن نوشته یعنی
 از تحقیق در و ساقی و تمام مملکت و بسیار معنی است در
 و همین قول و گواه او است در برتری بعد از آنکه تحقیق آید
 بر خدا کسی و دلیل قاین باشد و آنست که میگویند وجود و نفی
 مقول و مقولیت او وجود او از برای عقل شئی واحد است
 بدون اختلاف حتی پس هر که تفعل کرده باشد و چنانچه
 بدون ملاحظه هر چه غیر است و این از امور جدیه است
 بنا بر این گفتی بر آن برای آن چیز وجود میسازند
 مقولیه وجود از برای عقل بر این گفتی باید داشته
 باشد و این تقدیر تقدیر است که غیر از دیگری نیست پس

پنج منتهی است و حق تعالی او را از علم میان مقدرین
 و حقیقتی که در حق که عده مداریکست با حقیقت بزرگ
 تدبیری معلوم میشود که در حقیقت نمیشود و اینست که تمام حقیقت این
 کلام حاصل است **وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَهَارُونَ الْكِتَابَ أَنْ يَكُونَا قُلُوبًا**
مُتْلُوا عَلَيْهِمَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و او را دو پسر سیدان را علم
 و دانش و فهمیدن زبان میور و گفتند بعد از عطای علم پادشاه
 ستایش و سپاس خداوندی را که بسبب دانش او توان
 داد ما را بر بسیاری از بندگان خود و این است ولایت
 بر فضل علم و شرف این غیر چه داد و دو سیدان با وجود
 سفلگی که داده نشد به بود بغیر ایشان علم را از سر فضل
 که دانسته و برای نیکوکاری نموده و غیر آنرا از نظر متباین

نه اخته بدان اید که نه که علم بر دو قسم است علم بیان و علم بیان
 و علم بیان میسبب شود به بیان شریعه و علم بیان مستند است از
 کثرت ذات غیبیه و علمی که اعطای شد به او و دو سیدان از هر دو قسم بیاف
 و عین ذات علم بیاف مشهور است بین عالم و علم عین معرفت
 بین نه صده و مشهور نیست این علم که در باب شود و از همین دو
 عارفین و موحیدین و معنویان و انبیاء و مرسلین از این علم
 علم لدنی و علم لدنی حقایق و ادعای است مجول و علم مجول چیست
 که میسبب صورت او بخلاف علم فیه هر مثل علم خضر در زود
 موسی از قتل غلام و خرق غنیمه و این علم افعال و بیرون حقیقت
 معنرات و امور غیبیه و خبری است که متعلق به ملکوت
 انجمن نیست که مرتبه اول از علوم معارف و مرتبه ثانیه علوم

اسما و لغات لغات مثل خبر یکدیگر که در خدا و در هر چه به علم
 باشد است و این علم اسرار است و جیسع این علوم و قدرت
 قسمی است و از خطاب و الهام است و قسمی تکلیف
 و ذات و صفات و افعال است و خبر را که در هر یک از این
 علوم صورت این علوم است و حقیقت و واقعیتی است
 نیست بر حقیقت او که یکسان است و کد حق را یکی و مستحق
 در یک حقیقت و بدانند که حقیقت او غیر محصور است از برای هر
 چه او از صفات قدیم است و نهایت ندارد و چون دانسته
 و او در سیدان بزرگشان این علوم را حمد کردند و قدر را
 بقرآن خدا و الحکم لله الذی فصلنا علی کثیر من عباده و المؤمنین
 یعنی محصور نموده و در او ازل این جامعیت از این حد و

خود تصفا داشته و صفات متعدد است از برای قدرت
 حکم و قدرت از برای کتاب و سیران گفت که مقصود از این
 علم که اعطای فرموده است فهم زبان طیر است چنانچه در خبر
 میاید از برای قدرت خدا تعالی است زیرا که ایمان بخشن و
 حجت بر سکرین بقرآن علیکم انطقوا الطیر اگر چه اموات
 طیر و در حوش و حرکات اکوان جمیع خطابات خداست
 مرید و مریدین و عارفین و صدیقین را و بعضی می شنوند که
 ایشان را بهینه و بعضی می شنوند از اصوات طیر و غیره خبر را که
 متعلق است بحال ایشان از خبر که واقع می شود در قلوبشان
 از الهام خدا تعالی ان یرسل الهم طنائهم یخوون لای قیل لهم
 و ان یرسلهم منها اذلة و هم ضاعرون پس نه که در

اینست که محتاج است در تیریدن و از برای اوست
 که طبیعت بدنی و مزاج معتدل یاقوم او را و قوم او را که
 میگرداند شمس عقل مشر را و زینت داده بود و از برای این
 شمعان و هم اعمال ایشان را از تحسین شوارات و لذات
 و ترش افشیدن بجهانی هنر این میگفت عید و شربت
 الهیه و قول بآیتها الکلا افقون به اشاره است بوی
 قایت نفس و قریه و اولال اغره شهره است بوی
 منع کردن ایشان از حظ و لذات و قح خیزی که ناب و
 مستر باشد است از قوی ریاضت و شکر و غیره
 یعنی از اموال در کات سید و شوارات نفسیه و لذات
 و سید خیر و اهدا و هوا و سیولانیه بر ایدی بر حبس و اودا

به طریقی بر مردم که قول میکند میگوید و میگوید بر نفس
 و اگر رویک مستحب است در میل بر وی حق فانی الهی است
 از لذات عقیقه و شادمانی و از خرقه است که از غرغرات
 حسیه و خیالیه و از جمیع الهیه و عیب بعد از بر ایدی شهرانیه
 بتوایات شیطانی است فلان اینده شمشیر و قوی اودا
 و اهدا و اودا را الهیه و شکر و غیره و استیلا و اولال
 صلیغ و قیام و الطبع و الریه و عیبت و نومرتیه ایشان را
 اَمِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاَنْتَ لَكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ ثَلَاثُ حُجُبٍ
 ذَاتُ بَعْدَةٍ مَا كَا لَمْ اَنْ تَنْبُوَا شَجَرَهُ الْبَعْدِ اَبْلَ قَوْمٍ بَعْدَ الْبَعْدِ
 یعنی بعد بترت از برید کجاست پرسستند و خدا یک قدرت که
 خدایتان را سواد و زمین کایه اسل اند و در عالم کون و کون

و منافع عجب و خوشنما و برای شما از آسمان یا از ابراهیم که باز
 باشد و بر وی سیدیم آن آب بوستانها که صاحب بیت
 و خرمی است عدل از غیبت بکلم برای که سید اختصاص
 این غنیمت بحد از شد شما را اگر بویاید در حق آن
 بوستانها را آید است خدا را با خدا یعنی هیچ خدا نیست
 که مقدار آن او باشد در آفرینش این شایسته و منفرد است
 در اینجا و اینها که مشرکان که دوی اند که میل میکنند از راه
 حق که توحید است گفته اند مرا و از خلق سادات و ارباب
 خلق سادات ادواح و ارض قلوب باشد از ازال آب
 معرفت از دریای اصفیایه که بر ویاند با و بسایر محبت
 که منور اند نور مشاهد و بخت ناریت که هر هر شود

بر قریب جدا از رب پس آید نمیدانداوشی از غنیمت نه غنیمت
 و نه غنیمت رب و نکت و شمول نمیشود و بجزری نوای او
 و علایش بکون باشد و قطع الاله و اعطاء و برادرت و
 انجیل صل و اتصال و پروان رنستن از قوین و صلوات
 بکین و مقام روح و استقامت بر استقامت است و استقامت
 کند رنج و فقر بعد از قوین و تبدیل کردن و کند از دست
 بجای پاکن و ساد بر رک بصل است که مقام پس شایان و
 فقیه عدم انقیاد و شریعت و پروان رنستن از طریق استقامت
 و در و سیدان باین محبت در حق ایشان محبت دنیا و از
 برای غیر خدا است و از احوال نفس و مشغول است هر یک
 بدن و استمال مزاج پس در فقیه که بر هم خورد یک و فقیه

نمودید و بعضی مفسرین گفته اند از حق اوجاد واجب است
 و مراد از آیات الهیه مصوین اند یعنی حق تعالی ایشان را در
 رجعت شمر کند و همه را در آن روز باز دارد و چون حاضر شوند
 ایشان را که که یک یک جمع بود و هر ابرای بدست
 شامی که بود و در دوزخ وشتید بدون تامل و فکر در
 حقیقت ایشان و واجب است که در رجعت و اجماع دارند
 و اینها را میسر بخشش و اجبار بسیار در رجعت
 و معنی رجعت بعث اشخاص امر است و این بر دو قسم
 کبری و صغری کبری در وقت قیامت است و ضلالت صغری
 است و رجوع فیما بین و صغری در زود ظهور است
 و این رجوع از برای تمسکین بر لایه ایشان است تا از ایشان

تسلی است
 برای اعدای
 حق تعالی
 که از آنجا

و از رجوع غسل ابد دارند و تجویز نماید و احادیث نیز
 در تحقق و دو عیش است پس لازم است حقیقت و کردن شیخ
 ابراهیم در شفا گفته را برای اثبات معاد و در تفسیر ما داریم و
 و جواب صدق قول نبی مبرهن است و معاد و در تفسیر ما
 از جیسع اینها است و عقل هم انکار می از جوارش نداشت
 و شیخ نجم الدین گفته که آدمی را پنج حالت اولی حالت عدم
 پنج نمی باشد **عَلَى الْأَنْفِ** **خَيْرٌ مِنَ الْكَلْبِ** **بِكَلْبٍ** **كَانَ** **عَلَى** **الْأَنْفِ**
 حقیقت و وجود در عالم ارواح است و تعلق روح به اجساد
 مفترق روح از اجساد پنج حالت اولی روح بقدرت
 و حق است که این پنج حالت آن را بقدرت میسر
 و معرفت ذات و صفات خداوندی که حال خویش را

و آنچه مکتب خداوندی بود در آخرتیش موجود است بجز
 پیوند اقلیات عدم میبایست همچون در عالم ارواح
 او را وجودی داشت و او را برستی خویش شمری افتد
 بحدوث خویش عالم شود و معرفت صانع معرفت کرد
 و قیامت وجود در عالم ارواح میبایست تا ذوق شود
 بواسطه باز دید و مستفیض فیض بحجاب کرد و بتمکلات
 تعلق روح بقالب میبایست تا آلات کلمات معرفت کتب
 کند و بجزوایات و معرفت تصیص اسرار و کلمات و رت
 روح از قالی میبایست و در وید اقلی آنکه الایستی که
 از صحبت جسم حاصل کرده است بدینج از و بر تیر و در
 آنکه ذوق و کرا از معرفت غیبی بواسطه آلات مکتب و کتب

به قالی حاصل کند که آن ذوق در عالم ارواح باشد و بتمکلات
 حالت اعاده روح بقالب میبایست از آن بنب که کمال
 آن در است که در بیست و شش عالم غیب و شهادت دنیا و
 آخرت بخلاف خداوندی تصرف باشد و از آن واقعیت
 مستخرج کرد و در این مقام یعنی روحانیت و بعضی جنبیت آن
 جهان است جز بواسطه اوقات جهان در آن تصرف نه آن که
 پس قالی دنیاوی و نور بار مکتب آخرت نورانی باشد
 و قال لا ینبغی ان یفصل فی حق و لا یفصل
 پس از وضع حمل و تولد موسی علیه السلام کتب آن که در عین
 کرده بود از برای قتل او و ذکر بنی اسرائیل نهاده موسی
 را بختند و خاتم موسی از خوف ایشان و در او توری نهان کرد

خداوندی نشانی در تنزه گفتند بعد از تجسس کعبه ان
 نیافتن مولا و هر دو در تنه نشین مادر موسی که از اولاد او
 و نام او یوسف بود بر سر تنه آمد موسی علیه السلام را دید که
 در میان گش نشسته و بازی میکند و پس از آنکه خرافات را
 بدید و بی نیل اند از دنیا و جاری که از بی اعلام فرعون بود و پیش
 منند و نمودن بخار بر رسید که بچه مصر فخرهای حقیقت
 و اقصای بیان منند و نمودن رخ نه زان تنه و در تنه
 پاسبانان راه اند شد که از آنجا رخ نماید زبانش بسته
 شد بهر دست اشارت میکرد که کعبه ان بکعبه ان و کعبه ان
 بر آنند چون رسید زبانش گشاده شد باز صدای خنده کرد
 نمودن و این دفعه چشم و زبانش هر دو بسته شد صدای

که اگر خدا ای شغلی و بدایان مولا و آورده اند و در شغل
 فرمود و حب الشرط ایمان آورد و مولا و کعبه انیت نمون
 فرعون انش حب کعبه ان است پس مادر موسی پسند و
 بقیر اندود که در بنیل انداخت و دختر فرعون را برمی بود
 و اهل کتاب گفته بودند که در بنیل انداخت و در حیران یکش
 که چک در بنیل ظاهر میشود و اهل ب و درین امور شغلی
 این فصل است فرعون و اسید و دخترش و حبی از خدا منکر
 تجسس بر بنیل بودند که این پسند و ق به اند و است
 اسید آمد و لب و زبانش بر بر سر و دختر دلت که با دق
 خدا ای شغلی است سر چون به خدا انکه سبب این بود
 مولا و اهل بنوم به شد قتل او که اسید که از قوم ی

و گفته آمد که موسی و فرموده منش را موسی نمود و بخت
 انکه میان آب و درخت گرفته بودند چه موبخت ایشان است
 و سا درخت پس از موسی پس از آنکه افتن میسند و در
 نیل و شنیدن که بدست فرعون آمده است گفت هر چه
 موسی که مریم یا کلثوم نام داشت و شوهرش را غالب
 بن یوشا گفتندی بر پا برادر خود برده از او خبر گیر و کلثوم بدو
 فرعون آمد پس برادر خود را بدید از دور که در کمر بسته است
 ایشان نیدانستند که او خواهر دیت و بر پا او آمده قال الله
 يٰمُوسَىٰ بِرَبِّكَ إِنَّا إِنَّا لَاجْلِبْنَ خُفَّيْكَ عَلٰى اَلْأَرْضِ مَا تَقُولُ كَلَّا
 چون شیب موسی گفت که نه جسم یا از دور تر خود را
 تو دهم بعد اقی انکه اجرت وای نفس خود را بمن در

دست نت مال و اگر دس ل کنی نفس است که گفت
 موسی که این عهد بین من و تو است که پنج ضایع کنم
 هر که دم ازین دو دست بگشت و در دست بگذردم و بیایم
 رستم پس هیچ افزونه و تعدی جستن نیست بر تو و زمین یعنی
 بهن کنه زاده از ده سال از من طلب نخواهی کرد و زاده از ده
 دست نیز بطلبی و عدا ای بر آنچه یکویم و شرط میکنیم که ده
 انشانی از بد و اراوه بگذر از وقت و لاوت بگذر از وقت
 و لاوت بگذر از کون روح از عدم درست بد و نه تم تقسم
 بر شرایف احوال و در هر نفسی برای ایشان سر و حال
 و بد و خضاب و مقام و کشف و مظهر است که هر یک
 حجاب و تفرق خود است و شیب علیه السلام نور تربت

بیدید که موسی علیه السلام میرسد در جبال بریافت و سونک
 در دستش سال و محتاج تربیتیت بعد ازین سونک
 میرسد به ده شایع می شود و برادرش اطوار که گفتش
 اطوار سجد الیه است بسبب قصصت خدا ^{از معانی} اینچنان
 صفتی که آنست آنست که مکه طیار شد و اینچنان است
 که تمام می شود و بسبب این می شود و رسول که مطلوب است
 تعالی که اینک انظر الیک و میدید که کمال کمال
 در سونک ده سال است و تمام می شود و او این معارف و ادب
 که داشت از برای موسی علیه السلام و باقی می ماند بر او حق اوست
 و مقامات و مقامات و می باشد صاحب مقام مقبول
 و استقامت و طهر می شود و از برای او عین قدم در عین می

و طهر می شود و نازل در نماز بسبب تر و در دو طر آخرین
 در ذات و تعبدات و قول موسی علیه السلام ^{آنست که}
 قضیت کل غلظت هر کدام یک ازین نبیین که بعد می آید
 پس امری و کنه بر من نباشد زیرا که نیت بر من کسی است
 نیت پس او بجهت خبریت که عطا کرده شده من در آن
 با او است و او جز این نیت که تعذیر کرده شده است
 قوت درسی بجهت او یعنی قوت من درسی با اندازه اوست
 که عطا کرده است من در آن و خداوند کسی است که او گفته
 شده است بپوی او او امر را و آنچه در نامه است از کمال
 مقدر امر است و خستیدنی اوست حضرت سبحان همین سخن
 کرده اند و است و او از فیض شمس که ممکن است از برای او

نازل شد یعنی دین بودی قهار تسلیم گیری و بیگانه
فرستند و تو خبر کنند و تا ازین قصدیت علم از برای
پشت لازم و ضروری بگویم پس میشود در باطن این در
بعض اوقات بوجو جسته و حتی غلبه میکند بر او که گویا
در دین اوست و دانش معلوم نیست پس علم از آنست
که از شوق و طلب باشد یا نه و اوست حدس و الهام
و کاری که بدو میشود بطریق استدلال و تعلم نیستند
استعداد و اختصاص دارد و بظن از علم و آنچه واقع میشود
در باطن بدون حسیه استدلال و تعلم منقسم میشود بوی خجری
که میدانند از که و چگونه حاصل شده و میدانند الهام
و لغت روحی و مختص بولی و او محسوسات و قلم دیگر علاوه بر

مطلع است بر بسی که استند و شده است علم از آن و این شش
مکات است و چند و حتی و اختصاص دارد و باینکه از آنکه اینها
و اولی منکشف میشود از تپای پشت ان امور و غایب میشود در
قب این نوزده و نهم و خواندن کتاب که بکلیب زده در
دنیا و اقبال بشر است و علاوه بر این طریق اهل تصوف پیش
و سکون این طریق در رسیدن و بوی مقصود بر نه در رسیدن
و یکبار در دور است چه اجتماع شرائط و محو علایق و خلائق
بل کالتدزین و غلبه است که بدن و مزاج و غایب است
قدر از مجامید که شرط است و کمال است خیالات و نه علم
میشود بر قب و میدانند تا باین جهت است که بگویند مرتبه است
و اشتغال بطریق تعلم اقرب و اوثق است بوی غرض و اگر

اول آن علم باید و صحیح دانسته و بشناسد و بعد بطریق مجاهد
 بکوشد و از طریق این دستوران نور علی نور حاصل شود از
 تصورات خداوند و هر چه ای که خواهد و آتیب اندام میرد
 فانی میگردد و از برای قیام این دو باب است به سبب
 بر روی عالم حکمت و لوح محفوظ و بابت کشنده بر روی قوی
 مدد که و محرک و هر یک باذن خدا و فیض احدی حاصل است
 وَ قِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَكَذَّبُوا عَنْهُمْ قَالُوا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ قَوْلُ الْمَلَكِ
 لَوْلَا نَهْمُ كَابِهْمُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و گویند که از برای آنکه بپایند اینها را
 خود را یعنی آنکه شرک را رختید از زبان و غیر آن و بعد
 از شما دفع کنند پس بخواند این را از قرطی حیرت و آید
 نصرت پس ابدت کنند و ایشان را بخت عجز از اجابت

و برپایند بهمان استبرهان عذاب را لازم حال خود که
 آنکه ایشان بر ندی که راه یافتندی بوجی از خود و حیل
 عذاب از خود میگردد و قیاس آن لیکن توانست و از این
 آن و اگر حقیقی میسر و بدی آن عذاب را شد به نیکو
 و ابدی هر کسی بکسی و دلیل بر حقیقت و محبت و نیت
 و کافران از نسخ ایشان و آن امر او نیست بخو که از فرین
 او که موافق شهورت ایشان بود و حقیقت پروردگار رفته و نیت
 بهم زیرا که خوف شهورت از او اهل حاصل زهره قوت سوز
 خصوص ایشان بهمت در نظم امور دنیا و عمل او شان ریت
 و ریا و قول ایشان که بخت بر قه او این احوال است
 ایشان امر است محال و عذاب بر ایشان لازم و غرض ایشان

دور و از نه اید آخرت مجرمانه و آنچه از تن ایشان منشا
 در قیامت غایت و شوه عکس این است احوال این
 ایمان و بیان آن بسیار مان کرده اند به موجب این ظاهر
 و باطن و مفضل در کتب که است و ایما و بیاید بهر خیر
 است که در در اعلی چون مومن موافق شده اند و از قرائن
 و اراده خود در اتباع اراده حضرت حق محمد فرموده و بعضی
 کما قین و ان چنان باید که در در آخر آنچه خواهد بود
 مومن و اراده کنند به اراده و خواست خداوند معبر و بکیت
 او موجود شود و کافیه کفران نیست که او شکر گفت و در
 گذاشت چیزها که خدا احسن کرده است آنها را برای
 غایتی در آن غایت صرف کرده خود را در اراده مستقل

نداشت و اراده خود را تابع زنت و غیر موده حکم عالم
 عمل کرده و بعضی عمل مستحق شد عفاف مراد که اورا در
 آخرت و اما قول این چنین است که در قیامت هر کسی را
 خداوند توانا میگرداند که آنچه تن میکند بعضی تصور می کند
 لیکن مومن آنچه تصور میکند و در است بر تصور او از حق
 و خیرات چه غیر او در حق خود تصور میکند و باعث شده
 که تصور کند و تصور خود و عقرب که مومن یکسانها
 خرمی و مسرت اندید چه خود در خود و عقرب در خدا
 مشاء میکنند و هر یک بسبب خوشه را و خرمی و میباشند
 و اما کافیه که بهر عمر خرافت خدا کرده به از ان که میباشند
 و بعضی بهر بدش که ممکن است که تصور نخواهند کرد و تصور

به آفت که بمن چسب و چنان خوانند که در ازل در پیر
 و غروب و گرد آتش و همه مقصودات او که شرارت از برای
 بخیر صورت حاصل میشود و اَصْحَابُ الْيَمِينِ وَاَمَّا كَلِمَاتُ الْيَمِينِ لَوْ كُنْتَ
 اللَّهُ يَنْظُرُ الزُّلْفَى لَمَّا مِنْ عِبَادِهِ وَبَقِيَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ
 عَلَيَّ الْحَقِّ بَكَ الْكَلَامُ وَبِهِ اَوْ كَرَاهِيَةً اَوْ كَرَاهِيَةً
 به و منزلت قارون را در زمین آنکه قبل از خفت بر مال
 و به قارون آوردن می برد و می گفت هَالِكُنَا قَبْلَ الْيَمِينِ
 قارون بعد از خفت از آن پشیمان شد و در وی جبراح
 آورد و می گفت هر یک با دیگری چه فائدات بهر اب
 از خطا ای که خدا گشت و دیگر و آن روز را برای هر که می آید
 از بندگان خود بعضی ارادت و مکت و مکت می آید و آنرا

بر هر که می آید به یقینی مشیت و مصوت اگر آن نبودی که خدا
 نهاد و بر ما و بندگان او از قدرت و استعداد و نیا آنچه ما را بود و نیا
 بر آینه نفس و بر اندی ما و اخص و یسینه معلوم خواند می
 به این نفس و بر روی و چه سینا به این صورت رستگاری
 یسینه به ناکردن بندگان با کافیه گفتن از این آیه به نیک
 میشود که از سید کائنات و عالم انوار و انجلیات الهی
 نجات امر کردن نه صفت و نجات به عدم هم به نجات
 از فرد و دور است چه از هر یک نجات و پاک میر است نجات
 می بینیم و قمر بر دست قمر به صبر و آن به نجات است و نجات
 از چون دنیا قریب و غرضه نجات به نجات و قریب
 پسندیده از باب بهر و شمر و نجات و دنیا نجات و نجات

او بفضله ایتق که از انی است و از فضیلت حضرت دین
 آخرت و محمود خواهد بود و چنین است سرود و غنای سرود
 به موجب سخاوت و صاحب این از حقیقت قیصر است
 آخرتش غراب و زربان کجش رنج و دلاش و بال است
 چون کجی که زون سخاوت خود محمود و پسندیده است
 زودت و بد زودت و اگر با زودت قین باشد نور عیان
 و رنج و غنا از دور حقایق از دهر میسرند و با محمود
 میشود عالم چون عالم اسم قرون و تمام تمام عالم
 همیشه باقیست یک شقی و هر دو بیهوده و یکی اگر تفصیل نه انان
 آورد و سید و مطلوب هر کس است و الا به من مطهریت
 او را پس است ابتدا امتحان خدا در قیام و غنای سید

و صبر در پیش از کمال و صفا از من نیست و مقام صبر برای
 کسی است که صاحب دین است و مقدر و مقدر و مقدر و مقدر
 از خرب رحمان و او است محفل و مقدمات او و دیگری از خدا
 و خدایان و او است شهرت و دواغی او و صبر کردن
 نیستند فراوانی است و با این تیرت از صبر کردن نیستند
 سزاوارت و عفت و عفت و از انجاست که گفته اند صبر کنید
 هر مؤمن و صبر کنید به عفت که صدیق و صبر کردن
 به عفت است که اعتماد و اعتماد و عفت و عفت و عفت
 که این و دین است از خدا و تغییر شود و با او و او سکون
 خداوندی چه بچه باید عمل آورد و مقام صبر از برای ملک
 نیستند بخت نبودن و دواغی شورت و از برای بهیمه بخت

بزدن شورت و گفتار شلنا و کافور بلبیب بفرمود
 سَنَاءُ الْأَخْبَرِ غَالِمًا مَخْنَعًا لِمُطَوِّفَانِ وَهُمْ ظَالِمُونَ
 و بعد سیکه فرستدیم نوح را بپای قوم او پس از آنکه کرد
 حین ایشان برای دعوت بایان هزار سال کوفتی و با
 بروایت شهرت که در چهل سال که میسر شد و نهصد و پنجاه
 سال دعوت شد و در بروایت محمد بن کعب زیاده از پنجاه
 مرد و پنج زن که از جمیع قوم و مذهب و دین و زمان
 ایشان کسی ابدیت نکرد و در شصت و دو مذهب و در شصت و یک مذهب
 و پس از طوفان شصت سال بزیست و در احوال طوفان
 هزار و چهار صد سال مذکور است و بروایت ابن عباس در
 چهل سال که میسر شد و نهصد و پنجاه سال پیش از طوفان و در شصت

و پس از طوفان چهل سال بزیست که مردم از قتل و کشتن
 بسیار شدند و از حیفره بویید در کتاب نبوت آورده که نوح را
 دو هزار و پانصد سال بزیست و چون وقت ذبح شد رسید
 ملک الموت از در پسید که پیشگاه نبی را دید و چون بایستی
 گفت خانه که او را در در پیشگاه از کعبه آمد و از در و کعبه
 از قلم القصص روح در غیبت دعوت فرمود و زیاده از شصت سال
 کسی ابدیت ننمود و پس از گرفت انقوم را طوفان مذکور
 در حدیث سیکه ایشان سکنه را ان بودند بفرمود که نشکستن از آن
 حق و اسلام و چون حضرت شیش بود و مظهر فیض الهی رحمتا
 و فیض رحمتا نبی شد که به واسطه آنست اسم رحمت در دنیا
 اقصی میکند استواری بر غرض را باب از فیض نبی که همیشه

با سلا همچنین ممکن نیست که بر توابل پس حکمت معلوم نیست تقفا
 میکند نقد و اسرار او در دجله و بوبله و اصل قیوت را
 از برای طبیعت جسمانی و غالب بود بر قوم شیخ حکم نقد
 و توابل از این جهت در وقتیکه در شده اند عهد نبوت و
 طریقی کشیده زمان قوت اند که دانه جدا و میهن نام را بر سر
 اسطوخودوس که دانه اسما را جرم و اشتقاق و معاد در اینجا
 محض بسبب اقتضای کون و دعوت از او را پس باعث شده
 حال ایشان که خزانده بودند بهوی تزیین و تزییه کرده بودند بر تزیید
 و تجرید و تمیز که بودند با روح مقدسه و معاد در روح را پس بر سر
 کشت حضرت نوح علیه السلام حکمت سبوحیه و دعوت بر
 تزیین و تزییه بر ابدیت که دانه انحضرت را از جهت تزییه

آنکه کم کثرت بر ایشان و توکل و فرد دستن ایشان در میل بر وی
 کثرت خا بره و دست را بر او آنکه کم تزیینت منقذه بر بانی
 بر ایشان و بانه که در حضرت نوح در تزییه از جهت فراطه قوم
 در تشبیه و بسبب مخالفت دعوت یا لوف ایشان است
 توانستند که آن و هرگاه جبرح میگردیدین دعوت تشبیه
 همچنانکه حضرت قائم علیه السلام جمع کرده اند البته اجابت
 میکردند بچهره کونش تشبیه بود از ظاهر و مناسبت تزیین
 بود از برای این لیکن متفق حال ایشان و معنی و نقد هم
 بود که شد و فلان آن جلاست و فلان الوطایب بنی و فلان
 ذَرَعًا وَفَالُوا لَاحْنًا وَلَا تَخْزَنُوا فِي تَصْفِيحِكُمْ وَأَمَّا لَكَ إِلَّا
 أَطْلُوكَ كَانَتْ بِالْعَالَمِينَ وَأَنْ كُنْ كَرَامَةً فَتُكَلِّمُكَ

جبریل و میکائیل جمعی دیگر از فرشتگان همیشه تا برای
لوط اندوهناک شده و منوم گشت بپایشان یعنی جنت
ترس که مبادا قوم او قصد ایشان کنند بعل بد ایشان
بصورت جبرائیل امر و با کمال حسن و بهادری و لوط علیه
السلام جنت قوم را نسبت بفردین میداد و میگفت
شد بپایشان از روی عداقت یعنی نگذاشتند
که در کار ایشان چه قدر کند که دست عرض قوم بر صحبت
ایشان نرسد و گویند که دانست که رحمت خداوند است
قوم بود و چون که دانست که عذاب بر ایشان نازل خواهد
چون فرشتگان از اندوه و بر جیسین بربک لوط دیدند و
تسلی دادند و گفتند ترس و اندوه دارد که ایشان را برده

دستی نباشد و هرگاه ایشان غم مخورند دانسته که به نیت کفر
و فحش و خیان رسیده اند و مستحق نزول عذاب گشته اند
و لوط علیه السلام با وجود آنکه میدانست قضای حق است و لا
عزول اند و برش از راه تاسف بود که گاهی ممکن الهیاید
میان اینها نفع بهم میرسد چه عذاب برای مجرمین است و اینست
از مقام رضاء نگنجد و بجز تسلیم و اقیه و کاه می ندارند چه
اول مرتبه سلوک رضاء و تسلیم است و تا قطع این مراحل نشود
بر مرتبه نبوت فزایش کرد و اول این مرتبه که نه ایراد عذاب
بر پیغمبر در سلوک و عقوبت است و در سفر اول است و توبین
و غیر مبینی بدست چنانچه از وقت ولادت تا زمان
وصول بحکم سعادت در هر نفسی برای ایشان سیری و عبادت

و بعدی و خطاب و گفت و شنود و شهودیت که در
 دیگر میباشد و در هر مقامی حال سببی دارد و بعد از
 بحث و سفر کردن در حق و از حق بهر حسی و در خلق که
 در مرتبه نبوت و رسالت و ولایت است و از برای تمام
 حجت در ساینده هر کسی است بجهت آنکه عین ثابت است و از
 بدل شود همه عیانت از عذاب خفیه است و
 از خوف بجهت مقامی میباشد و الا در مقامی که
 نفس امارت چه خفت چه اگر عذاب را از حقیقت
 تعین و خفیه است عذاب ملاحظه میکنند و ملاحظه
 آنکه از دست خدایت و یا اندر مشحون است آنکه
 که میرسد که در میان قوم از او کسی باشد و باین

عذاب او را من حیث هو عذاب فراگیر و بگفته است
 حضرت بجان انا متحول و ایتلاف که از نزل شد
 بجهت گفتار و مشرکین است و بجهت ایمان خالص و
 ندارد از اگر مکرر است که در آن ترا می بیند باز
 پس نامه کان و هلاک شد کان و او در حقیقت بود و از
 او که ان او چون پسر حضرت نوح که در حقیقت از
 او بود و در کشتی رفت و هلاک شد و از بجهت انا انزلنا
 الکتاب بلی علیهم ان فی ذلک لعبرة و ذکر فی لغوی و بجهت
 آیه که بجهت ایشان از حجت بود و او بجهت پسر ایتیم
 که نزد فرستادیم بر تو قرار آنکه خانه دیش و در پیش
 و ایشان انصاف کردند و اسرار بلاغت میدادند و در

ظاهر است که معارضه با آن میسر نباشد و گاه برای آن توکل
 کردی و هنوز در برابر قرآن از پیش آن عبیدی و ایشان
 یکشنبه و مال و جایدیسیان و بعد از آن میسر و از آن
 ازین روشن تر کی باشد پس حسیح نضید از رسول علم
 صحت نبوت تو بفرمایند ازین و مخبرات دیگر طلبیدن غیر
 محض بدل و مکبر به باشد پس اگر حضرت حق آیت
 مطلوبه از آن اظهار کند و تصدیق بان کنند بجهت آن
 استیصال کفر و شر و نه چنانکه در احکام و مآل که حق تعالی
 وعده فرموده است که این است را بنیاد استیصال
 معذب آن زود در بعضی اخبار آمده است که جمعی نزد حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و بر حق از سخنان بیو در آن

به خود و از آنکه معارضه میسر نباشد علم خود را بان فرمودند
 بین محقق و کفرای پس مر این قوم را که از بخیر نی پند
 آورد و روی برگردانند و غیبت کنند پختی کنی ایشان
 آورد و چه زیاده ایشان اظهار نفس در آن داشتند
 این کتاب در وقت بدین معنی کتب و مظهر تفسیر و مال
 مانع الکتب بین تو را و اینجاست از علوم و احکام و معارف
 باریه و است در توحید محبت و معرفت بوی ترجیح
 و غالب بر محمد صلی الله علیه و آله سلطنت روح است
 انکه جامع معارف و مطلق و متمم است و عدول در حکم
 و متوسط در ادوات و اکثر تو را علم احکام است که تسبیح
 باحوال نفس و تنبیه او و دعوتش به سوی هدایت

و غالب بر موسی علیه السلام در نزوح بر روی قبا بعد از آنکه
 محبوب قوت نفس و سلت اوست و با تحت است بطش
 برادرش و قوتش در طلب توحید است نظر الیکت و انکس
 علم بحیات صفت و اتفاق در اعطای نصیح است که نصیحت
 با حال قب و نصیحت و توبه او و عوالتش بر روی باطن است
 و غالب بر او سلت قب است پس در امداد هم این
 نازل شد که ای کافران که پوسه بر ایشان
 میخوانند بدرستی که این کتاب بر آینه نبی است و
 نعمتی بزرگ هر کس را که متابعت آن کند و پندایت هر کس
 که نصیحت نکند از او چه هر که تعیت آن خستیا رکند و بر عطف
 آن متخطی کرد و ثواب ابدی رسد و بهیشت جاودانگی

بِصُورَةِ اللَّهِ بِصُورَةِ مَنْ لَيْسَ بِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 مراد از آن که بر او قوی که کتاب ندارد چه در دین انصاف است
 مراد از آنکه او ظهور صدق آنجا را مومن و بر کون کرد و از
 یقین محاسب چون خبر شمع و غلبه رسیدن بر رویان
 مسوع مشرکین که شد و شد و گفتند رسیدن که
 با کتب بر او دم که صاحب که بنده غلبه کرده و از غلبه
 کنیم او بر کویق را خدمت سرور انبیا عرضه داشت
 حضرت فرموده است و باشید که غریب رویان کنند
 او بر کویق را که دست در غروب و چون رسیدن بر سر
 نظریافته در روز خبر شمع رویان رسیده و او را که
 از درگاه گرفت و صبر میفرمود و بدی سید به خدای هر که

میزاید و ادوات غالب مطلق است که در جمعی که خواهد بود
 که غلبه در جمعی را بر جمعی بر حق مکت و مصوت قهر و لطف مستند
 بحضرت سبحان و نظر و قد لان معاد در آنست که قهر و لطف
 و معنی منشا آنست که بدون ترجیح نصرت میسر میسر
 این کتاب محبوب از حق نیستند و اهل استعداده و لطفند
 اهل قد لان و قهر ترجیح و آنرا دارند نسبتاً آنست که بر هر یک
 و ادوات در طریق مقصد خودشان که حق است کمر بسته
 و ازین رو است که میفرماید ولا تجادلوا اهل الکتاب الا باقی
 بی حسن و حضرت حق اهل را در جهل ایشان میفرماید و در آن
 اختلاف تجویز الهیه با اختلاف استعداده است که تجلی است
 و از برای خداوند است محبت الهیه در آنچه عطا میفرماید از

انقیاد و عصیان و نصرت و قد لان چه آنکه مکتویت عالم را
 بر معلوم که معلوم و بتقصی استعداده و لطف او بر حق و
 از حق تعالی غیر از آنست که در حد ذات است و احکام مستتر
 مستحقه بر توهم ادوات چه فیض وجود که منطبق بر حق میگرد
 بر چهره آن مرتبه از کمال و نقص که بیت آن ظاهر میگرد
 پس تمام احوال جاری بر هر شخص لازم ذات ادوات
 آنچه از حضرت حق صادر است فیض وجودات که خیر
 محض است و شر از نقصان و بیت بین ذات است که
 قبول تمام فیض خود و آنچه که در این کتاب در جمیع اشجار
 و رویت الله در خلل خلل و در کلمات و سخن و رویت
 حق تعالی وجود است از نقص وجود و آنست که در جمیع معاد است

و شد و ت و قد لان و نصرت نیت الاله تعظیفات عینا
 عید و از نجات که فرموده آمد من و بعد خیر فیض الهی و من
 غیر ذلک خدا بر من الانفس و الذین یبذلوا لخلقهم تعظیفات و
 علیه و لا اله الا علی فی القوا و لا اله الا هو العزیز الحکیم
 و ادوات نمیکند اول برقی فرست من را پس بزرگوار که از انبیا
 از آن که مرده باشند و باز فریدن در شفا و انوار تر است بر من
 از اصل من پس بدین در اول اگر چه بدو و ادوات و نزد او یک است
 و پس تعظیفات و ت و از این بهر نیت نسبت بعد از آن که
 تاثیرش هر وقت بخیر از احوال و اوقات و بعد از آن که
 علم و جوهر و صفت و احوال و جود که در شقت کمتر است از
 قدرت و بر آن قبل از عمل و قبل از تعظیفات پس هر چه بدو

و با عید و شکرها و ادوات قدرت که در هر حال و در هر
 عظمت که بر تر است از کل شی و غیر او را و ادوات و در جمیع
 آسمانها و زمینها بین معانی و معرفت و ادوات و ادوات
 و ت و در بر همه تعظیفات که از جسمه آن به دو ادوات
 و همه افعال و در وقت حکمت است که گفته اند مثل اعیان و صفت
 اعیان است بفرادانیت در وجود و وحدت ذاتیه و در هر
 قول می به در معنی مثل اعلی و اعلی و لا اله الا هو
 اشاره است بهریت مطلقه و مرتبه احدی فی الوجود و
 به اسمی است بدین مرتبه و مرتبه بقیدی چه هر چه شریک
 متعین است و هر چه در ادوات و مرکب به لیل بسید و تعظیفات
 است و صرف شی متعین که در کلام تعظیفات و تعظیفات

و معلوم شد بیدار ذکر و ادوات که صرف شیئ الله و مقیر فیئ
و این حکم عبادت ذکر است تا مل و مشاء و بدیات چنین از عباد
و اخوات است نزد بعضی از افراد لیکن نزد بعضی از علماء این حکم
غیر واضح بلکه غیر محسوس و قول در ادوات اما انصاف است
که حکم تا از انصاف و ادوات و تحمید و خردانیت و ادوات
نحو حقیقت که از لا اله الا هو بر می آید بدون تصدیق توحید صحت
متعسر بلکه متعذر است و همچنین ایشان منافی با ایمان بان که
عبادت علی فصل خرد است نبیست نه آنچه در جمیع و تمسید است
آن شد ادوات و ادوات هم نقطه بود و در حلقه صغیر و ادوات
حروف لغوی است و ادوات و ادوات و ادوات و ادوات و ادوات
ادوات چون می آید و یکریست و ادوات و ادوات و ادوات

[illegible]

و صرب و جنوب را در حالتیکه فروه و بند کاندیدان بنشیند
 شش را از لغت خود و برای آنکه برود کشتیها در دریای ایران غرق
 و تا بگویند در تجارت دریا را ریخته از فضل خدا امتیاز است
 که شمس و کمرشید و اوست که میفرستد ریح لطف را در جهت
 عاریقین و بشارت میدهد با نوار کشف و شش بد و میفرستد
 ریح کشف را بشیر نزل طلسه بجا رقب و وصال و
 میفرستد ریح فضل را بشیر ظهور انوار معرفت و ریح کرم
 بشیر طهارت و ریح و شش را بشیر نزل انس و برکت
 و با و یک نوع از رحمت نازیب است ریح توبه بشیر است
 داخل بخت در قرب رحمت محبت را در ریح خوف داخل میکند
 رحمت بیست را در ریح رعب داخل میکند رحمت پس را در ریح

قرب داخل میکند و بشارت میدهد رحمت شوق را در ریح شوق
 بشیر است رحمت فقر و از لطف کشف میفرستد ریح محبت
 وصال بعد از کشف و چنان آبادی شود که بخت قرب بشین
 در بکر شد بد و تا ریح برده از جود او از انوار صفات و ذات
 قللکم کشف کشف ظهور نور در بخت در معدن عبودیت و کرم
 از مقامات عالی است و انوار میسر و خوف و در بخت
 چه انکه این مقامات مقصود و لغیره اند چه انکه مقصود از بشیر
 قهر بوی است از خوف رسیدن غافل است مقامات
 محمود و ممد از از به هر است از غفلت شغل از ذکر خدا
 و کرم مقصود و لغیره است و بحیث است که منتفع بشود در بخت
 و لذت است از آخرت و کرم مقصود و لغیره است و بحیث است که منتفع بشود در بخت

در قه اول در معرفت الله پس است پس ترجیه پس تمیز
 که چون شناختی معنی است باید بداند که شرکت دارد پس
 داشتن شش نقص است و جمع نیست و انحصار و دانستن است
 پس چه الله پس ترجیه است و زیاده وین سبب از برای
 شش ده حسن است برای ترجیه است و تمیزی و تمیزی
 راجع به سببی است که هر که نظر کند به امری که ان
 نیست عین شمس کرده است و کفران از شمس کفران
 سواست پس که که کفران کرده است بجمع اشیاء است
 الهی و همه را با خود ختم کرده است و حققت شکوه است
 از برای موجدین چه آنکه مستظلم نشود و شکر که از علم و عمل
 و عمل و علم اصل است و اصل آید و اصل و اصل و عمل و علم

شناختن نیست و شناختن نعم است و آنچه بداند که نعمت است
 خداست و او مغفرت است بجمع نعم و وسایط مقهور او نیست
 و حق است که حاصل میشود و نعم و نعم و علقیم نعمت که او
 مقهور و نعم و محبوب او است و اذ اننا علیها اماننا و
 شکر لکان لولمعه کافیه فی الدنیه و الدنیه بعد الهم
 و چون خواند شود بر کسی که هر حدیث فریده از قصه رستم
 و کشته یار و منفیات و سایر امور با و دارد و از حق است
 کلام را را روی کرده است در لیس که و کفش بوند یعنی التبت
 بان کشته که بهرگز نشنیده است از او که بهر دو که شش او
 که است و قدرت بر استماع ندارد پس فرموده و او را است
 در ذاک بدان که این است که از برای خدا است

دو امر است امر ارادی یکاوی و امر تعلیفی تشریفی اول بدو
 و معلوم آن است و واقع نشود بر او مصیبت و مطلوب از او
 وقوع ماوریه است و این امر موافق شیت است تنفیض است
 و شایسته بر ساطت انبیاء و مطلوب از او کلامی وقوع ماوریه
 است و کلامی نیست و تمام از وی عدل است و این روی
 گردانندگان و اهل اسکت بر و تولا اشخاص صیغه کار تکلیف
 بشان میشود واجب است کردن و بجای آوردن مکلف از این
 اراده نشد است و نهی کرده شد انداز نشینان الهی
 و اجابت اراده نشد است و مظهر جمیع اسماء و ایزد بزرگ خدا
 و آئینه سراپا نهی قاطی ارض و سما نشان است زیرا که انما
 خداوندی و صفات سبحانی و آئینه است و جلای و ایجاب

و یا مشترکه ذاتیه مثل انما احد و قد و قد و صد است و جلایه
 چون قهرا و جبر و قهرا و جبر و قهرا و جبر و قهرا و جبر
 و جلایه سحر و ماب و ماب و ماب و ماب و ماب و ماب و ماب
 الزامین و کریم و غفار است و مشترکه مثل رحمن و حکم و
 و مقدم و مومنین و باطن و ظاهری است مظهر هر ذاتیه و مشترکه
 در ضمن مظهر هر جمال و جمال متحقق است بعضی مظهر جمال
 و بس و برخی مظهر جمال است نقطه و خط و مظهر هر ذاتیه
 است و چنانچه از حدیث عقل و جبل و احتیاط هر دو ظاهر
 میشود و عدل کامل مظهر جمیع اسماء است چه ذاتیه و
 جلایه و جلایه و مشترکه و جنب مظهر جمال مطلق و زوج
 مظهر جمال مطلق است و زن نیز مظهر جمیع اسماء ذاتیه است

که جلایه و جلالیه بجا آید و شدت و ضعف در وجود
 حدیث **لَوْ لَمْ يَكُنِ الْإِنْسَانُ لَدُنَّا لَكُنَّا لَدُنْكَ الْكَافِرُ**
 اشاره بر این است و اسماء جلال هر یک طبعی که خود را
 و غالب باشند و همه ظهورات ظهور را داشته باشند پس
 حقیقت با معنی که حکم عدل است تخلف و ارسال در آن
 بجهت تیز منظر هر مقرر است مودد رسد از افراد آن
 مراطه تخلف با مراطه جبر است آن متحد است و
 از اهرام ایشان وقوع مایه بر است و واقع میشود و مایه
 ایشان باشد به عصیان **فَقَضَىٰ ذَٰلِكَ وَاذْهَبَ** و در اختیار مراطه
 و مطلوب از اهرام ایشان خود اهرام است از جهت مکتب و مصلحتی
 که است نه وقوع مایه بر و این امر است که موانع میشود

یعنی خدا میفرماید این امر که میفرماید وقوع مایه بر را این نیست
 صادق علیه السلام میفرماید **أَمَّا الْقَائِدُ فَمَا كُنَّا لَدُنْكَ**
أَلَمْ يَكُنْ لَدُنْكَ و بجهت این است که آیات و علامات تزیید
 ذات و صفات تو را بکنند در گوش ایشان و قرات
 قول **لَمْ يَكُنْ لَدُنْكَ** با و علیه السلام فرمود **يَا لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ**
خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَخَلَقُوا لَمْ يَكُنْ لَدُنْكَ احدا این حکم حق و علم
 تابع معلوم است **فِي مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ**
بِغُيُوبِهِ هر چه ابراست آنچه در آسمانها و زمین است بدستی خدا است
 بنیاز بذات خود از همه خبر دستوده است و همه صفات
 و افعال خود را یعنی است از تشبیه کننده گان دستوده و
 سزاوار حمد است اگر هیچ مدعی نباشد و سبب اقتدار

مخلوقات آریستی و هلاک ذات و نداری اوست بکبر
 از نفس و دار ذات او بک نفس الامر صحت از ذکر
 از او همچنین میروند بجا که دهند و دارند او از خود او
 و فرق میان نفس الامر و مرتبه از دنیا شد یعنی اعتبار
 خلق در حق او صحت نیست زیرا که صد و پنجاه کل عکس مرتبه
 نداری در او ملاحظه شود بجهت آن که نفس الامر حال بود
 و بلا حظه آن در مرتبه نفس الامر ملاحظه ذات و حقیقت
 نظر از وجودات و این دو ملاحظه در میان درت بذات
 که موجب باشد بوجو در اید چون ممکن با ممکن خاص که
 وجود و عدم نظر بذات اوست و در تحقق هر یک
 از وجود و عدم بخارج از ذات محتاج و موجب و نه باشد

غیر و مقبول و نه ذات به واجب و امتناع ذات ممکن
 و امتناع ذات تواند و امتناع واجب ذات ممکن تبدیل
 درین سه وصف ذات تعقیب شد و غیر با اعتبار غیر متین
 که موجب بدل امتناع و امتناع بوجوب بدل کرد
 امکان غیر یسبب باشد و ذات لازم ذات ممکن است و از ذات
 خواهم بگویم که از ذات امکان لازم دارد امکان از ذات
 یا بگویم ندارد زیرا جواب از اشکال بر ذات امکان که
 عالم ممکن نیست و از دل از جهت دلایل که دلالت میکند بر
 عالم و بعد میسر و ممکن پس امکان نبود و شد پس لازم
 عالم نیست و جواب آن چنانکه گفته اند میستند گفت که
 لازم بودن امکان از برای صحت ممکن لازم ندارد و کمیت

ممکن باشد و چون می تواند گفت که ازلیت وجود برای عالم ممکن
 با ممکن ذاتا و صفت امکان او لازم در است و مع ذلک وجود
 حادث به سبب و مانع غیر ذات و این امکان ذاتی
 میشود و با وجود و استسناع غیر و با سببک او منتهات ندارد
 زیرا که هر یک ازین دو صفت معروض نمی باشد و معروض این
 دو تا به غیر ممکن نیستند و بهر تصور تصدیق حاصل است اگر بیان
 خواهد تبیینی است چنانکه حکم تجرید ایا بر دو دارد و معروض
 با غیر ممکن و اما امکان استعدادی با وجود و استسناع نیست
 چه قوه و استعداد با ضیعت جمع میشود و بخلاف امکان ذاتی
 و حق سخن است که امکان چه ذاتا و چه استعدادی ضیعت
 متعین خود جمع نمیشود به امکان حیثیت مخلوق و ذات

با ضیعت نمیتوان جمع شد اینکه بگویند امکان ذاتا با وجود
 ضیعت جمع است بجهت است که در امکان ذاتی ضیعت ندارد
 بجهت مرتبه و نفس ذات و ضیعت بجهت واقع و با
 خارج از ذات و میان این نفی و اثبات تناقض است و اما
 استعدادی ضیعت ندارد بجهت واقع و با ضیعت چنانچه
 با و را بجهت واقع جمع میشود و نیز امکان ذاتا که ندارد
 بجهت مرتبه است یا و را بجهت مرتبه جمع نمیشود و نه
 وَ قَالَ أَمْ لَهُ مُضِلٌّ مُبْدِيٌّ أَمْ لَهُ أَعْيُنٌ يَرَى الْغُيُوبَ
 رَبِّهِ كَافِرٌ فَذَنْ رَكْمَتَهُ مَنْ رَأَى الْغُيُوبَ
 چنانکه می بینیم در زمین چنین خاک می بینیم و خاک را می بینیم و معدوم می بینیم
 و را می بینیم و را می بینیم و را می بینیم و را می بینیم و را می بینیم

کسم

که معدوم شد به پیشم بر احوال معدوم جائز نباشد بلکه این
 بقا قوت و جزیی پروردگار خود را آخرت را که دیدگانند و معدوم
 جسمانی پیش از این نیست که قوت را بر احوال معدوم اجزای قوت
 بر احوال معدوم و زود شایسته کف جسم را بر رت از قوت
 اجزای و اختلاط بعضی اجزای بعضی میدهند چنانچه دلالت میکند
 بر این قصه از جسم موقوف باشد و نیست و اگر ممکن
 تجویز احوال معدوم میکنند و میگویند متعین نیست وجود
 تا زمانه آن و نه از حیثیت لازم و الا اول یافت نمیشد
 به آنکه متعین ذات و لوازم مختلف نمیشود و بجا آورنده
 در وقتیکه نظریات و لوازم متعین نشد میباید ممکن است
 کرده اند این که وجود معاد و وجودیت خاص گرفت

میشود بعد از طریق عدم و اخص است از وجود مطلق و لازم نمی آید
 از امکان اعم امکان اخص و نه از استیلا اخص استیلا اعم
 جائز است که متعین باشد و چه بعد از عدم بجا ذات و لوازم
 و متعین نباشد وجود او مطلقا و جواب گفته اند این که وجود
 واحد و عدد ذات و مختلف نمیشود از حیثیت است احوال و بجا
 حقیقت که اختلاف بجا اضافه زمانت که خارج از ذات
 و مایه است و همین است ایجاب پس درین ممکن وجود
 مبداء و ماسا و او ایجاب است ممکن و دو چوب و استیلا متعین
 و هرگاه تجویز کنیم بودن شی و احد را در زمان ممکن و در زمان
 دیگر متعین متعل با یکدیگر و در زمانه ذات اخص است از وجود
 مطلق و مفاد وجود اول است بجا اضافه زمان هر آینه جائز

بشر و انقلاب از استسج و آله بوجوب و آله معلی بکبر و جود و در
انحصار است از وجود مطلق و ضایع است و در زمان دیگر را
پس جایز است که بوده باشد این انحصار متسج و مطلق با انحصار
و این مخالف بدیهه عقل است و علامه و آله در شرح بحثیه گفته
که اجماع کرده اند اهل علم بر اثبات معاد و جنات و دوزخ و غیره
شاید است بر این بحثی که قبل تاویل نیست از محبت گفته است
امام راضی که جمع شود ایمان با جابیه الهی می باشد علیه السلام
با آنکه حشر جهان و اختلاف ذکر است در خصوصیت است
که آیا با عاده بدن معصوم است بعینه یا کجاست که در آن اجزاء
متفرقه است و علم مطابق واقع بخصر صریح است اعماده در اصل
ایمان شرط است و از کمال و نهایت معرفت بی باشد و بوجوب

یقین کامل میشود و بر ایمان اوست و از تقیه ترقیه و
تحقیق میکند و مؤمن حق و حق مؤمن و ایمان در است و صحت
و این ایمان ایمان با شرف که خمس بر کس او می تواند
گرفت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا يُطِيعِ الْكَافِرِينَ** **وَاللَّيْثُ**
فَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ **بَابُ نَزْلِ آيَةِ خُلَافِ** **كَرْدِهِ** **أَمْرُ** **بَعْضِ** **كَلِمَةٍ**
که بر سنیان و عکرمه و ابو اعر بیه از واقعه آمده از پیغمبر صلی
علیه و آله امان طیبیدند و از کبر بدیهه آمده و در هر کفرانق
یعنی دفاق عصبه رسول نزول کردند و با تفق عصبه
این صمد ابدا شرح و طیبیه بن ابی راق که از اهل نقی بوده
تر و رسول صلی علیه و آله آمده و گفتند که ما را جوت
و منات باز گذار و بگو که اینها را در قیامت مقدم نموده

و بعد از آنکه گفت تا ترا نیز بخدا بریم که بدست خدا می
کنی این سخن را آنحضرت شوق آمده روی مبارک در هم کشید
منافقین گفتند یا رسول الله سخن اشراق عرب را در آن که
مصلح کما در ضمن است عمر گفت یا رسول الله دستوری ده که
ایش را بقل رسد نم حضرت فرمود که من است ترا باین و مال
المان داده ام و نقص عهد روانیت لیکن است ترا از مدینه
اخراج کنسید این آیه نازل شد یعنی ای پیغمبر خبر دهند باین
مرتبه و ایم باش و ثابت بر تقوی یا تبرکس از خدا ای از
نقص عهد و نشن بر کافران که راجون ابو سفیان و دیگر
و اتباع ایشان و منافقان مدینه را چون این اید و غیره را از مدینه
است خدا دادا تا بعد از این و حکم کنه آنچه متفق می میگفت

۱۱۹
و ستران گفت که چون بیاید حضرت رسول الله خلق خدا
از انجیا و مر سیمین و اعرف پشت بسبب گفت از کمال
معرفت حضرت غریب طیران یکسب پنج در ربوبیت در
ربوبیت و مشاء میکند نظر الهی در مشاء الهی و
در هر مشندی آنحضرت را صلوات و لذتیت کز و یکست
که به زوار و از طیران عظیم لذات مشاء به آن مراتب که
در مراتب سلوک واقع است پس تحریف میفرماید که
بقوله و الله البسبب صلوات مراتب شهود و تحجب نشود
از سفر از ان لبوی آباء و بیاید خداوند که یم علیم یعنی است
بجلیات و اندام میل معلومات قبل از خدا و مشاء است
از وجود ایشان و علیم به الله در عالم است و عالم و عالم

معلوم است که از برای او معلوم است آنچه او معلوم است
 باشد از غیر و تخصیص داشته باشد بعضی از وی معلوم
 بسیار از علم زاید اطلاق میشود که عالیت او معلوم است
 از غیر و معلوم کل اشیا باشد و بالعده علم بسیار معلوم
 متعلق و عینیت صفت است چنانچه میفرماید فوق هر ذی علم
 علمی است زیرا که ذی از وی علم دلالت میکند بر آنکه علم او
 زاید است و کتب از غیر است و آن غیر هم اگر چنین باشد
 محتاج است به یکدیگر و این تسلسل یا دور پس بدیهی شود
 بعد از علم که علمش معلوم علم و علم کل معلومات بعد از این
 ذات باشد و میباید که علم نبی در کفایت و دور است که
 در محروقات او هر حکم و متقن بخوبی که بایست موجودند پس

علیا میگوید لیست نظریه است بر حکم نبوت و اثبات آن در نفس
 واقع خلاف آن واقع نیست و نیز آمده شد قل یحیی الایمان
 مِنَ اللَّهِ إِنَّ آذَانَكُمْ مَوَاقِدُ أَنْزِلْ بِكُمْ نَحْمَدُ وَلَا يَحْدُونَ مِنْ
 اللَّهُ وَلَبَّاءُ لَا تَنْفِيكَ إِيمَانُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ بِأَنْ كَيْتَ كَرَّمَ
 شمار از علم خداوندی و قاضی و اگر خواهد اثباتی که آن
 نخست و هجرت یا خواهد اثباتی که حضرت و تا غیر موت
 و نیامد مردمان برای خویش بخیر از خداوندی دوستی که نفع
 بایشان و نیامد برای که ضرر باز دارد و ایشان ادا داده خداوند
 در حق نبی و تابع علم حق است بخبری که در عین نبوت بهر کسی
 بنسبت و آثار تعقیرات و مستعدی است بزبان نبوت
 از حق ممد و خداوند احد که در عالم وجود و مرتبه ظهور او را

نحو که ماییت و ماییت و غیر ثبوت مثل است بر آن ماییت
 که تا آنچه از آثار که موافق ماییت و از اسباب رسانیدن
 اوست بماییت و ماییت که در خوا و میباید و غیر و
 و از شر و شقاوت و حصول موصول که دو قضای حتمی است
 که تابع اراده و اراده تابع علم و علم تابع معلوم است و جمیع حکم
 و اقیقت ناشی میباید در حقیقت از این ثابت که تجلی
 ظاهرند و تحت از یک ذات و ماییت و ماده و سعادت
 و شقاوت را یک قدرت دارند و علت حکم در حق هر که
 خداست چه حکم ماکم عدل و هر شی موافق نفس الامر است
 و امر و شی بر نحو که هست در عالم ثبوت قبل از وجود معلوم و
 در حق او است و فیض اقدس در عالم وجود و بعد از آنکه

و با وجود یک در در حضرت مبدء و در پدید آمدن شی و
 نیست و در همه احوال و اشیا در عالم وجود چون با ندر و
 از حقیقت و حقیقت خود نیز چنانکه لازم از برای خویشند بودن خود
 اسم غیر سیر به بجهت واقع ماییت که با وجود ناچیزی نیست
 که از او دور و یکب تعین و میفرماید یک که کند او شمارا
 اگر خدا را او یکند زیرا که اراده موافق شی از عدل و مستدل
 نشود و هر حقیقت شی منتقل شود و انصاف حقیقت محال است
 و ازین راه که ترقی کردن فتن از اراده خدا و حضرت فتن
 از عاقل مطلق است و حقیقت حق و ذات احدیت نیست غیر
 و وجود یک به آن شرط و مایه و بدون خدا نیست وجود
 و با وجود و وجود و مایه بذات مبدء و با کل موجود است

بکه هر دو مقید به است با غیر حق و کثر و تعدد و غیرت و تبا
 تعین است نه با تعینی که تعین بیرون و تعین دیگر می آید و وجودها
 که بود که تعین لازم مرتبه است و نسبت تعین با مطلق نیست
 عکس و عکس است پس تحقیق در این ادب برای خداوند و
 در عالم وجود و موجود نیست و اندر بود و در عالم نظیر و حدت
 بزرگیش نیست لکن در این عالم غیر حق با انصاف و پند و
 گیرند و نیست باشد و بحسب تعین و ما در این وجود و من حیث
 وجود و عدم صرف است و این نظرات که گویند چنانچه
 شست و ایچک الموجد و زیرا که ممکن زوج ترکیب است به نظر
 میسر اند شد بنظر اجماعی موجود و نظیر وجود و بدون
 تعین نیز موجود و نظیر بعین پس شست و معدوم

وَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا لَا يَخْتَلِفُ تَجْزِئًا الْجَاهِلَةُ الْأُولَى وَالْآخِرَةُ
 الصَّلَاحُ وَالْبَيْنُ الزَّكَاةُ وَالْطَّعَنُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ آمَنَّا
 بِرَبِّهِ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 و است از کبریا در این معانی و کلام و است که سرود از وجه تسمیه الیه
 و اگر را گفته چنانچه و تفرقه را یک چنانچه بر زوجات یک نیست
 یکی را که واجب بود بجهت آورد و مصلحت از آن چه حشره من است
 که از خانه خود بیرون نیامد چنانچه میفرماید و قرن در این
 و عایشه می گفت این امر کرده از خانه بیرون آمد و بیشتر شد
 با امیر المؤمنین مصراوات الیه و سوره طه میفرماید و اولاد را
 پر ای می خود را نشاند اولاد زمان در ایام و بیستین که
 آنرا جایت بها گویند و آن زمان از ایس بود تا وقت
 خروج که مدت بمقتضی سال بود و بر و است یعنی در زمان ابراهیم

عبد السلام بزرگواران با سبب برادر دین یافته بر دین و سپید
و بر مردمان ظاهر میکردند و جایست آن فرمایان عیسی علیه السلام
و سید ابرار و کینه جایست ادراک کفرات و تلافی و بیاید از
نماز اگر اصل طاعت بدین و نفسی و قبی و اصل اعمال است مصلحت
بدین باقی و اوضاع و ادای ارکات و مصلحت نفس و غیره
و خشوع و اتقیا و طاعت میان خوف و رجاست و مصلحت
قب بجزر و عاقبت است و مصلحت روح باشد بدین و مصلحت مصلحت
خفی بنا جات و طاعت است و بدین زکات را که شرف مصلحت
مالست و فرمایند خدا را و سرور افیاد از تهذیب و تقی
و پاک کردن کس از تقی و خیرین نیست که میخواهد خدا که برود
از شما عیسی و جس را یعنی حب مادون الله را در صحت و بر

عیسی اهل بیت پسر و پاک کردن شما را از دین و عیسی و جس
و مصلحت و ابرار پاک کردن عیسی و پاک کردن شما را از دین و عیسی و جس
ایمان و اهل عبودیت و عیسی و جس و عیسی و جس و اهل صفت
در محبت و ترک مادون الله که دفعی در حقیقت است و اهل مقام
و عیسی و جس و ترک اهل تراشیدن و عیسی و جس و اهل مقام
و اهل غیبت و غیبت و تصفیه ابدانیت و اجماع عیسی و جس
و بر کمال تحقیق بر آنست که این آیه نازل در حق آل عباس
و عیسی و جس و اهل بیت و ابرار و عیسی و جس و اهل بیت و ابرار
و اکثر اهل سنت مذکور بر اینست احمد بن حنبل که یک از ائمه
بیت است در اسناد و خود از عیسی و جس و اهل بیت که امیر
دینی و مصلحت است و عیسی و جس و اهل بیت که امیر دینی و مصلحت است

آورده حضرت عباس علیه السلام و آنکه امر با حضرت عباس علیه السلام و او را
بزرگوار افشود و چون حاضر شد و آن زمان سلام خوردند
این آیت نازل شد آنحضرت که یا رب این نازل شد و فرمود
اللهم انی اقبل فی حبس اللہ عین حبس و فی حبس حبس
چون این دعا را از آنحضرت شنیدیم گفتم اما کس نموده
آنکه بخیر و مصلحت این خبر را بر احسن اندیسی که جمیع صحابه
در جمیع آورده و از حبس اله محمد بن عثمان که از فضل او شنیده
این سنت است از ابی حمزه روایت کند که دو ماه از خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم هر روز وقت صبح بر آن
حضرت ایستادم سلام می کردم و میگویم و چون جواب
می شنید میفرمود اینها بپا خداوند بکنند عین حبس

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا ظَلَمْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُؤْمِنُوا
 لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ يَكُونُ لَكُمْ مِنْهُنَّ عِدَّةٌ مِثْلُ عِدَّةِ الْمُؤْمِنَاتِ
 فَمَنْ تَعَوَّذَ مِنْهُنَّ فَافْعَلْ
 کشید زان که دیده را پیش طلاق دیده پیش از پیش از آنکه
 سر کشید پس نیست شمار بر زنان پیشه پیش عده که شمار یک
 یعنی عده بر ایشان نیست که بعد از طلاق بدون استیضای عده بود
 قیومند رفت و اگر در عتبه و کفاح ذکر هر کرده پیشه چو
 ستاده و بعد از هر جزو ایستاده ایشان را بچیزی و ستاده و در
 مرد است که قول علی الریح قدومه علی المذیبت روزه
 علی و واجب است در عتیه است که ذکر هر نه و در عتیه که
 فرض هر شده است در آن کشید و بگذارد پیش از آنکه
 بگوید و این امر را در هر که گفته شود در تحقیق و در عتیه

و حال آنکه در حکم مذکور در آیه نومات و تکلیفیات مردی پیش
 بیکدیگر در اختصاص تقیید است بر آنکه اصل امر بر من و او ایست
 که اختیار بکند از برای نفقه خود و عقیقه و از کفاح کند که بکند
 و اجتناب بکند از غرض و جت فتنه بدی که از او آید
 و بعد از آنکه باشد که دشمن نه او در است او را مثل نه بخت
 کاف و اعدا و در برده خانه تقسیم با او ایجاب بر غیر محرم ازین
 کردن تکلیفیات فرموده در این آیه تقیید چنانکه او ایست بکند
 از کفاح کردن نومات نمود و ثم نفی تو هم کرد از کسی که با او
 تو هم بکند و است حکم را میان آنکه عاقبتش فریب نجات
 باشد و آنکه بعد از کفاح نه تو در جلاله زوج بوده پس طلاق
 واقع شده باشد و عدم عدله بر زن غیر مذکور اختصاص

و او در طلاق و در وقت لازم است عدم مطلق علم از آنکه میزند
 و ضمیر بالغ باشد زوج او بداند و خوله باشد یا غیر مذکور از اجتناب
 احترام مرد و منومن در تقیید بسیار غریب است منومن و غریز
 ایمان و غرت لازم و فراموشد چون محله و عا که از هم جدا
 منومن میم محمد حبیب الله علیه و آله را دره القاج خود قسم و محبت
 او خستید کرده و غریز عین علی علیه السلام سیر که استیلا
 من و نام کشته و میم با منومن شده و در اجتناب ازین
 و بشرط بودن آن محبت در ایمان چنانکه دویم محمد حبیب الله علیه
 مشرب در محبت حبیب خدا و محله لعین است عدم و محبت
 غریز نزد چار است و در اذعه و حروف محمد زیادات
 و آن ده اشاره است بدو اسم کرامی الله علیه یعنی غرت

حقیقت مختص است این سه حضرت از همه و بجا و این دو اسم
 بنا بر مختص و آینه سر پانجامی حضرت که در گذشت و باقی آنرا
 این دو بزرگوارند و این بیان ظاهر است معنی **وَلَا تَكْفُرُوا**
بِأَنفُسِكُمْ و **بِأَنفُسِكُمْ** و **بِأَنفُسِكُمْ** و **بِأَنفُسِكُمْ**
عَلَيْكُمْ و **عَلَيْكُمْ** و **عَلَيْكُمْ** و **عَلَيْكُمْ** و **عَلَيْكُمْ** و **عَلَيْكُمْ**
 از کسینی مریدیت که از اینان بش بر سر راهیافته اند و
 دست تقدی بدامن کینزان رسانیده اند و در آن وقت
 حرایران بود که در راه سر پوشیده و رقی و حراری سر بر سر
 و آن بدکاران از سر پوشیده و احقر از که دمی این آیه آید که
 ای پیغمبر که دیده بوزمان و دختران خود را از آن نشان را
 که بوقت رقی از نه نزدیک که در نشد و فرود که انداخته

و بدنه ای نزد چارهای خود را یعنی وجه و اندام را آن پیش
 سر و روی نزدیک تربت با کوشش نهاده و به پیش چرخ
 تا تیسر شود به آوای و بهجت آن زانین تفرغ ایشان نشد
 پس ایاد کرده نشد یعنی زانین تفرغ نموده باین دست نشد
 آخر زنده گمان که نشسته چون تیر کشند و هر جان است که
 بنده گمان را بایشان بیند اندام رحمان صاحب لطیف
 و جان بر سر بند گمان متوجه که از دود و از راه راه
 سر که من بطلب خیر بر هر کسی استن از ایشان حاصل است
 از خیر محض شایسته است که در عالم وجود خیری تواند بود
 از آن مبسر و حق متحقق گشته فرود که انداخته شد به پیش این
 آیه اقوی دلیل است بر جبر بند و ارحم الراحمین بودن خداوند

بگویند که روح و عالم تقدیس است که آنچیز که فرستاده شده است از
 آن فرید کار تو نیستی که آن وقت رت و درت و در اینست
 بسوی خداوندی که علو و برتری دارد بر همه و ستود و برینمزدی
 و از روی اینی بطریق خوبه با عمل صالح و وجه تخصیص است
 حقیقت ما از الیک بار بابت علم بجهت است که محبوب را
 ممکن نیست معرفت کلام خالق عالم چه آنکه عرفانی نیستند
 آن شی را که سخن کردار است از معنی آن شی پس که بگویند
 از برای او حقی از علم و فیضی از معرفت نیستند حقیقت کلام
 حق را از برای که با نسبت معرفت محال و معنی علم حضور معلوم است
 و حضور بدون نسبت و علاقه تحقق نمیشود و علاقه بیکار است
 باید اول آنکه چون حضور شی از برای خود شی دوم حالت

و محبت چون حضور صورت دارد که از برای نفس ناطقه بر مشهور است
 معلول چون حضور حقوق از برای خالق و معبود دارای معلول است
 بوجه تمام و یکدسته اند و همیشه در این جمیع وجوه و با جمیع اشیاء
 از علم خداوند در ارض و سما چه حقیقت و حضور و وجود و صرف است
 و عدم و ذراتی در این حضرت راه ندارد و معلول از آنکه حقیقت
 است با خبر است چه معلول هر چه سرش با خبر رسیده و در علم
 امکان از او تمام تر باشد و در مرتبه علت و وجه از وجود
 اوست و نسبت به حقیقت علت ندارد و نقصانش بسیار و
 حال آنکه عالم و معلوم از یک عالم میباشند چه در آن معلول
 بقول و ادراک محسوس کس و ادراک صورتیایه بخیال است
 و اگر ادراک و درک و درک چشم پوشیده شود این قدر است

سرور تش بهی است و حضرت باری که بیست حد دارد و در
 بیست و هفت و بیست و نه است پس بگو نه بکنند او را که انشاء می کند
 از عالم وجود در حق آید استماع احاطه محمد و جواد محمد و در از او
 و در این بقد راء حق و افاضه فیض و علم در ایشان آید
 نشان می بیند چه در هر حقوق وجود حق ساریت و سرایان
 در هر موجودی انانی که انشاء است و آن امانت به دو مرتبه است
 چه وجهی بوی حق دارد و وجهی بوی رب و فرق میان حق
 و غیره عرف است که جاهل او را بر یک جنبه و متعین تعیین
 خود می بیند و می پندارد و بین نظر از خدا چهره است و از
 بسند دور دارد سر تهی آخرت همجوار است و عرف در
 امانت داده حق نظر میکند بر خدایان تعیین در کمال هستی

از نظرش محروم است و این عارف بین و خدا شمس است و بعد
 بین فیض که از حضرت فیض باور رسیده هر چه بگوید و هر چه
 در است و است و از عالم غرور پرده و از یک شیطان
 و شران ملعون مصون است که ذات بکنند بیست و دو را که
 فَلَا دُعَاَ الْبَیِّنَ دَعْنُمُ مَرَدُّوْا لِلّٰهِ لَا تَمْلِكُوْنَ شَيْئًا
 التَّوَلَّوْا فِی الْاَرْضِ مَا لَمْ يَمْلِكْ فِیْهَا شَيْءٌ و مَا لَمْ يَمْلِكْ فِیْهَا شَيْءٌ
 بگو ای محمد مری می و اتباع ایشان را از اهل شرک بر وجه حکم و پرخ
 بخوابید از آن که گمان برده اند ایشان را خدا و این بجز از خدا
 و به بیند که در جذبات منفی و دفع مکاره مدوی می رسند به
 و اجابت دینی نمی کنند و چگونه اجابت که به سر به بخت
 به شک بر خدا خور از غیر و شمر در آسمان و در زمین و است

هر که را که سبب روان بعضی شرک کننده بیان را در آسمان نشاند
 پس شرکتی باشد ای و نه در تصرف کردن و نیست مرخصه آن
 بیش از پس یاری و همکاری و تقدیر و قدر پر امر آسمان و زمین
 که بستر اند شرک باشد آنکه به هر چه غیر اوست تمام
 ذات به و محتاج است زیرا بدلیل ثابت گشته که بجز کار
 موج ذات واجب نیست و اندر بود و همه موج ذات الهی
 آن ذات ممکن میباشند و محتاج و دفع حسیاج از ممکن
 بدون انتهای واجب نمیشود چه ممکنات اگر چه غیر متناهی
 نه جمیع آنها عدم نمیشود و تا جمیع است م عدم نشود و واجب میشود
 و فلک تجتنب بکنایه جگد و بر موج و ممکنی که در موج ذات خود
 بواجب محتاج است بکنایه او شرک و برابری دارد و اگر کسی

باشند در ممکن
 و محتاج از ذات
 ممکن حق بر جنب
 باشند

شود که بعد از موج داشتن بان واجب در بعضی از امور به او شرک
 و یاری او گشته گفته میشود که واجب آید در آن بهره از امور آن
 ذات به شرک و منی مستحق باشد در صورت اول منف
 و خلاف فرض است و در صورت ثانی مستحق و ثابت میشود
 ذات واجب صفت ممکن خاص و حال آنکه ثابت شده است
 که در واجب بالذات پس صفت و حال جزا در پیش
 و بر این است این معنی که واجب الوجود بالذات واجب الوجود
 من جمیع اجماعات است بجهت آنکه هر کس در واجب بالذات
 حجت ممکن باشد لازم می آید ترکیب به حشیت مفهوم
 و حجب و حشیت مفهوم ممکن تنافی ندارد و حشیت و
 اتساع این دو مفهوم نمیشود بیک منطقی اتساع متحد میباشند

پس باید در ذات واجب در این دو مفهوم دو شئ از شئ
 باشد و ترکیب در واجب لازم می آید و ترکیب لازم دارد
 بکلاف مفهیم است که هر صفت و جهت که باشد از بی
 بستیم هیچ کمال از شئ می شود فالو استخوانک است و لبنا
 بل کما و بعدون الحق است و هم نهیم مؤمنون
 چون که بداند ای کارگر این کرد و شمار بود که پرسشند
 کردند و کار از کار شرکت برداری و غیره را پرسند و ما خدا
 معبود و ذات با بجز از ایشان یعنی میان ما و ایشان
 دوستی نیست و عاشق که بر پیش ایشان رضا داده باشیم و نه
 چنانست که کار را بر پیش کرده باشید که برود که می پرسند
 و بر این یعنی فرمان ایشان می رود در پیش الهه باطله

تا بصورت های مختلف بر می آید و در خیال ایشان می کنند که اینها
 و آنکه از پیشتر مردمان بدو این که در کارند یعنی تبت نمایند
 و مصلحت ایشان بدان پیش که خداوند خالق حسیاتی خلق
 جمیع موجودات فرموده از جهت عبادت خود پس جمیع ضایع
 محسوس در عبادت و مشغولند بر او من حیث الاصله
 پس نیست در وجودش مگر اگر عبادت میکنند خالق عز و جل
 بحال و متعل خود بجز ذات و صفات خود پس برشی
 مضع از برای خداست بقوله تعالی لا یخفی علیها
 خلقها و کما فی الظاهر نیست مراد برات که پیش از
 برضی که کائنات او فرموده است و ما خلقت الخلق لا یخفی
 لا یخفی پس شدت داده حضرت رسول اکرم

عبادت میکند بقرن کل مبدل الخلق لیسب اکر
 جن و انس مخلوقند از برای عبادت خدا و ایشان میفرماید
 از برای آنچه خلق شده اند از برای او پس ایشان عبادت خدا
 با اسرار بسکن مختلف است عبادات از جهت تفاوت صفات
 اسما و صفات و تفاوت اجزای است با هم مثل خدای تعالی است
 با هم مادی چنانکه واجب است ظهور را از اسم نهیم پس در این
 ظهور را از اسم مستقیم و مختلفه انس در احوال از اختلاف
 اثار اسما و صفات قال الله تعالی انما کان الله تبارک
 عن حدیثی محمد بن عبد الله عبادت خدا بکسب قدرت است
 و بعد از ثبت رسل هر چه بقصد است خدا عین ثابت
 ترافتنه و طاعت در تحت اسم مادی شده اند و فرموده اند

مشرک شده و باغی نباشد با حق جل و علا
 شی که عبادت میکند خیر حق را بر تعبد بحدث و طاعت
 و یا بر اطلاق و سیکه عبادت میکند او را بر اطلاق موعود است
 سیکه عبادت میکند او را بر تعبد با مشور من باب المظهر
 و بدون آن کافرات پس بعضی از این عبادت میکند
 و طاعت و الهی طهر را و غیره آن است که برای است
 اِنَّ الْبَطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوا لَهُمْ اَعْدَاءَ النَّبَا عَدُوٌّ لِّكُلِّ نَفْسٍ
 من اصحاب النعیر در سیکه شیطان دشمن را دشمن است پس
 و اگر بدشمنان را دشمن خدایت که میخواند شیطان و باغی
 و میل بدشمنان که در و فرزند و ارادان خود را با باشند در حق
 از ارادان این نفسی لازم و فرخ عداوت شیطان با

ایمان بیست است که این ایمان از عالم لطف حق شده و شیطان را
عالم تقوی و این دو بطبع با هم اختلاف دارند اما بجهت آنکه در اول اراده
که در پیش گرفتن از یکدیگر را پس بقت گرفت لطف حق را
و بعد از آن شیطان از حیثیت طبع است و این را و بعد کردن این
او را بعد در وقتی است که بشناسد مکلف و انصرار او را و شیطان
احوال و مکلف و صفات او را و صیقل و اول و فتنه موجود است
حضرت صادق علیه السلام میگوید این دنیا را از خدا
خود واجبست بر او بمن این دنیا اگر غضب الله بعد از آنکه بدین
او و خدا و او را از خدا از محراب بکین چشم زدن و بهر زن
که شیطان معارضه میکند با او بخیر می آید و هم مقبل می آید و
او را بخیر می و یکدیگر هرگاه معارضه کند بدین دنیا مقبل می آید

سرعت و شتاب و اگر معارضه کند و فریب بدید بطول این دنیا
در از مقبل می آید و در قرب اهل و کلماتی عمر را و باید دایم مستعد باشد
بمیرد و او را میسر کند که شیطان غفلت از او را و می پسند
این را از راهی که نمی پسندد این را و خدا او را و دوستی
از این آید اراده فرموده که بشناسد مدح و حمد را از حق رب
کردن و شیطان عالم و نهانی قهریات و خطا و اوقات و
انگشت از خطرات شیطان نه آنکه شیطان ترا که اغوا کند
برگزیدگان و مصطفین بر لایت را و خبر بد که شیطان این را
مستند از اهل بیع و اصحاب فضائل آنچه که طرد کرد
و پروتخته است قتل از از باب خود که شیطان را
خاندن و خاندان را و فضولت از فضولت بطور درایت نیست

[illegible][illegible]

حقیقی باشد و الا اصل تخصیص منافی است با درجه برت و معلوم که تعدد
 برینست و دو دلیل و برهان میخواند و اگر کسی تفسیر و دلیل کند که
 اول اضافی به اول یعنی اول منتهی بگوید تعدد باطن هر لفظ اول نشانیست
 و بحسب واقع گفته میشود که هرگاه محقق اول یعنی اول باشد
 متعدد باشد و ترتیب و تقدم و تاخر میان ایشان در یک مرتبه
 تمام ایشان از واحد حقیقی تا هر دو حاصل شده باشد لازم می آید
 که بسند ایجاب که فرض کردیم او را واحد حقیقی واحد حقیقی نباشد
 بجهت آنکه مصدریه او را برای هر یک از غیر مصدریه دیگر است این
 دو حیثیت باید که فقهی نباشد و در حیثیت در ذات بجهت دفع دور
 و تنس و بیانش کرده است و برای هر صاحب نظر و نظر
 اول در برت و منحنی که درین باب از شرح جدید مشهور است

محمداً باشد و اضافی است و همچنین تفسیر کردن رسول الله صلی الله علیه و آله
 تمام قسمتهای آن را از برای رجل واحد و لیکن همان است که در
 و نظیر و قیاس هر کس که آینه سرپا نهی حضرت رسول باشد
 قیاسه منفرد تمام قرآن باشد و تعدد آینه سرپا نهی در یک مرتبه
 و یک درجه بدون تقدم و تاخر و اصل و فرع لازم و در اختلاف
 فرض ریاست اگر تمام و کل و همه و امثال ایشان تصور تعدد
 در آن از یک تصور و باطل است اگر دست تصور شود و در حقیقت
 دو تمام هر یک خواصه پسوند قیاسه بود و اگر هر یک تمام
 باشند و فرع نباشند غیر و میگویند پسوند غرضی و تعدد از یک
 آنچه از دیگر است و نه بر این یعنی در استیاضا هر یک او هر دو است
 پس از تمام چنان است و اقیما لا الله جل جلاله انما انزلنا به

و نزول از دوار قرب آنچه رسیدن بکومت و عالم شرف
 فراید بر آنچه داشت بحال پسندید است به از قرب
 بعد رفتن از برای تحصیل است قریب و سعادت چنانکه
 حقیقت نه ثقیل از برای تحصیل اخف لازم است چه راه
 آدم و رسیدن بمرتبه که در قوه داشت بدون نزول ممکن
 نبود و نزول سبب معجزات و این پسنداند و در این
 مفید مگر بحسب مشیت حضرت احدیت و کمال تحصیل مرتبت
 رحلت بوده مفید مگر بوده است ازین راه است که معنی
 که در حق از عالم بعد عالم قربت هر حق او از سبب
 اسبابش و از هم حاصل آمد و قسریل شد طاهر آیه و لالت میکند
 که اشتیاق که در نزول و اخلا در ایشان نقل شد است بحسب

واقع دید و بمن و بصیرت ایشان می باشد که برینند پسند
 بشرط بودن شمس حقیقت و اول ولایت و نهایی خدای و اگر
 شرط و شرط و طایفه گاه اشیای حقایق نفسی شود و از اندیشه
 اشیای معلوم می و پس و اول و اولی که فرستاده
 شد است پس سبب ندیدن نبودن و دید و عقل است و ایشان
 آفتاب بدون چشم چه تأثیر میکند **اِذَا لَقِیَ صُلَیْلٌ**
 می بین چون صادق و صادق که رسولان حضرت عیسی
 و پس از طغیان ملک و انطاکیه که او را بخش روی می کنند و است
 پرت بود و اسیر شده حضرت عیسی علیه السلام و علیه السلام
 فرست و به سیم که شمعون الصفا بود و بهجه استخوان و تقویت ایشان
 روانه نمود پس از افاضه معجزات و صد در آیات دعوت کرده

و قوم اجابت نمودند و جیب نجی را در بستر گفت بگویم از روی
 شفقت اطاعت کنید و روان حضرت سبحان را پست مرا که
 غمخیزم انگیرا که آفریده است مرا و ایضا فرمایم غیر از نه ای
 نه ایان دیگر که بتان باشند که اگر اراده کنند نه ای مرخصی
 کنند و میکنند در خواست بتان چیز را پس من اگر از آنکه قدرت
 دارد و بر نفع و ضرر پادشاهان و از جادو و تکه و در است
 بر سینه نفع و مانع از ضرر دست دارم و بیکیه انگار
 که ای بود و او را که را با شتم و ممکن است که او را و صاحب
 قریه انطاکیه ببل مدینه بدن و در سل مشرب روح و عقل و قلب
 در وقتیکه فرستاده شد بر می بل مدینه و در رسول روح و قلب
 پس گدیب کرد این دو رسول را بعت عدم و نسبت این

این دو رسول را بعت عدم و نسبت این دو رسول را بعت
 و گفت کرد و هر چه پس یافت که کین بدنه بدن و در رسول خدا
 و از المن را در نور و گفت و بفرموده وایت پس عزیز فرموده خدا
 و دو دیش را بعت و بت عقل آنچه بیکه موافقت میکند نفس را
 در مصالح و دعوای میکند نفس و قوم او را بر می چری که بگو
 میکند قلب و روح پس تاثیر میکند در این و سر باز در آن
 در اطاعت رسل شده حضرت رحمان تعالی و قوم و بت
 از این بر اسطه حل کردن ایشان است بل مدینه بدن را بر ایضا
 و جهادات و منع فرمود از ایشان خطوط و لذات را بگو
 ایشان مران رسل را می بل است بسبب و در بی بیعید
 و مضایب به نیت و تنبیه این قوم رسل را بستی ایشان

هر رسل و استعمال کردن بن رسل است در تحصیل شهادت بینه
 و اخلاق سبیه و رسل انجی نیکو آمد از اقصای مدینه عشق نیست
 از اعلی و ارفع موضع از مدینه است به حالت شمعون عقل و نظر
 او از برای اهل را کردن دین توحید و دعوت به ربوبی بیست
 اول و صدیق رسل میسر و بسبب سرعت حرکت خود در
 میگردید و کل را بهر اوج و ارباب است رسل در توحید قول خود را
 لا عباد الا لله قطره قطره میگوید و توحید بهر سرعت و توحید
 فوق بیفیه و خطرات و اینهمی مستفاد است از قول بنی کلدانی
 یوحنا علی الفطره و هرگاه معرفت توحید بهر بود و نیز نمود
 فاقوا بهن و فاقوا بهن و فاقوا بهن که معرفت متعلق است به کیف جمال
 و جمال صرف باشد به توحید و توحید و توحید و توحید و توحید

جل اشخاص است در قبضه قدرت و ارواح در قبضه غایت و
 بود مثل حبیب در اول بخاری میترشید و در به است حال صمیم
 مطهر صفات را از صورت بسبب اصحاب او بهر خط حسن و
 صفات از جمال ذات قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 لا تمیز لکم فی معرفه الله قطره قطره علی بن ابی طالب علیه السلام
 و یحیی بن علی بن محمد و از و الجمهر علی الا انکم متکینون
 اهل بهشت در زمان ایشان که در دنیا با ایشان خواهر بودند
 و بعضی ایمان در دنیا پیرون زخمه باشند با حور العین که
 حق تعالی در بهشت جنت ایشان کرده اند و باشد در بهشت
 یعنی در موضعی که همه احرار است آفتاب در آن نیاید و توحید
 از آستین و پرستش میزد و گاه اندازی میسجد و علی کریم

مسووم محمد به دا از نور اسم جین قور و نظر کرد و بری او بسم قور
 پس بگو که در او به صفت لطیف تا فرسند بهر شد از برای
 تجلی اشعار که گویند بهشت شد و نصف پس نقل کرد و حدیث را
 از نصی که قبل این بود و کرد و اسید او را و اسرار او را
 منعمین و نقل کرد و در از نصی که مقابله شال بود و کرد و انید او را
 و از شقاوت از برای معذبین و اصل جهان شد بقیه است
 و از هر طبقه بنات بسیر و در هر جستی در جات بشمار است
 طبقه اول بنات سلام است و میسرند این بنات رایت
 مجازات و باب این بنات لعل مر که است تجلی میفرماید
 برابر این بنات با هم حسب و الیه است و لکن لکن
 از کما یسعی طبقه ثانی که فوق این طبقه و اعلا از این است

و در این بنات خلد و بنات که ب و فرق بین بنات که ب بنات
 مجازات است که بنات مجازات بعد از احوال است بنات که
 رنج منصف است چه اگر این بنات بین مقایده و منون حسنه بنات
 و تجلی میفرماید از برای اهل این بنات با هم جیع طبقه سیم بنات
 و این طبقه اعلا از ان دوات چه اگر موبت حق غیر ستمی است
 پس می کشد کسی را که زعل دارد و عقیده پشتر از که به نه می کشد
 یعنی تجلی اعمال و عقیده بنات و تجلی میفرماید که بنات سیم و دو
 و داخل این بنات میشود و اصدی که موبت خدای تعالی اقل
 علیه الصلوة و السلام انما لا یدخلها احد کما فی القرآن انما
 عقیده بنات چه رنج بنات استحقاق است و میگوید او را بنات
 و فطرت و این بنات از برای اقوام مشهوره است که قضا میکند

نشو و بر او غلبه و دیده بصیر دیده نمی شود و این پیری دوری پند
 سال را است و آنچه است که نظر باین قدر دور نمی رسد و اما
 که اکبر است با رستخیز طماع او شان با روض دیده می شود و اما
 اگر ساقط نشود طماع او در ارض دیده نمی شود و اما ساقط است
 او از نظر و سفید تر است خلق کرده است و اما بعد از حقیقت در
 آنکه بوده باشد نسبت او از برای این نسبت روح از برای
 جبه و با حقیقت تر است از فرموده است ملک قمر را در سما
 دنیا زیرا که قمر را کرده اند است خداوند منظر اسم حق خود را
 مستور است بر ارض کرده اند است چنانکه روح مستور است بر
 جسد است و هرگاه سما دنیا خلق نمی شد از حقیقت روح پدید
 می آمد و این که دو جو حسی را از زمین و سبزه زمین

محل جود است و زینت داد و عزیزین سخت آسمان دنیا را زینت
 که اکبر همیشه چنانکه زینت داده است روح را بهیچ خبری که کل
 کرده است او را یکی از لطیف ظاهره مثل جبرئیل و میکائیل
 لطیف باطنه مثل عقل و دیگر وقت و فکر و خیال و فکر و خیال
 و نفسیه و زینت دارد و قدره و قوتیکه مقابل می شود و بهیچ
 بنفسش اندکی کند از نور پس همیشه نصف او روشن است
 لکن در سرایت نمی کند و نفسی که مقابل نیست می باشد مظهر
 و تا رنگ بخلاف با او ستاره مثل این مثل که در صورت
 که هرگاه واقع شود در او سرایت میکند در ظاهر و باطن
 از جهت شفافیت و بهیچ یک نیست می باشد و اما قمر تجلی
 بودن نصف او همیشه در زمین نور را تمام و ناقص و با تفاوت

نموده میشود و گفته است که گفت من المحضربین که یکدگر نیده
 از این بهشت بهشتی را که من وقتی در دنیا بودم قرینی هشتم که
 منکر بهشت بود و بقول مجاهد قرین از شیاطین بود و آیه می بینید
 ذیق مرا که در کدام در که از در کات پس چن سر و کوزه
 پس بینه قرین خود را در میان و درخ که به به به به به به به به به
 که نزدیک بود که بسبب اضلال و اغوی هلاک کرده اند مرا که
 نه عطف و بخشش پروردگار من بر وی که مرا هدایت نمود و از
 اغوی تو گناه چاشت هر آید میسر بودم از به ضرر شدگان تو
 و امثال تو در این عذاب الیم چه آید قبل ازین نگر خست
 و درخ را بجهان مشروح و هشتم درجه است جنان را بقدر
 منور و کم نور و در کات و درخ را ایک با تقصص مقام که

نیتیم که چون عاصی شیون خلق که در راه او نسیم چهار که در انداخت
 منظر در برای محال پس تجا که در او بهشت تجا که در او بهشت تجا
 او باب از برای او اول تجا که در او بهشت نسیم پس که شده شده
 وادی که از برای آن سید و شفت هزار در که به شد بعضی
 تحت بعضی و میسی به شد فیق و باب این وادی خلق شده است
 از طاعت مصیبت و ذنب که میت از برای مخلوقات در وقتی
 تجلی که در او بهشت دل و کشته شده در او وادی که میست
 به حکیم و از برای او بهشت بهشت هزار در که و باب این وادی
 خلق شده است از غرور مثل غلم و این مسکن که است که کوه
 در زمین برین کتان خدا و سیم تجا که در او بهشت شده
 کشته شده در او وادی که کشته شده است عری از برای او

هزار هزاره چاه صد و چهل هزار درک بعض تحت بعض غن شده است
 باب آن از بغل و کمر و حقه و حسه دنیا و امثال آن و صد باب
 در آن شده است چهارم تکیه که در او بیست و پنج پر کشیده
 در او دوی که نموده شده است و اوید و اسفل درکات در آن
 و از برای اوست هزار هزاره شصت و هشتاد و هزار درک بعض
 تحت بعض میانه شخص در بین هر درک احتساب و نقل شده
 آن از برای وفاق و امثال آن پنجم تکیه که در او با هم نه
 کشیده شده در او دوی که نموده شده است بیست و هزار برای
 اوست پانصد هزار هزاره و نه قصه و شصت هزار درک و نقل
 شده است باب آن از کمر منزل سر اعنه و جبار است
 و ششم تکیه که در او با هم نه و بیست و یک کشیده شده در او دوی

نموده شده است بیست و هزار برای اوست هزار هزاره پانصد و بیست
 درک و بین درک و درک احتساب و نقل شده است از بیست
 و بنقص تکیه که در او با هم نه و بیست و یک کشیده شده در او دوی
 که مسمی است به بنیم از برای اوست بیست و بیست هزار و چهل
 درک بعض تحت بعض و نقل شده است باب این طبقه از غیر
 بعد از قطع همه درک آخر کار رسیدار حضرت جبار قدم در
 و بشتر ناه بانیخو نبی من الصالحین و بشارت داریم
 از ابراهیم عظیمی و علیه السلام بعد از آنکه در خواب از برای
 ولده او فرموده بود و علیه السلام فرمود که در او مرد و موجود است
 در حالتیکه مقرر شده که آن پسر پسر از جمله ثانیان و
 سر و کان از ابراهیم علیه السلام اول کسی بود که شرف شد از برای

و بعد از آن که صلوات بر ائمه و اهل بیت است که مقام کرامت
 و بصیرات و محققان شد محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت
 شادانند با و اولی که حاصل از اتباع و افاضات و اهل بیت کرامت
 انبیا و ائمه و عین الله است و اولی که مقام کرامت هر دو اهل بیت
 اولیست که مقام حدیث و تحقیق که غالب بود بر ابراهیم
 حکم باطن پس و اولی که مقام حدیث بود بر موسی علیهما السلام
 حکم ظاهر ملک و علا و قهر از حضرت صادق پر سید مد جود
 زمان بود بین ثارت ابراهیم و اسمعیل و ثارت یحیی و زکریا
 پنج سال و بشرفه بنیام حسیلم که اسمعیل باشد اول ثارت
 که خدا با ابراهیم داد و خلاف است که ایزد اسمعیل بود یا یحیی
 در و اخبار در هر دو است و در حق از حضرت صادق علیه السلام

مرویت که سوال کرد خدا از حضرت ایزد یحیی علیه السلام
 خدا درستان بعد از قصه اسمعیل و حکایت یحیی علیه السلام
 با حق و میتوان جمع نمود با یحیی علیه السلام است لیکن حق چون
 تن کرد که کاش بوی برادر بود و بصیرت یحیی علیه السلام خدا را
 مثل برادرش و خدا اول است خدا این تبار پس نمایند
 او را این ملا که یحیی علیه السلام لکنا عباد الله المخلصین میگویند که
 قریش اگر باک با نازل شد هر آینه میسر ویم ما نه کان
 خدا ای که پاک شد کان باشند از لوث کفر و شرک و غلبه
 عبادت کنند کان حقیقت اصحاب تخر و باعث و اعدا
 و خدا و است اشتراک و اشتراک شرک کردن و اشتراک
 از برای هر چیزی که تصور کرده شود انکه شرک است که آن چیز را

غیر آن خبر پس هرگاه که شود از هر شرب از آن خبر نشود
 مخلص و کسی که عمل کند کار برای خدا و مخلص است و در اول
 شرب ریات و گاهی هم زایل میشود و با عرض دیگر مثل آنکه
 بعضی قصد میکنند با عبادت خلاصی از کثرت عبادت و بدیعت
 او را با جمیع میکند تا میسر شود و در جیش بسبب حرکت شود و در
 میکند از شقت قصد عیال یا از ادیت دشمنان و تسلیم تعلیم
 علم را آسان شود و بر او طلب محاش و مخوف باشد بعد از علم از
 علم یا که بت میکند قرازا خطش خوب شود یا تصدیق میکند
 دفع شود از نفس او ابرام سالی یا عیادت مریض میکند و در
 مریض عیادتش کند و این اعراض گاهی مجربند یعنی مقصود از این
 اعمال این اعراضند پس و گاهی شرب میشود قصد عیادت و ترا

شرب نمی پس از وقتی که خورک شدی از این اعراض خبر میرد
 اعراض از آن فعل و دفع این شرب و شرب بسیار در اعتدال
 کند و باین جهت که گفته اند در اعراض عبادت الابد و گاهی
 از کثرت عبادت و پیش فرموده اند طریقه حسن است که خطره و اندک
 بها الا الله تعالی و این شرب گاهی غلبه و گاهی مغلوبه و گاهی
 من و ندم قصد عبادت را هرگاه و چه شرب غلبت عبادت
 یا طاعت و اگر موی یا مغلوب باطل میشود و انحصار و گاهی
 سه رکن دارد اول اصوات و کمال و شش نیت است و چه
 در نیت انحصار است و تحقیق نیت شرب از نیت است و گاهی
 صدق است و تحقیق نیت از به شرب نیت است که شرب
 از معرفت و در کمال و اولم از پیش معلوم و خدا هر شرب و در کمال

سیم که صدق است از برای او شش مرتبه است کسی که برسد به
 مرتبه شش اسم صدق است اول صدق در قول است در جمیع احوال
 دوم در نیت است سیم در عزم است چهارم در وفای عزم است
 پنجم در احوال است و معنی این صدق است راستی و صحت است ششم
 رسیدن به ابراب صدق است در معقولات و این چون خوف
 و توکل و رضا و غیره یعنی صاحب خوف در تمام احوال است
 اذ دخلوا علی داود فخرج منهم قالوا لا تحف خصمان
 بعضنا بعضا فاحکم بیننا بالحق ولا تفسطوا هدی من الله
 بعضی از مفسرین آورده اند که اورایی بن جان که برادر داود بود
 زنده را خطبه کرد و زودیکت بان رسید که عقد اولی زن را
 با وی نزاع واقع شد و باین واسطه زن را بر وی دادند و

پس از تسبیح این داود خواست که وی که خطبه در تبرک
 و اورا فرموده زن بود و اورا نیز بکج خود را و در چه طریق است
 مقتضای آن بود که داود قطع آن نزاع کرده اولی زن را قبل
 خطبه او را راضی زد و او ترک این مذهب نموده برای خود
 خطبه فرمود آمدند خصمان و زود بعضی اهل زمان داود را بجا
 بود تا با الهتس برادر از سر زن خود بکند زنده بود آن تفرج
 در روایت آمده است که بهین طریق انصار با جابرین مرتب
 میکردند چون داود آواز حسن و جمال زن برادر اکتسید
 الهتس طلاق نمود بعد از طلاق داود اورا عقد کرد و سیما
 از او بوجده آمد چون طریق مذهب مقتضای آن بود که داود
 سخت و منزلت و ارتفاع مرتبت و کثرت زنان را دوری

کزین

که یک زن پیش نهادت ایستد حق زن نیست چنانچه زن
 کرد با وجود آنکه زن زن او را با طبعه جبرین و یکس
 دو خصم زوی آمدند و با هر یک جمعی از عاقلان بودند و او را
 او را را رفت نموده بود و روزی را یکی که در زیر اعیان
 بهیات خود اشتغال می نمود در دعوت بر بالاف نه برآمد
 و پاسبانان مأمور بودند که مردم را از دخول منع کرد
 عاقلان بعد از منع در بان بر بالاف نه او را رفتندی کردند
 یکس ایشان را ندیده داخل شدند و او را و زوی که
 نشسته چون یکی نظر او و بایشان افتاد و بهم برآمد و
 ترسان گشت و جان کرد که قصد قتل وی آمد و اندر ابراهیم
 عجیب در غیر محل را اعیان زوی از بالای غره که بر حصار

عدوت و غیر طریق مقتدایت را نه و با آنکه از رجوع و توبه
 و پاسبانان بر اطراف غره پستاده و یکدیگر داشتند که یکس
 داخل شود و عاقلان چون داشتند و او را حمله کردند گفتند با او که
 مرتس که خصم آن نیستیم بلکه با او که و بهم که خصم آن یکدیگر
 بعضی از ما بر بعضی و این را بر سیل ترغیب میکنند بر حکم کن
 بر آستی و درستی و جور کن در حکم که دن میان ما و ارحم دور
 و در انما را ابراهیم نه که طریق عدل است و از کینه پند
 البس و ذاکل و کل و کل و یکن برای امت ایستاد
 و البس بن خطاب را که خلیفه ایس علیه السلام بود و در آخر
 نسبت نبوت پوشید و در میان آورده است که او را بر
 و نام او را بر سر است و بعد از بدو بر اهل شام مبعوث شد و در آن

که یوشع بن نون است و یعنی نه آمده نصیب است و بهر نماز
 نزد حضرت عزت و اکمل معنی نصف است یعنی علی او دو برابر است
 زمان او بوده و ثواب او دو چند آن و معنی همان هم آمده یعنی
 او ضامن است خود شده بود که بر او سلام آورده و بطریق
 سلوک نمایند ایشان را بهر جهت رسیده و در خبر آمده که کنگل
 پادشاهی جبار شد که بسبب انقیاد او به امر الهی او را بهر جهت
 و نام آن پادشاه کن بود و ضلایل این مضمون نوشته رفت
 و آورده اند که یکی از بنی اسرائیل وحی آمد که وقت رحلت رفت
 تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که کنگل شود ثواب
 کند و قوری در تبعه او راه نیاید و در روز دارد و در هیچ
 اختلا رکنه و در میان مردم نمی حکم کند و ختم نمیرد پادشاهی

تسلیم کن چون آن پسران بنی اسرائیل عرض کرد و جواب داد
 از میان قوم بر نجات گفت من کنگل این میگویم گفت بشنید
 و سیم که نگار کرد و همچنین آن پسران است آن پسران را بهر جهت
 و او بر همه خود و خانه و خلعت پشمی یافت و حق تعالی او را
 و کنگل لقب نهاد و از همه پند قبول کرد و کنگل تبعه مشغول بود
 و روز بروزه بسیار روی و جمیع اوقات روز در میان مردم حکم
 فرمود و غیر از یک عت چاشت که بقیلوله مشغول شد بی بیس
 و اتباع خود گفت که تو آید بر او نظریا بد گفتند مادر چس رای
 است گفت من چاره کار و ایراب زدم پس در قشیکه کنگل
 سخاوت که بقیلوله مشغول شد و بهر روز و کنگل گفت کسی
 گفت یرم مشغولم که بسیار شمشیرم و کنگل بیرون آمد

ایس اورا برپای بد است و قصه آغاز کرده وقت قبول کرد
 و گفت گفت برو خصمان را حاضر کن که من بیکدی می نشینم
 در محکمه مستطرت نیاید روز دوم باز بهین دست را آید و گذارد
 قبول کرد روز نهم نیز بهین قسم و گفت کبریا متفرق شود بود
 که اگر کسی خواهد در نزد بگو ساقی تو رفت کند که روز و شب است
 که خراب کرده ام ایس یاید و اندر دانی شد آخر از سر
 در باز درون آمد و گفت ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس
 و گفت گفت که نام است که تو ایس ایس ایس ایس ایس ایس
 که مرا از سر تو نه داشت **تَقْرَبُ إِلَيْنَا إِلَهَ الْعَرْشِ**
 انجیکم روز دهم در کتاب قرآن بر محمد هسی علیه
 از جانب خداست که نابت بر مطابق از جمیع اهل

و دانست در عهه حال نزال که کتاب بد آن خط هر شته هر کتاب
 از به لا زیر و از بنی وحدت ذات و بود و بیستی گشت
 فیو و نمود و کتاب اینجا که نازل کرد و ادرا حق بر زمین نبی
 مسیحا علیه و آله عیسی است از احکام وجود مطلق این ذکر
 آمد و حق ذات حقیقی است پس معرفت وجود مطلق علم است
 و انشا را این اذکت بقوله و کل شیء احصینا فی انما احصینا
 و قوله کل شیء لا یحصى فی کما نبین و قوله کل شیء
 فصلک فی کما نبین و ام الکتاب ما یستحق اینها است که
 نشود بر اسم و وصف و لغت و وجود و عدم و کتاب
 مطلق است که لا عدم فیه و کتاب جبر است از ترادفات و کتاب
 معروض است و در عبارت از مهر ذاتیه است و این ترتیب

۱۰۰

کمال است و لابد است هر صورت را از معنی فارسی که غیر از این
 معنی این صورت از غیر خود پس درین ممکنه م لابد است
 از برای هر صورت الهیه که از این که قیاسیاید و بطلان
 شان انصورت از غیر خود از صورت دیگر و هر کجا مقام که تریک
 بنموده و بنمودیم بر صورت و سوره از کتاب خدا اینها را
 عبارت از حقایق جبر است و دلالت میکند بر معنی الهی است
 معنی مخصوصی که دانسته شود و این جمیع الهی از مفهوم آیه تبارک
 کرده شده و لابد است هر جمعی را از اسم بیایا و جلال
 میباید بخواند و درین جمیع از حقیقت این اسم و میباید آید
 عبارت از جمع چه اگر آید عبارت واحد است از کلماتی
 و نیست جمع که شود و اینها تفرقه بین واحدیه الهیه حقیقت است

عبارت از حقایق مخلوقات عینیه تیسره در عالم شهادت و در
 منقوط عبارت از عیان ثابته در علم الهی و صوره بر دو قسم است
 متعلق است با حروف متعلق نیست با حروف و این است
 الف و وال و داد و لام الف و ا شاره است بقصصیت
 کمالیه و آن پنج است ذات و بیات و علم و اراده و قدرت
 چه اگر راهی نیست بسوی وجود این اربعه مذکوره که برای ذات
 پس راهی نیست بسوی کمال ذات که اینها و قسمی متعلق است با
 حروف و قسمی غیر متعلق است با حروف و آن است و ا شاره
 بسوی این کمال چه در واقع است بین نموده الهیه و اربعه غلیظه
 که در صراحت است یا خبر که تالیف میشود از اینها و میباید
 احرف آن کمال غیر منقوط و نه متعلق با صورت و لیکن تشریح

حقایق معقده است نه بعلت استواری آن که در سبوی موجدی که
 ای که میکند او را و هر چه که می باشد خود او موجد پس
 حکم ادانت که مستند بر سبوی غیر او و لهذا کانت محدود
 متعلق بحروف و متعلق بحروف بها و الله رب العالمین
 ان تعبدوا ما دنا بوا الاله الله لم یستحق عبادا الله یجمع
 القول فیتبعوا الحکمة فیتبعوا الحکمة و اولکم اولکم اولکم
 اولکم محجب شده اند از عبادت هر چه غیر خداست و از سبوی
 ادی دل بجنب او آورده ایشان را مرده و ابراست پس مرده
 بنده کان مر آنکه می شود کف رحس را پس بر وی میکند بیک
 انداخته آتش را بخون کند بر حصص و عطیه را بر حصص انکرده
 آتش که خدا را نهاده است ایشان را بمقتضای کثرت و انکرده

ثانی خداوند محفل صافی زشت نه و نام نه و تخیلات پدید
 که هیچ از تخیلات شیطانیه سیکر دوام که حضرت خداوند
 سبحان جیب خود را به ایشان رت داد و ایشان بر منوان و
 خوشنودی حضرت رحمن که بزرگترین معیای حضرت رت
 و بیان فرمود و چه در راه استحقاق ایشان مرتبت را تبارک
 که اینان اینچنان که نماند که می شود متعلق را از حق نهی استحقاق
 و تبارک میکند حسن او را از اعمال رفیع و حشاک کریمه
 این تبارک نیز از بدایت حق است مر ایشان را چه تبارک میکند
 طغوت را و طغوت دنیا است و اصل او جهل و فرغش کل
 و تبارک از فرغش تغیر و فرغش او معنی و میرش تبارک
 و تبارک است و بعضی از اینس عبادت میکند بطایع را و میگویند

طبع اصل وجودات و اصل اینها حیات و علم و اراده و قدرت
 و اینها مظاهر صفات حق و بعضی از ایشان که نیکو کرد و گشتند
 که اکابر و میکوسین طبع و فاعله حرکت اختیار و اندازند
 که اکابر مستفاد بقدره بایزند فاعله حرکت بمرکز موزنه
 در وجود و میکوسین نجوم مظهر اسما حق و باقی نیست شی در
 وجود و کما که جودت یکدششی را از عالم ارمیدن و باقی است
 و غیره و لاکل اینیبت و طاعت که محمد یون ملو یون که
 جتناب کرده اند از عبادت طاعت و اندام کرده اند بوی خدا
 و عبادت کرده اند از حیث الطاق بدون تمسید بشی از
 رعب دت میکنند خدا را از حیث جمع پس می باشد طریق
 صراط الله الی و الله فیهذا از بود ربه القرب و الله یقوله

نور و انوار کما فی حق است بخلاف سیدین بطاهره
 الیه اولک نیادون من مکان بولس الله من خلق السموات
 الارض لیه قول الله قل افرأینم ما ندعون من دون الله ان
 اراد فی الله یضربهم هل یموتون فاعل و اراد فی الله یضربهم
 رحنه قل حسی الله علیه بکل المکالون و اگر کسی از سر
 که که کما یستید آسمان زمین را و از عدم بود و آورده
 که یست خداست با وجود و دغا و ایشان چه بخت یل
 واضح بر تفر و او بجا لغت یکس که ران نیست و از خود و
 باین متعرف شود بکما یست که آیه می بیند از آنکه می خوانند
 بخبر خدا از زبان و سایر الهه باطله یعنی میدهند آنها را که از
 کند خدای که یمن ضرری و حسی برساند از مرض و قهر و آیه
 در سوره

رفیع گشتند کان منرا و نسبت بمن یا اگر خواهدندی بمن تمی بجز
 از محبت و عطا و غیر آن ای باشند آنان باز دارندگان محبت
 نعمت او از من چون شما مقرب بر بقایت او و مستوف بر عطا
 از دفع ضرر و دفع پس ترک جودت فدی که فانی عالم و در عطا
 و پرورش جا و اند که عاجز مطلقند غایت محبت و جفاست ازین
 مرویت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این سوال از مشرکان کرد
 ایشان ساکت شدند و از جواب ساکت گشتند حق تعالی دانود
 بگو ای محمد مرثیه را که کاف و پسندیده است مرا و در اتصال
 محبت و دفع ضرر بر او نه بر غیر تو کل میکنند تو کل کن
 حقیقت تو کل میبارت از محبت که در میشود از توحید و عطا
 میشود و اثرش بر اعمال و ارکانش به است معرفت و حال

دیدن کلمات و سبب
 و نسبت بشیر و شیخ
 از تباط و انس و سبب
 و در مصلحت است

و عمل کن اول معرفت که جودت از توحید است چنانکه تو کل میکنی
 مگر کسی که به فیه فاعلا را غیر از خدا و از برای توحید دولت است
 و در قشر به چنانکه از برای اول است پس روغن که است
 و قشری و قشر ^{الف} قشری که است و قشر است و قشر است
 بقرب است خبر و این در بر عوام خلق است و لب است
 که منکشف شود و نور خدا حقیقت این توحید و بر بسند ایشان
 و بداند که اشیا جمیع صادر است از فعل واحد بر تریب
 و لب است است که به بسند در وجود و خدا موجود مگر کار
 و فنا در توحید واقع میشود و در این توحید و حقیقت تو کل کن
 توحید فعل است نه فاعل و در توحید ذات چه آنکه متوکل را عطا
 و معنی است که در او که از برای امر است و معنی باشد نفس تعین

بوی و وقت نشو و بوی غیره اسلا مثل کسی که بگوید در روز
 امر خود را یکی که میانه شوق نیست بر او اتوی آید
 بر کشف باطن میگردید بسیار که مطلق القلب غیرستین باشد
 بسبب شش بر آنکه وکیل کائنات بود او کسی بود مقادیر
 نیکه رکن سیم در اعمال است که توکل یعنی در کار رکن یک
 پس تکیه بر رکن و کمان سیزده جلال که شرط توکل رکن یک
 در ترک عداوت سیم صفت و این خصلت به او است
 اینها در زود شمع و توکل حد و حدت عند الشرح آن تفهیم
 بِالْحَقِّ عَلَى مَا ظَنُّوا مِنْ جَنَابِ اللَّهِ وَأَنْ كُنْتَ لِي الْكَافِرِ
 أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ
 الْعَذَابَ لَأَنَّى أَكْرَهُهُ فَاتُكُونُ مِنَ الْخَائِبِينَ كَذَلِكَ نَقُصُّ

بر پیزی که کوتاهی کردم در دعوت جب الله در کافه از حضرت کاف
 علیه السلام مرویت که مراد از جب الله حضرت امیر المومنین
 و او هر سیای اقامت و حضرت بقوله السلام میفرماید
 تَخْتَصِبُ أَهْلَهُ وَحَضْرَتِ امیر علیه السلام میفرماید اَنَا
 جَنْبُ أَهْلِهِ دَیْنِ عِبَارَتِ کَیْهَ وَشَرِّهَ زَیْهَ وَتَقَرُّبِ
 بَیْهَ است چنانچه شهادت که وقتی که بخواهند وصف گیرند
 در قرب کنند یکدیگر نهان ملاجیب نهان و اینک سیم
 من از سته زمین بسبب ترک سعی در طلب کمال و تعصیر در
 عیسی که قادر بودم من در دعوت جب الله و ممکن من از
 است نه از زودالات بدید بیان فرموده است حد و حد
 اینکه کسی که جمع کند بوی از جنب شرقی رحمت و تزلزل

من از بسا و اولی و انده دی پس گدیب کردی بان کبر
 و سر کشی کردی از تسبیح یان و کفر را بر ایان و ضلالت را
 بر چایت حسیار کردی و بدوی از ناگردیدگان آبسیا و یان
 عظیم التیة و انشا کذبت قتلهم قوم نوح و الاخوانین
 بعد لهم و همت کل المیز و سولهم لاخلو و جاد لایا
 لیل حصو و انشا کذبت قتلهم کذیب کردی پیش از این
 این کافران که در شهرهای شام و یمن برای تجارت تحصیل
 غنیمت و کعب را میگردند که در نوح و نوح را و در چینه
 از پس قوم نوح بر سپهران خود را چون کرده و خود را و خود را
 و قصد کردند هر که دبی از ایشان بر سپهری که فرستادند
 بود ایشان با کینه و در او و او را رسانند و او را مقتول نمایند

و بخا و در و مخاصمه کردند با رسولان من بنی من مثل ما انتم
 بشیر و انشا کذبت قتلهم کذیب کردی بان کبر
 و ناچیز زندبان من چو دهن من حق را که واجب است بر تو پس
 که قلم است ترا و هر که دبی از ایشان بنوعی معاصی خیرتم پس نظر
 که چگونه بود و عقوبت من ایشان را تصور داین که حیات آن است
 که بنظر تو رسد که این کافران که در شهرهای تجارت میکنند
 من ایشان را از کذبات خواهند کرد چه اجمال موجب اجمال
 عقوبت ایشان نیست بلکه باعث از دیدات و بعد از آنکه کثرت
 نعم دنیوی و معنوی در گذشته باشد فایده او شود و بدین جهت
 عقوبت کردن خود را فرستادند که دید و ببال گدیب و کذلک
 ایشان خواهد رسید و عجب و شتاب هر که موجب است

عین ثابت بنفست ظهور خواهد رسید چه کم و چه زیاد و اجمال
 آن زیرا که فعلیت خدا در هر شی بدون نسبت و استعدا
 نیست چه فعلیت و حکم خدا از روی علم بخلق است و نیاید
 و علم خالق است و نفس الامر است و علم نفس الامر
 بشی است بخوبی که شی بآن نحو است یعنی در عین ثابت آن
 و استعداد فعلیت این نحو حاصل می باشد و بعد از اراده حق
 هر یک بوجه و نشانه تیرت علیه الاثار وجود و مطابق نبوت
 و بان درجه که زبان شود تا از فیض خیر و صاحب جود الکمال
 می شود و در هر چه از میگرداند و اجمال بجهت رسیدن هر یک
 بکمال باین است و ذات حق نسبتش با علم مساوی است و
 افراد عالم در قرب و بعد متفاوت می باشد و استعداد

عین ثابت نزد آنکه حرکت میکنند و اجمال در وجود و نبوت
 مدخلیت دارند و آنکه محبت بدون اجمال از برای خالق متعالی
 مستحبست و در چه قدرت خدا عام و در فعلیت تمام و هر یک
 و بر هر شی غالب و بر هر چیز که میست او تسلط گرفت میکند و آن
 بحال عالم است و شهادت الایات نسبت بکمال عالم متصور نیست
 و جوی که در عالم دیده میشود شرافت اندوخته و در هر چه
 حسن مدخلیت دارند و بدون آن بعضی از عالم امکان از فیض
 وجود محروم می باشند و اشیا که با ممکن ذاتی تمام آنچه
 که استعداد او آن دارند متصف نیست و اندیشه ناقص و تمام نمی باشد
 و بنظر دقت هر صاحب نظر می اند که عالم باین ترقیب که از
 خلق قبول فیض وجود نموده است حسن ترقیب و استعدا

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا
 لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ غَمُّكُمْ فَانْتَحِلُوا كِلَابَهُمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 ودر است که توحید است از روی یک مکتب یا تابع خود بشود
 پسران که ایان آورده اند بموسی پس ازین مکتب
 که پیش از ولادت موسی علیه السلام اهل خیمه بودند
 که درین سال از بنی اسرائیل شخصی پیدا شود که زوال پا
 تو در دست او بود و بنا بر این فتنه عوان مر کرده بود که هرگز
 که از ایشان تولد میداد و میکشند چون در بوقت کما
 دعوی نبوت کرد و از امرای فتنه عوان چنان مصحت و غیر
 که پسران بنی اسرائیل را قتل آوردند و میکشند سال در آن
 احوال شده معادنت نمایند پس از احوال خود را قتل

نمود از این عبادت نفس است که معنی است که باز رجوع کند برین
 بیشتر چنین که پیش ازین بیش از یکشنبه و زنده و بخت و درین
 بیش از خدمت زنان و بختی کنند چون مرکب این امر شده
 بیش از ارسال دم و منقطع و طوفان و مراد بر طریق که در
 است ذکر یافته بمقتضای این کید برایشان واقع شده
 نیست که ناکر و دیگران نسبت با بنی و بر یومنان که در هر
 و بطنان نمیکشد این ضیاع و باطل شده ایان مرکب است
 که مکتب میکند را که خود را بموسی مراتب سینه و سیرت
 علیه و این ایان عبارت از موافقت کردن قب بر هر کوزه
 ادراک عقل و در است پس هر کس بداند و بصل نیست و نیست
 قب بران ایان و همیشه نم نترسند و بدل شود و

از قدرت نور علی از نور ایمان بسبب آنکه در اصل علی بن ابی طالب
 که این دلیل است و یافت نشود دلیل کرد و شایسته همه و از برای
 ایشان باطن یافت نشود و دلیل البته و علی را ایمان و علی بن ابی طالب
 قدرت و ابل قدرت تخصیص با وج و دون اوج مذکور و که
 محیط بحسب عوالم و جمیع مراتب باشد اول چنانکه گفته شد
 ایمان صاحب خود را است که می پسندد بصیرت خود و حق
 انچه که خبر داده است و در رسول پس از ازل از قلم به خط
 خود را و میسر ماند بحقیقت تحقیق با آنچه که ایمان آورده است و
 و ایمان نور است از نور خدا و ازین جهت فرموده اند انما
 فراسة المؤمن من انوره و انوره و انوره و انوره و انوره و انوره
 الى الجنة و تدعونني الى النار و تدعونني الى الجنة

و انوره و انوره و انوره و انوره و انوره و انوره و انوره و انوره
 چون آنکه منعمون فهم کردند که خلیل بوی ایمان آورده و از عبادت
 فرعون دست برداشته زبان طاعت بر او دراز کرد و گفتند
 عجب است از تو که منعمون را بیکداری و پرورش کنی و بیکداری
 یکی خلیل و یکی باز در صد و بیست و نه روز گفت دای کرده
 چست مرا و چه رسیده بمن که میخواستم شما را بوی تو حیب و بخت
 که بسبب راه یافتن است از عذاب خدای و آن ایمان آورد
 با و و پس روی پشیمان و میخواستند شما را بوی شرک که بسبب
 بکشتن دوزخ و میخواستند مرا تا که فرستم بخدای و شرک که
 با و انچه را که نیست مرا بجهنم و انچه را که نیستی بیبودیت غیر
 مرا و انشی و دلی نیست به آنکه وجود دارد و پس مکره و کرم

بدوی شریک لازم و من بخوانم شمارا بخدا انکه غایت یعنی برکت
 کائنات را از زنده و محو کنند و خطای اهل ایمان یعنی من شمارا بجای
 دعوت میکنم که مستمع صفات الهیت است از کمال قدرت
 و علم و اراده و ممکن مجازات و استماع صفات الوهیه بخوان
 اول و لیست بر توفی شریک از برای او چه هر چند که شریک
 باشد از احدیت و بطلب انبیا ندارد چه آنچه از برای شریک
 قرار میشود و شریک دیگر او را ندارد و اگر چه مثل او را داشته باشد
 در وجود و کمال بهر یک از شریکین عدم داخل میشود بهر یک یک
 میباشد بنا بر این از وجود و غیر وجود و از کمال و نقص از قوه
 قتل و ترکیب و منف و موجب و موقوف امکان است این جهت
 میباشد که اهل حق میفرمایند که واجب الوجود واجب الوجود است

واجب از جمیع جهات یعنی جهت نقص و امکان هر چه در
 بالذات یافت میشود و چه واجب و امکان متناهی و نه متناهی
 از حیثیت و احد حاصل نمیشود باز هر یک حیثیتی میخواهد و چه در
 وجود و هستی از خود نیست و او است چه که نه بد عالم میشود و
 عالم میدهد و معنا و قول خدا **لَا تَدْرِي مَا يَفْعَلُ اللَّهُ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ**
 از این بیان باندک تفکر لازم است از حد آن چه هرگاه
 فرض نمیداد الله خود را در عالم وجود داخل نمیشود و از حق
 نصیبی نخواهند داشت پس عالم امکان قبول هستی از یک
 میکنند و از حال امکان است و بی کدام امر بوجوب میرسد
 و بوجوب باز نه موجود نیست و چه چنانکه مشهور است قول
 عالم بوجوب لم يوجد و تفکیک موجود نباشد ایضا و چه میکند و عالم

لم یجد و این دو قول که نظیر به هم اند صاف کسی نکرده است ^{الله}
 جعلکم الارض فزاروا السیما و صورکم فاحسن صورکم
 و ردکم للطیبین ذلکم الله و بکم فنبأ رب العالمین
 نه ای حق آن کسی است که در این از برای شما زمین ^{ست}
 که آرام میگیرید آن در دایره آسمان را بنا برافراشته
 و قیبه بر داشته بر بالای زمین و بخت شما را پس نیکو گرداند
 صورت های شما را چه صورت این بهترین صورت حیوات
 این چنانست فرمود که حسن صورت بابت بخت و
 اکل طعام بیدین و آنکه مراد از غلبه اعضاء و استقامت
 آن برای اکتساب هر صیغه محالات در روزی و او را ^{معمول}
 پذیرد یعنی انواع غذا که ندیده و نباتات طیبیه و یا روزی

سوال شما عاقله بود اگر فعل این شیات خداست که از یک
 شمت پس بزرگوار بر تر است خداوند که پروردگار است چون
 او پس را عاقله و غیر آن نیست توان گفت او است که گردانید
 ارض و بخش را قرار از برای مراقبه شما و طلب مشا به و شد
 خود و شما را بنا بهجت نظر کردن شما بوی دیوان حکومت و هر یک
 و حسن صورتکم با یکدیگر نشاند و شما را از ارجاع دل و خیال بفرق
 خود و ایجا و کرد شما را بخت خود و میدورید و بیکل شما از نوع خود
 پس چگونه است بچنان کسی که نیکو داند و بیکل را از حسن و
 مکس جمال خود بدستیک آن مراتب فرادست بجا میکند
 طاهر شود و از خود روزی میدهد شما را از طیبیت و اوست
 خالق از ذوق پس موت بخش از افعال او است و قدرت بر

از صفات او و قوت روح او ذات زیرا که قیامت به و حق است
و لطیف معرفت و دقیق توحید پس تزیین میکند نفس خود را
از اشغال و از ابعاض و ملول و راها کن قبول خرقه رنگ از
العالمین از برکت اوست و جو و عالمین و از تربیت او و جو و
صلاتی اجمین پس زیاده که در وصف عزت و جمال خود و
از لیه و تقیاده قبول خود و هوای الهی لا اله الا هو بیان
که حیات حقیقی از برای اوست پس دینت از برای غیر او زیرا که
حیات بخشیده است بحیات خود را و اح و کیش را و او
تأیید کائنات و حوادث نه بدوات خود او شان و
نفی نموده و انکس الیه را قبول خود لا اله الا هو و اوست
که زنده شده اند عالم بنظر او و القات از پس که منظر او

نمشته و بنظر القات از زنده گردیده باشد او هر چه است
حرکت و نقل داشته باشد و این میت تقدیس بخیریت است
به خود به ایت نیاقه به ایت میکند و قول الیت کالیت
حق حقیقت انجاست و آنچه از تحقیق از تقیید غیر نموده اند
حق معال است به پیشیند آگاه به نام نبی و ملائکه علیکم
و لا باصا و لا جلود و لا کرم و لا طینتم و لا یسئلکم عینکم
از و روحی که عالم را احکام کند تا بیان بگوید پس از آن
که حق تعالی بعد از معیادت و بنموده که پوشیده شود و مخفی شد
از آنکه کوهی در بند بر اعمال شما کوهی شما و نه دیدای شما
پوشیده می شود و جان شما و این کلام بحسب آن گویند که گفته اند
در پس برده و او را میگویند زنده از کتب و حاشیای کتب

رسوا و گمان میسرند که اعضا بر ایشان گواهی ندهند و گمان داشته
 که خداوند بسیار از آنچه میکنند و بجهت این در قیامت
 میگرداند شهادت اعضا در قیامت بر دو نوع متصور است که
 یک قسم آنکه در میان اول شهادت قولی که هر یک
 حضرت زوالهین سخن در آورده و گوید که آنکه هر کس را که گواهی
 بشمارد بر ایشان و شهادت دهنده شهادت قولی بر تمام اهل
 پسند که اشیاء در دنیا مرتب آن بودند و ثانی شهادت
 و صورتی که هر یک اعضا در قیامت بصورت مناسبی از آن
 و اعمال که در دنیا عمل آن بودند درمی آید چنانچه از دنیا
 بگوشش شنیده باشد و چشم دیده باشد و زبان گفته باشد
 و یا بصورتی از اعضا دیگر که در دنیا سبب غایت گریان مثل

و فاعل بوجهی از وجود میسببند از اعمال که از یک از بطن آمده
 گوشش گوشش که چشمش چشمش که زبانش زبانش که
 و همچنین سایر اعضا و امثالش مانند گمان است و اگر از غریبه
 بطن آمده گوشش گوشش که چشمش و زبان و خلق و صدایشان
 خرافات و در قیامت نهان بجهت نسبت اعمال صورتی
 از حیوانات از مور که قفسه بقلع هر یک دارد و اگر از غریبه
 شقاوت آری دارد و در عالم آخرت بصورتی که بر آید که پس
 چشم دیدنش نه اشتباه باشد و هر صاحب نظری که صورت پیش
 می بیند و آنکه که متصف بجهت خلق بوده است در دنیا و گمان
 بعد از علم خدا بصورت قیامت اینان هویدا است زیرا که خداوند
 عالم را یکا از عالمیان میسپارد و میان خلق و مخلوقی نیست

نیست غرضی که این کذب محض و محض کذب است و این
 اشیاء نام اشیاء است بحقیقت و اشرف و برتر شئی و او
 محضی در دو پس از علم او پس درینست و علم او محض
 بحقیق اشیاء هر چه شئی و با هر کوشش کوشی دارد و نموده
 همه عالم صدای نموده است و او است اصل حقیقت بر همه
 چه نیست ناک را با علم که **وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ لَّيَاقِينَ**
وَلَا يَخْلُفُ فِيهِ شَيْءٌ هر چه که در هر شئی که
 غرض نباید و پس باطن نه از پیش وی و نه از پس وی نیست
 جهت باطل بسوی او را دنیا به بطن طاعت و تاویل مطهر
 و تامل کرد و هر که در صد وطن و ابدال و در آمد و
 محقق و تاویل او محض و تاویل کشت و تاویل و جی پاک شده

بنده ابی بدی و عقاب سرمدی که قراکت نام خبر عیسی
 فرموده اند که مراد است که در اجبار و محضیه و مستعدان در حق
 نباشد بلکه بحقیق خبرهای آن مطلق و اوقات و این بحسب کوی
 نبی پس که باینکه که مطلق او بوده باشد و بعد از پس که نبی
 که حکم بیدان و کتب و فرستاده شده است از زنده که است
 بحسب حکم و مصحح شده است با نام نم بر نه کان که در
 از نال قرانت و غیر است قران از عیسی که مستعد است هر را
 تقیم افهام و ادراک او نام چه اگر او کوز غیب ذات و صفت
 و در کینکه در ابا حقیقه غرض فطانت و عاقلی نشود و او را اجبار
 و اشارت زاین نکیند او را باطل و این درین و در ترنات و در
 چه اگر عاقل نکیند در او مدان و متذوق نمیشود و از ذات حق

پس در قیاس کرده باشد حق موصوف با و از لا و اید پس مگر تفریق
میدارد و احادیث و روایات و غیرت نیز سده احادیث
حق و ابدیت غرت او و غرت کسی که نازل کرد او را
غرت من ازل علیه و غرت من خفت به من اولیاء و اهل صفات
و کیف بایسته الباطن و هو الحقیقه و حال که نازل شده است
از روح ماکو که کلام خداست پس مگر نه حل میکند و را
ابطال و حال آنکه با تحقق میشود حقایق و بسبب او میسر میشود
احوال تحقیق و او از حق ظاهر شده است و بسوی حق نمیکند
و اوست حق بر هر حال و باطل صدق است پس مگر نه جمیع
متفادان و حال آنکه این دو من کل الوجوه هستند متباینان
و آنچه این مجامع میفرماید که هیچ که نیامده که باطل او بود و

و بعد از تو هیچ که نیامده که مگر سلطان و کتب بخت است که در آن
عبادت از منظر ذات انجی یکم منصف است در او جمیع صفات
و نازل است بخت غرت حق که آینه سرافرازی و محلی صفات
و ذات و سایر صفات ظاهر و محلی صفات و صفات و صفات
شرفات قرآنند پس سید است که روح و طریقی است این ندید و هرگز
که نازل شده است بر بنی و دیده که آوده شده است در او و از هر
موقعه را میسر و کمال است که الله تعالی بکمال البسی و اولیاء
تفریق در جمیع و صفات بعد تفریق است که نازل شده است
و کذلک و جَنَّا إِلَهًا قَرْنَا نَاعَرَبْنَا لِشَدِّهِمْ الْجَمْعِ
لَا رَيْبَ فِيهِ فَوَيْلٌ لِلْخَالِكِينَ فَوَيْلٌ لِلْعَبِيدِ
و مثل آنچه میفرماید که در کتب از غرت حق تعالی باطل گفتار

عدم و بوجب محفلت تو باشد این دمی گردن دمی گردن دمی گردن
در حالتیکه آن قرآنست بفت عرب که گفت قوم ت، یکن
بدان اهل که را که املا داد است مرقع طهره زین ارتخت
شد و کذا را که کردا که را آنست بهایت برع سکون و
یم کنی بهشت از آن در جمع شدن همه مردمان یعنی در وقت
پس بخت در آمدن آن و بعد از آن که همه عقاید در وقت
جمع شده باشند و ارباب فروع کشته بعضی ایشان که
باشند که ایشانرا بهشت بده بخت عبادت و طاعت و آنها
مردمان موعده اند و برخی دیگر باشند که ایشانرا در دوزخ انداخته
بخت داد و عدم انقیاد و آنها شرکان موعده اند و می چند
قسم است یا در اصول مقدم و عدت و خدا و او پس متفق بر آن

در مقام بقا پس وحی کرده میشود بسوی او ملاو کلمه بحسب
 حال که تا اتمت یافتن کائنات و تکمیل این عالم و انجاء
 بندگان از ورای حجاب است بگردان او در حجاب قب و مقام تمکین
 پس وحی بر او برسیل مکنشده و مکنده و محو شده است و در آن
 بعثت محبوب بودن بحسب صفات هیچ که بود حال عسی علیه
 یا بواسطه است و این برسیل القاء و نفث در روح و الهام و نشأت
 و قرآن جامع هر بسع تفصیل وجود و ماهر صفات الهیه
 و مراتب وجود و یوحنا لیه است ازاله منور آرا خدا
 احد بر بنی خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله جلوه داده و اخیر
 سفر ازل خود را انوروده باشد می و شهد احدیت
 متعالیه که با ظاهر سیکر و صین ذات و انیت مثالی

بقرآن الکریم بسبب آنکه بخشید و اقامه و جود اینست که تمام است
 آنکه گفته اند داشت از چهری را بکافیه که در آن حضرت از جود
 کریم ذات بخشش آنکه بخشش را و اقامه قرآن حکیم پس است عزیز
 حقایق آئینه برون عید و تکرید و بست شدن بوی حقایق
 و تحقق شدن آن حقایق در ذات شریفش تا بر آنچه گفته
 میکند او را حکمت الهیه بوی یکدیگر مترتب ذات بر آن نیست
 بوی غیر او من حیث الامکان و لا يزال عبده در ترقی است
 و لا يزال حق در تجلی است زیرا که راهی بوی استیفاء و لا یتای
 نیست شد حق و نفس غیر مستندی است و در حقیقت راهی بوی
 و حصول بوی ذات نیست باشد که تجلی کردن رحمن که عبارت از
 جمع اسما و صفات زیرا که حقایق داشته نمیشود و کلام را داشته

و اسما و قول نه زده الرحمن علی القبرین اشارت بکرم کرد
 است و لا یظلمون میقتضی کسب و اوفایع و لا یظلمون
 علی الاکابر و لا یظلمون علی الاکابر و لا یظلمون
 می پس شرکان را در روز قیامت بسیار ترسان و پرهیزان از بزرگان
 آنچه کرده باشند از انواع قیود و حال که برای اعمال قیودشان
 خود آینه در بیده باشد آن خواه از ایشان هر یک باشد
 بینه شدت خوف و دفع عذاب ایشان نشود و از آنکه ایمان
 آورده اند و کرده اند کارهای شایسته در مغرورای میباشند
 یعنی در موضع خوشتر از بعضی هست از حیثیت نبوی است
 منزه و نباتات فاضله میباشند در بشت آنچه خوانده
 و آرزو کنند نزد پروردگار خود و در ادق بقت است

قرب سرف انچه مذکور شد انصاف گزین است
 فضل بزرگ نسبت بنعمه نوری یان اول مدارج کثرت
 از نعم غیب و او مرکب انچه است که بقدر میکند راک خود را
 بسوی مقامات عید و حضرات سید و رت از توانایی
 بر چرخ که دور است از عقل درک او پس چرخ که دانسته میشود
 بسبب شد تو اعلیٰ قف بر او بنا بر این نیست شد او یان یک
 او علم نظریات مستند به دلائل مشهود و ایمان شرط کرده اند
 در او تسوّل کردن قف مرثی را بدون دلیل و باین جهت
 که فرض شده است نور عقل از نور ایمان چه آنکه طایر عقل طیران
 میکند پنجه مکت که دلائل است و یافت نشود و اولیٰ که در اشیا
 ظاهره الاثر و اما اشیا باطنیه یافت نشود و از برای او وسیله

الله و میرایان میران میکند پنجه قدرت پس در وقت
 از برای او از ادبی و اون اوج در سیح عالم چه آنکه در محفل
 بحسب اینها و اول چرخ که افتاد میکند ایمان صاحب خود را
 که می پس بصیرت و حقایق ما خبر بر او همیشه نمیکند
 خود را بسوی حقیقت تحقیق باین بر قول الله تعالیٰ **لَا تَكُن مِّنَ الْكَاذِبِينَ**
يَعْقُوبُ وَآلُ يَعْقُوبَ الْكَافِرِينَ أَعْيَبُوا بِعِصْوَاتِهِمْ أَلْسَانَهُمْ وَكُنُوا فِيهَا
مُتَكِبِينَ إِنَّ لَكَ أَلْسَانًا لَّكَاظِمًا وَآلَ لَكَ فِي ذَلِكَ يَوْمًا
مُّتَكِبِينَ فَبُذِلَ آلُ يُسُفَافَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كُنُوا يُعَذِّبُونَ النَّفْسَ الَّتِي نَفَسَا
 پس نیز شد ریب متغی از کتب بکار برای مومنین و متغی شد
 بنحری که مقید میدارد ایشان را عقل که قبول کرده اند پس را که القا
 شده است بسوی ایشان و در طعن بر وقوع او بدون ریب پس که

متوقف است یا نشنیده بوی دلال و قید بصل دست بخت
 و نایس نشسته است نظرها را که بخت مدافعه دارد و میسر است
 از اهل بر پس ایمان نوری از نور خدا بقدره و قوت
 می بیند و با تقدیم و تا آخر احوال انوار الهی
 که غافل گرفته فرستاده و قوت و صبر و خفا از دل الهی
 عزم الا موی و هر کشتی با کشت و نعل در درازا و غلظت و در گذر
 از مضلم ایشان و در صدد انتقام نباشد برستیکارین صبر و خفا
 از درازا که رماند است که مخدوم است یعنی بخت که موصوفه و کمال
 ایمان و مرتبه ایشان قصد عزت برین نوع کار را و از آنجا
 مخدومات و غرومات میداند چه همه کس را این قوت نباشد
 که خجسته و نکند و اگر فرموده است خدا صبر را بر همه

در حق و وجه مومن و صبر میسر باید صبر نصف ایست و ایضا
 میسر باید صبر کنی است از انجمنی است و میسر باید صبر کنی
 میسر باید اندک گویند و صبر میسر میسر که غافل از بخت
 و حقیقت صبر ثبات با عث دین است در مقابله با عث هو
 این از فضیلت آدمی است چه آنکه مسطیت بر بهایم کرد و
 شهوت و بر طاعت کوشش بطلان جمال حضرت ربوبیت و
 مسطه بر آن و در حین مسطه روان که یکا از عصب و عصب
 که عبادت از عقل و با عث است و دیگری از خود و شیطنت
 که کنیت از شهوت و دواعی است پس هرگاه ثابت است
 با عث دین در مقابله با عث هو میسر میسر که یکا از بخت
 حاصل میشود و مقام صبر چه آنکه مقصود است صبر که در نزد خدا

دو باعث تنه شدن و بر عتبار قوت و ضعف منقسم شود و بدین
 درجه علی است که قوت شود و دوا می بوی با کفیه تا آنکه با قوت از برای
 او قوت نماند و صاحب این درجه مخاطب بخطاب ایشان
 انفس المظلمه ارجی المارکب را ضعیف مینویسد و درجه ششم
 است که تقویت کند و دوا می بوی را و مجور نماید باعث دین را
 و تبسم کند ملک حق را بنحو دشتیا طین و ایشانند معصوم و
 فاکتور القول من لا یملک من لا یملک و علامت این درجه ششم
 اول است که یکوید من مشتاق نبوی توبه و لیکن توبه بعد از
 بر من و نیت من طمع در توبه و صاحب این مقام توبه طاهره و الکتاب
 دوم است که با قوت نماند و در او توبه نبوی توبه و لیکن یکوید
 خدا کریم است و مستحق است از توبه من و ملک نبوی و خست و اید

و ضعف شد و درین و صاحب این مقام کرده اند به استحقاق خود را
 بر سر شوقش پس استمال عقل نمیکند که در استنباط حایل قصه است
 پس کرده است و استحقاقش چون مسلم بین کند که امر نمیکند و
 رعایت خیز را در درجه و سلی است که قوت پیدا کنند از محاربه با
 او و جس نفی و غلبت و کاهی مغلوبت و این مقام از مقامات
 مجیده است و مصدق الدین خطیر اعظم صاحبی و آخر سیادت
 و علامت این درجه ششم است که ترک کند از شهادت خیر و اگر ضعیف
 و از اتقوی عاجز است و در هر حال طالب مجیده و قائل است
 و این مجیده و با کبر کریم و الذی خلقنا لا ذوالج کلام
 و جعلکم من الفلک و الامانی و کون و ادوات اینان نمیدانند
 که حق کرده است و توفیق برده است از حیوانات و نباتات

و جهات و ازواج و جهات عبارت از ذکر و ادوات
 نباتات و جهات ازواج است و مقتدا و پیشین است چون
 ترش و شیرین و تر و خشک و غیر آن مثل آسمان و زمین و پشت
 و دوزخ و سپهر و برایش و در کشتیه و از چاه و پل و این که نور
 شود بر آن در بحر و بر آستان حضرت سبحان و مقتدا و مقتدا
 نشان بسیار و بسیار است به شمار است و این به دلالت میکند
 که بر هر جنبه نظری لازم است تفرقی و تشخیص دادن اینها
 از باب علم و علم است و الا بهر کسی واجب و لازم است
 موجودی تمام ذات و صفات و احوال و است و ادوات
 و تمام عالم صغیر و کبیر نیست بلکه ادوات و تدریج است
 بنشین چنانچه خداوند و حضرت مبدء و صاحب فضل و برود

بر فرض حال لغات از عالم برادر و چری نیاید که اسمی بان تران
 و مکتوم بگنج شود و هر چه است در عالم از ذات و صفات است
 و عرض داده حضرت مکتان و از فیض رحمت و حسن نیست که
 سر سر موند زبان شود و از عهد و شکر جان منعم حقی بر نبی آید که
 است زیاده و میشود و یک کواکب و بید و هر چه بیشتر بهتر است
 و اگر تواند بر کل حال شد که اکل و بر تر است و منعم شکر
 بخوبی قریب حبیب حمید و خصال است که شرح کرده
 خداوند مبدء را و از برای اسلام و یاقین اسرار و حکام
 و شکر از مقامات عالی است و بالاتر است از مقام
 و بصیر و عرف زیرا که غیر شکر نیست مقصود و بالذات پس صبر
 مقصود و از و غالب شدن بهی است و عرف از

[illegible][illegible]

پس بسط بود و خود را راه یافته نیتند امید بود که نیت
 و اولیا هدایت شوند و اینها نیز منظر جلالت و سعادت از جهت
 و جود جماعت قبول تبدل در احوال و جوی می کنند و منظور شوند
 بهر از غرض بقا بعد از برای بقا فوق بقا و از جهت عدم تمسک
 بشین باین وجود و محسوس نبودن بحسب علم خود و ترک
 القاب بغیر مدخل خیر از سر شیطان ملامت گشته اند و بعد از آن
 اول نیت اند از هر جا که آمده اند بهیچان میروند اجابت امر بجا
 بعد از ادا می کنند و اینها از اشهر نور محمدی منظر جماعتند که
 ذات حق صاحب صفی جمال و جمال است و خلق که و طاکر مدین
 از صفت جمال و نور و هدی را از نایب و خلق کرد پس در بیع
 او را از صفت جمال و عظمت و منزل را از نایب او و بر او میسر

غرض از جودت کرده بود خدا او پسین تر از سال قبل و خلق و در
 بود خدا که ای غرض از جودت کن غیر مراد و بعد از آنکه خلق کرد آدم
 و امر کرد طاکر را بسو و تمییز شد امر بر پس جان کرد اگر بعد آدم
 کند عبادت غیر کرده است پس اگر دو نماید شد پس از جهت
 این قیاس و اشتباه و فرجه و خدا ما منع غایت و حکایت و
 گفت پس آنگاه چنان خلق کنی و نانی خلقند و طینت بهیچان
 کرد از جهت آنکه مقام مقام قبض بود مقام بطا و این خطاب است
 است بس خود را و گفت در جواب بپایا امست و توبه و مذمت
 و طلب مغفرت هم کرد از جهت آنکه میدانست که خدا بهیچان آورد
 که چهره را که اراده فرموده است و اراده میکند که چهره را که آفرین میکند
 حقیق و معین ثابت پس نیت را می بسوی تفسیر و تبدل از آن گذشته

میسر نالان الا خلا بونشد لبعض علی الا المقین یک
 در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند و از روی بعضی ازین بر بعضی
 دشمن باشند مگر برین کاران از اهل ایمان که در قیامت نیز دوست
 هم باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای سعادت یکدیگر
 باشد بگرفتار سعیت و در از روی محبت آن محبت و عفت مذمت
 پس دشمن یکدیگر که در دنیا محال و بعضی بعضی و نمونان چون دوستی
 ایشان برای طاعت خدا بوده باشد بجهت آن بدرجه اعلا و مرتبه
 عظمی رسند پس دوستی ایشان بکمال خود مانده باشد اگر عفت ازین
 بی اوم از چهار نوع بیرونیت و از آن استحقاق و شرف است
 سرمدی است و در دوزخ و در سعادت ابدی است چه اولی
 راسبند خیریت صرفه محضه یا غیر خیریت است و خیریت است

راسبند شد و از الله و غیر خیریت راسبند شد بدست لغت و
 مخلوق و قسم اول محبت روحیه ذاتیه مستند است نبوی کتاب است
 در ازل بسبب قربان که حضرت احدیت این یک گفته شده است دارد
 فالتق رقت منما یتق و این اوج در قیامت بر شود درین شرف
 میشود بسوی او ان خود در قریب و توبه میکنند بسوی حق و مجر میگردند
 از علایس حس و مواد در جس پس چون ملاقات هم میکنند زمینند
 یکدیگر را و دوست میدارند یکدیگر را بسبب محبت است و محبت و
 موافقت در وجه و طریقت و مشابیهت در سیرت و عزیزت و
 تجریدشان از اغراض فانی و اغراض فانی که باعث عداوت
 و این خفت حقیقه تا مرتبه که زایل نشود و ابد چون محبت این
 و اولی و شهد او اصفا دویم محبت قبیله و آن متذات است

اوصاف که در احادیث و شریعت اعتقادات و اعمال صالحه
 چون محبت صلی و اتقوا در حق یکدیگر دوستی اعم با انبیا و ائمه و پی
 و قسم ثالث محبت نفسیه است که مستند است بسوی لذات حسیه
 و اغراض خیریه همچو محبت زوج و زوجه بعلت شهوت جماع و محبت
 خویشاوندان که معاون یکدیگرند در ارتکاب شهوات و مصلحت
 اموال و قسم چهارم محبت عقلیه است که مستند است بسوی نیل
 اسباب معاش و تفسیر مصلحت و نیوید چون محبت تجار و صنعت
 و محبت محسن الله و محسن را پس هر چندی که مستند باشد به برتری
 و نفع و بسوی زایل نایل میشود و زوال و منقلب میشود محبت بقدر آن
 اسباب بعد اوت و چون گویید که غالب بر اهل عالم یک ازین
 دو قسم آخری منتهی بود و خلاصه آنکه بعضی بکثرت بعضی بقل

بعلت انقطاع و ملتزمین ایشان و اعتقالات بدیهه است
 لذات حسیه و قسم اول اغراض بکبریت است و ایشان کائنات
 و تقوی و الهیوند بنده است بعلت محبت نبوی و اولاد رسالت پس
 از قبول پس از افعال پس از صفات پس از ذات و نامادیه
 ایشان که نفس حب و فریق ثانی اقتصاد کرده بر رتبه اول و ثانی
 کرده اند بطاعت و تقوی راضی شده اند از آخرت با او توان ایتم
 و مستی شده اند از دنیا بفضیلت سیم پس از مینا محبتی ایشان پس
 بقا اسبابش که عبارت از صفات متاثر و بیات متشابه
 در اعتقاد صفات الهیه است انی کلم الذکر می و فلان
 رسول مبین مسروق از این مسود و روایت کند که چون پیش
 ایمان نمی آوردند و رسول صلی علیه و آله را از ایشان می پرسیدند

حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست دعا برداشت و عرض نمود
 سخت کردن گرفتن خود را بر بنی نصر و سلاهی قتل لازم حال ایشان
 کرد و آن پنج ساله ای یوسف حضرت حق را بت فرمود و بهفت سال
 ایشان را بقطعه و جمع بست و ساخته آتش ایشان را بنی انبیا کرد
 غایت که سزا استخوان و سکه ای مرده میوزد و سکه کین و سکه
 شتر با خون مزاج کرده اهل سینودند و بکشته شد جمع بر تپه چری
 ایشان تیره و خیره شد که میان خود و آسمان مثل دغان و خیمه
 و چون کار بنی نصر این مرتبه رسید ابو سفیان با جماعتی نزد آن
 حضرت آمدند و گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله تو ما را بپسند رحم
 میکنی و قوم خود را بقطعه و کسینا پاک میکنی پس گویند خود را
 که اگر دفع این عذاب را از خدا درخواهی ما همه میطیع تو شویم و این

سوم در آنیم حضرت روی نیاورد که بلی نیاورد و دفع این عذاب
 نمود چون بنی ثنی بنی نصر لشکر خود مصر شده اند و آنکه در آنجا
 و از امیر المومنین بنی هاشم منقول است که پیش از قیامت و فانی
 از آسمان پدید شود و در گوشه ای کاشته آن در آید که سر که فغان
 سر کشی شود که بر این کرده باشند و سوزنا و بسبب آن مثل زخم
 و بهر زمین مثل خانه شده که در او آتش فروخته باشند و او را
 نباشد که دو در آن پروان آید و زوایا حاکم با کفار که نیست
 عذاب در دناک که حقیقا ایشان را عده داده بود ایشان زبان
 کشود دفع عذاب را از خدا و در جهنم و بوعده ایمان بعد از
 عذاب اعتراف نمایند چون بعد از رحل دوران و در مرتضی شود
 بر کفر خود و اصرار کنند حقیقا بعد از آنکه ای کفر ای کفر ای کفر

مریثه را اندک تر بنمیدارند اب ایمن و او که دل بوند
ایمان و دل کوه بدیش فرستاده بود او کشتار از رسول
بسیار طریق حق بخجده و برهان و خواندن او شرا بوسیله
بطریق شش از ملک و موعظه نه و در ایامی که حق
پس اعراض کردند و بست و او را از حضرت را بوسیله
و تعلیم متنفذین از شرط اجتناب و دعا و بارش و تعلیق است
اگر بخواند واقع در قیامت که از او شود پس دعای حاجت
آنجانیست که فرمود یکبار پس را از او ظهور و در شب
طین نفس از برای اتصال صفات ربوبیت و عبودیت
نور جمیع که نتایج ابدیه است زیرا که اوققیه نفس از جهت
که لطیف شده است نور و صفت و فیه شده است بر

محل شهر و محرق نشسته است باز عیش با کعبه و اما مومن با آن
تحقیقی محبت راجح در محبت میرسد و از دو خان سگرتن و کرمی
در آن سگرتن بعضی احوال پس مرتفع می شود و از دو سگرتن
زبان و عذیت الهیه و قره استعد و کعبه فطرت و شدت
محبت تحقیقه و عذاب می کشد و عذات عذاب و می کشد
فان صرف را کما قال الکحلج می و می کشد و یا معنی فارغ
بطاعت ان من این لیس الله الرحمن الرحیم اسم حضرت که
تیسین یک می را در فهم و تصور می کشد و در او در نیل و در
او را در حس و ای و می کشد و او را عقل اعم از آنکه می می جود
یا بعد و هم حاضر باشد یا غایب و بت اسم از می نیست ظاهر
از من پس اسم این است از عین می است و از جمیع است سحر

که نیست بعد و نه نقسه و موج و در اسم خود هیچ نقه ای مغرب
 انداخت و جوی برای او در اسم پس این اسم انجان است که
 پس پوشانده نقه را این وجود اسمی و ازین اسم دست نه میشود
 نقه انجان صفاتی که اقتضا میکند آن صفات را انداختن
 و این مسمی غیر اسم است بخت را که نقه ای مغرب در اصطلاح است
 که غارب و غایب از قول و افکار است و می باشد غایب
 مخصوصه که غیر موجوده الی الی است و نیست این اسم غایب برین
 و نقه ای مغرب در حق مضاف اسم اله است بختی که مضافی
 نه نقسه عدم محض است چنین مسمی الله نقسه وجود محض است
 پس و مقایل اسم اله است بخت بر عدم وجود مسمی و در این
 بخت این اسم بوی معرفت نمی و بختی است حق سبحانه و تعالی

که ممکن نیست وصول بوی او که بوی سید است و صفات و کل است
 صفات تحت اسم اله پس معلوم میشود ازین بیان که بختی
 مسمی و وصول بوی خداست که اگر از راه این اسم و این اسم بوی که
 مرسوم معانی الهیه را و می باشد شکل تجلیات حق که نقسه و نقه
 داخل در تحت حیطه این اسم که ظلت محضه انچه بخت امید شده
 بطون ذات و ذات و این اسم نور این ظلت است که درین
 نور می بیند حق نفس خود را و این اسم میرسد حق بوی حق
 حق و این اسم صانع تکلیف علم است از برای ذات که مستحق است
 و در حق علم است از برای صاحب مرتبه علی از وجود بشر طمأنه
 او که محال منوعت بختی که نقسه در او نباشد بدون نظر بوی حق
 و اله علم است از برای ذات واجب الوجود لیکن بشر طمأنه

حق و عظم مر و صف نفس خلقی و الله اعلم بهت و در حق خاص نبی اکرم
 مختص بهت بکلمات الهیه و اسم الله مثل مر حق و منت بهت
 و از یکدیگر تخیل داده شود و در حق بکلمات از کلمات منتقل میشود
 و از حق خود دشمن بر وی اسم لایق بان کمال مثل اسم رب و بکنه
 چه اگر در حق مفهوم و معنی صاحب کمال سبب بر جمیع کلمات
 پس او صفت با همه جمیع صفات الهیه است و در حق منتقل میشود
 و الله مظهر اسمیت است و در حق اسم است بصفت خاص این اسم
 خاص است بصفت تمام حضرت صادق علیه السلام فرماید
 الرحمن لمرادین که استراحتهم در انوار حقین و الرحیم لمریدین
 بت جمع انفسهم و اشتغالهم بالعباده و اقرب من استجد الله تعالی
 و اصلنا لله علی علم و حکم علی توفیق و جعل علی بصر عیوننا

فَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَبَدِّلْ اللَّهُ طَافًا لَا يَدْرِكُهُ الْقَدَرُ أَيُّهَا سَيِّدِي كَيْفَ تَكُونُ
 خدای خود را از روی نفس خود یعنی در آنجا و مسبو و تابع بودی
 شده تا این مقصای عمل گفته شده است که بود اگر که میگوید
 مجری را و عبادت می نمود و او را وقتیکه میاید بگوید که تو را در آن
 میگوید مسبو و اول راه حسین را عبادت می نمود و می فرماید
 که این آیه نازل شده است در قریش که هر چه بر یک نفس شین
 میل می نمود عبادت می کردند و گفته شده است که نازل شده است
 این آیه در حق اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که اندام نمودند
 با هوا خود و غضب نمودند حق امیر المؤمنین را و اصله الله فرمود
 که داشت خدای آن با حد صفت را در روی ضلالت که
 که کم بود و قبول رفت و جوهر حش و مهر من در گوش و در

پس بداند و مستطاف بموعد و تفکر در آیات آفاق و انفس
کردن بر چشم او مشا و پس نظر کر بر چشم استیوار و عتبات پرست
که در آسمان یه این کس را از بعد از آنکه خدا او را بدایت نمود و این
نمی شود الا با مامور حضرت خیر مصلی علیه السلام و او بدایت کش
که در زیر آسمان هیچ معبودی را پرستند که خدای او را دشمن قرار
بجوای نفس داشته باشد یعنی تابع هوای بد و تر ارجس که او است
و هر چیز را که اطاعت بکنند در آن محبت او اله او است اگر
سکنت باشد و چون که اطاعت کرده این عاقبت یا غیبه هوای را
پس تحقیق که عبادت کرده اند هوای را و اگر بداند اند او را
الخر و چه آنکه الامم و است قائلان حفظ الله و الله و الله
ابتلی المذنبین خداوند را آنکه هر چه عبادت را در آن شر و معصیت

و این سبب ضلال حق است مراد از این سبب است فی علم لایزاله یکتا
محجوبان سبب روال استعدا و انقلاب وجه اولی و حیث
غیبیه و هرگاه بود به پیش علم عالم از غیر مقبول در عالم
زاده صل منعی چنین است که بودن این عابد مرموزی عالم بیدار
که واجب است بر او فعل او در دین و دین منتهی می باشد ضلال
سبب عاری بودن علم او از علل و تکلف کردن از مقتضای عقل
سبب غلبه هوی و محلو بودن قوت محبت همچو نفس همچو مال
بن با عور و امثال او حکما قل علیه السلام که غلبه غلبه و غلبه
علیه که یقیناً یعنی دار علم و عمل است که غیر نفع است از جهت
بودن آن علم از باب فضول است تعلل و ربطه سبب که درین
مضروب مدار و از این جهت ختم کرد که در تحقیق او رسد از اول

و بوسع کردن و دور شدن از باب بیست و هفتم کردن
از مجلس استماع کلام حق و فهمیدن آن از جهت جواب و این بود
بصیرت و آموختن و این حال حق و شود و قیام و این کسیت که
بگفته اند از امور خود و باه بقوم هدایت و اذ احسن الناس کافوا لهم
کافوا لهم و این سخن معترضه است و این پسند آن مجودان و این
پسندگان خود را دشمنان و منفعت میرزنند و این پسند
پرستش پسندگان و که دیدگان نیستی حق تعالی و رقبت او را
نیق و در آرد و با خدا و خود را خدا و دوت کرده و مکرش را
و گفته شد است کلمة الضميمة فی وجهه و این سخن شریعیست
اخری متفرقه و الفصل الثانی بمحمد و بدعت حق حقیقت
و اختلاف کرده اند در شرح و کیفیت او و حق تحقیق آنکه صریح

ثابت علیه افضل الصلوة و احرى ان شرهه من بود است بقدر
بصیرت و تحقیق است و تصدیق با ما به انبی لازم به بیان است
در اثبات و اشکال که در یاد میشود از آنکه در مرتفع است و بعضی
گفته اند که مشرب و با عده بدن معدوم است بعینه و برتری گفته
بمعنی اجزاء متفرقات کما یات اولاً اکثر متکلمین گفته اند اول
بعضی گفته اند با و این طایفه منکر جزای عده معدوم اند چون
ذهب فلاسفه است اگر گفته شود که اگر ثابت شود است
لازم آید بطلان ذهب اما نیز زیرا که اجزاء بدن شخصی چنان
ندیشد و اگر چه مرکب باشد از اجزاء و در اجزاء صورتی باشد
نیست نه از این بشرط اجتماع خاص و مکمل معین چه اگر اجزاء
بدن کفیل گری باشد نه زیادت است پس هرگاه که متفرق شد اجزاء بدن

و نسبت به آن اجتماع خاص و شکل معین با قاعده بدن زید را که
اعاده کند آید اما در یکسان آن اجتماع و شکل بتجلیست و با
نیکند رتبه ریاضی لازم می آید اما در معدوم و بر تقدیر ثانیه
زیرا که بعد و همیشه بدن اول نیست بنابراین است و شکل
معین شرط بدن شخصی بتجلی بود بلکه بدن شامش بدن اول است
و لهذا فالقوانین **و لا یستلزم** که جسم که تسخیر گای لازم آید
که بدن مشهور مولف از اجزای مسیه بدن اول نباشد اما بر
که اجزای مسیه همیشه با قاعده جسمیت اعاده و نقل است
با وجود الحصر و دلیل استماع تناقض و دلالت میکند بر آن
که نفس روح زید بدن دیگر که مخلوق از اجزای بدن اول نباشد
حال است اما نفس زید بدن که مرافق از اجزای مسیه و همیشه

و مشایق شکرش اول باشد پس این بینه خسر جهان است و
در این شبیه تانجیت پنجاه نمره از اول ستره آخر عمر شکر
و ده دست شخصی او تخطی است بحسب شریعت و عرف با کمال اخراج
اول خطه خطه تحصیل سیر و دو بدل بحسب از خطه امکنون میشود و پنجاه
در بصورت توابع تانجیت در صورت اول نیم تانجیت اما بصورت
اول طریق غایب است که یکصد و ده همان است و صورت تانجیت
دارد و اما بعضی که شیت شری را بصورت میدهند پنجاه شال اول
عمر تا آخر عمر نباشد همان بینه و یکصد با تفاوت
همان شخص و همان بدن لیکن بدن اخروی اصفی است
و بوم یعنی الدین که راعی النار و هبته طینانکم و حیاتکم
الدنیا و استمعتهم لها با بوم مجزون عذاب الموت و انکم کما

فی الاَرْضِ لِقَابِ رَبِّكَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ
 ثَوْنًا كَافِرًا بِرَأْسِ يَدَيْكَ عُزْلَتٌ مَّنْشَدٌ وَابْرَأْتَ
 بِحُجَّتِكَ أَلَهُتَ لِلْجَنَّةِ الْكَافِرِينَ
 وَابْرَأْتَ كَصُرَّتْ لَكَ يَدَايَ لَوْلَا ذِكْرُكَ الْكَافِرِينَ
 كَذَّبُوا بِآيَاتِكَ وَابْرَأْتَ كَصُرَّتْ لَكَ يَدَايَ
 لَوْلَا ذِكْرُكَ الْكَافِرِينَ
 وَابْرَأْتَ كَصُرَّتْ لَكَ يَدَايَ
 لَوْلَا ذِكْرُكَ الْكَافِرِينَ

وله ان عجب من شرم خود در احوال عجب و مشغول باین بود
مشغول از دست چنانکه گفتم بجهت اشتغال این احوال آخرت من
و از سعادت بنی نجات و ای عمل اند چه از برای هر کس
استعدا و محاسن است و مبتذل آن کمال نقص و کجاست
او درین عالم سعادت و مبتذل او وقت و کجاست
ازین و در نشاء حفظ نبی است پس توبه کند و حفظ دنیا
و اعراض کند بلب از عیبات آخرت محروم بماند از اجابت
فرز دستن او و در امور فلان و پویش و شدن از عیال و فرزندان
و اما اگر توبه و اقبال کند بسوی آخرت و بگذرد از دنیا بسبب
و تقوی و رغبت در سعادت حقه یقینیه السیه و لذات علویه
ناقص نشود و حفظ دنیا از لذات اقل دنیا کمال تسبیح من هرگز

خداوند یکتا من اقبل الیه و بعد ازین توبه و انداختن کبیر است
 توبه بحسب نوعی است و توبه کبریا که در حد الصدوق علیه السلام
 است و آنست که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** و این توبه است و اولیای خدا
 آنرا میگویند که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** و این توبه است و اولیای خدا
 مرا بهم آورده ای چنان محترم زوده اند و آنچه او نیکوین و او را
 بزرگوار و مشهور است زوده اند و احصاست از انچه او را
 که صاحب احیاء و عمران نقل نمیکند در آخر آن حدیث است
 که در حدیث فاطمه زهرا و در حدیث فاطمه حضرت فرمود
حَقَّقْ أَجْبَحَتْ فَاطِمَةُ فَرَسُوا أَصْبَحَ لِلَّهِ جَعَلَتْ جَعَلًا
عَلَى نَفْسِهَا عَلَى طَعَامِ أَكَلَتْ خَدَّاهُ جَعَلَتْ فَرَسُوا
 دیدم خرمین که والله سر روز است خدا بخورده ام و من که ای رفقا
 و برادرها و بعلکم از خدا طعمه من کنند و لیکن آخرت را بدو نیت

که دم فدا افتد باین ملک و ان شستیت بوی کلیم الله که از
روی زمین میخیزد و از شدت لاغری رنگ سفید از پوست شکم
مرا می کشد و ان شستیت به او و ان شستیت بوی
بن مریم که مان جزرش او که سبک بود و چراغ او باقیب و دید
محل آفتاب را حدیثی از من تا آخر حدیث نیکوترین مردان
کسی است که آفتاب که بینی خود که برید از دنیا برین عالمی بگو
چشمی در او کند که درینم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که چشم به ان یقین که
جمع حقایق وجود و حفظ کردن هر یک از ان حقایق در مرتبه
آسیه شده است بالبریت و مقصود از حقایق وجود و حکم
مرا بهرست باختر که بهرست در آن مرا بهرستی حق نیست
پس شکر تسبیح مراتب الهیه و جمع مراتب که نسیه و غطا

کل حق و جیسع مراتب و جود ذات معنی الوهیت و الله اسم است
 از برای رب این مرتبه و می باشد این اسم کما برای ذات و
 الوجود پس اعلی منظر ذات منظر الوهیت است به انکه از برای ذات
 حیطه و شمول بر هر منظر و نگه انداختن هر وصف و اسم است و
 الوهیت اسم الکتب است و قرآن مقام احدیت و فرقان و کتب
 و کتب مجید رحمت است و بعضی گفته اند اسم الکتب چیست که
 ذات و قرآن ذات و فرقان صفات است و کتب وجود
 معنی است و احدیت اعلی اما انچه فی است که تحت بنیه الکتب
 و و احدیت اول تنزلات حق است از احدیت و اعلی مراتبی که
 شامل است و او را احدیت مرتبه رحمت است و اعلی منظر
 رحمت در ربوبیت است و اعلی مراتب ربوبیت در اسم

که کتب است پس یکت تحت ربوبیت در ربوبیت تحت رحمت است
 تحت و احدیت و احدیت و احدیت حقیقی است از حقایق حجاب
 و الوهیت اعلی است تا تحت است که منع کرده اند اهل البقیه است
 و منع کرده اند بقی الوهیت را زیرا که احدیت ذات مختص است
 نیست از برای معنی ظهور و در او پس چگونه خواهد بود ظهور غیوب
 در او پس نسبت دادن و بسوی حقوق صرف مستحسن است و نیست
 مگر از برای تدویم قلم بذات خود و با نیت که اسم الله اعلی
 از همه اسماء و بجمع صدیق است از قدیم و حدیث و حق و
 خلق و وجود و عدم و اسم جمع است تکلف نیست و مکر برای اهل
 جمع فایده ندارد و لایسمه الایه و لایتحکم به الایه و انشاز
 بنا نیست و و حدت و و لاش انشاز به بسبقی بطل و حال

و اما اشاره بهوت صوفیات و حال بیرون العرفه لایف تجلی حق
 من نایسته لغوب الموصوفین قوه و اب و بلام الاول تجلی حق
 من ازینسته لارواح العارفين فانفرد و ابانسته و بلام ثانی
 تجلی حق من جمال مشهوره لاسرار الجسین فنا و انکسار جسد و
 تجلی حق من بهوتیه لغوالمقربین فنا و بسید التمجید من عورت
 عطفه و دجیم غیر نظیر الیه است در اعطای هر ذی حق و ادا
 و بعضی دیگر از تفسیر و تحقیق بسم الله دارد چهار موضع بیان فرمود
 و ان کنت طائفا فیرج الیه فاحمل بنظر و ان لا الشاعره ان
 بقعه فقل جلاء انفس طافس ایا انظار میکند نشان کوی
 که بیاید ایشان را که ان پس حقین که آمدن حق و هر زمانه
 علامات آن چون بحث پنجم آخر الزمان و اشتقاق و غیر آن مثل

کثرت مال و تجارت زمان و شهادت زور و قطع ارام و قوت
 ارام و کثرت نام و یک قدره من اجزاء الزمان غیر بیان القیامه
 و توحید بقیه یا از جهت تمکین یا لکه دارد در زو حق تعالی مثل حکایت
 از ساعات و نیات و این از اسامی و بیست مثل انجم و اشرا
 و قیامت در داخل محب سعاد و ات و ازین است و در کتابش
 پوشیده است بر حقول بشری و نیست از برای مجربین که ترانند
 تصدیق میکنند باحوال او که تصدیق کردن که را در زو و بر کفای زرد
 و سرخ و کبود و نیست و اند علم تام بهم رسانند باحوال آخرت
 کسی را و ای که در زیادت و باین سبب این عالم که در دست
 مصروفی است نماید باین سبب محال خوف تعالی و از ترس
 که او را غیب میکنند باینست و در وقته الراغبین از حضرت علی

روایت میکند که شرط ساعت است که رخ شود و علم و طهر شرط
 و خشک شود و زنا و شرب خمر و بسیار میشود زنا حتی که بگوید زنا
 میان این باشد و قیامت و قیامت است صغری و این است
 ظاهر و معلوم است من است قد قیامت و بگری و از برای این است
 و قیامت معلوم در زنده او کسی که روشن شد باشد و دیده شدن
 بنور یقین و بر سینه دیده بصیرت بدل از عالم را در هر لحظه
 مینهد معنی قیامت بگری را و ظهور حق را بوحده است و در عالم
 کردن هر نفس بری عالم و رجوع کردن پریشانی بری اصل عالم
 تعیین وقت و صاحب شریعت نموده که بملکات و برادران
 حرف ازین جهت علی در تعیین وقت اختلاف کرده و اندوخته
 و کم گفته اند آنچه خود از آن حرف فیه اند و بعضی از آن قیامت

که شده است و طاعت و طهر شرط است و علم تعیین وقت چون علم
 از اسرار است و سر از برای کسی که سر است همیشه سر است و علم
 از برای کسی که علم است همیشه علم است یعنی هر کس که از برای علم
 رفت قطع کرد او را سر قیامت علم است از برای همیشه و اگر قطع
 حجاب کرده است همیشه احوال قیامت از پوشیده است و اگر
 هَا أَنَّمْ هُوَ لَا نَدْعُونَ لَشَفْعُوَانِي سَبِيلَ اللَّهِ فَنَجَلْ وَنَ
 نَجَلْ فَأَمَّا نَجَلْ عَرَفْنَاهُ وَاللَّهُ الْعَنَقُ وَأَنَّمْ الْفَقْرَاءُ
 وَأَنَّمْ لَوَلِيَّ الْعَيْدِلْ قَوْمًا غَيْرَ كَرِيمٍ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ
 آگاه باشد که در جهان که شما انسان هستید که خداوند
 برای آنکه گفته شده در راه خدا یعنی مأمور گشته اید که زکات را
 بپردازید یا آنکه مال خود را در سبب جهاد صرف کنید پس منی شما

کلمات که بخین میکند در کلمات و در تقصیرها و هر که بخیند پس
 جز این نیست که بخین یک از نفس خود یعنی نفی اتفاق را از خود
 منع میکند زیرا که خود را از ثبوت عظیم محروم میکند و ثبوت
 عظیم کفری و یس زودیه که نفی اتفاق و ضرر است که عید آن است
 و خدای بی نیاز است از صفات و نقصات و اجبه و منفی
 شاد و شامی جسد با نچه نزدیک است از غفران و احسان
 عظیمه و خواجیه جسد و درجات عالی پس خبر را که میگوید
 شمارا باو بسبب احتیاج شامت با و هرگاه منشا میکند
 نفس از برای شامت و هرگاه تمرد میکند ضرر را بدین شمار
 پس چرا تجارت نمیکنید و اگر روی گردانید از آنچه آن شمار
 از ایمان و اتفاق و ذکات و سایر احکام بدل کند خدای گداز

دیگر که غیر از شامت یعنی شمارا مدوم کند و جمعی دیگر را که
 موجود سازد پس نباشند آن جماعت مانند شمارا اتفاق و هر که
 مرتبه اوست از بذل ال تعین و مراتب کشف عرفان و ادوات
 و به و ایمان که بعضی از آن سابق بیان رفت و ذکات تطهیر از
 اتفاق و نیمه باشد از شره یطین و کلام و غضب و صد و نعل و
 جاده و حب دنیا و کبر و عجب است و اتفاق و تطهیر از اینها
 بذل ارواح در مقام برابری است و اول مرتبه معرکه اتفاق
 اتفاق و تطهیر تطهیر است و بر سادگ تطهیر و ترکیه از نسخ و بصیرت
 شمر و ذائقه و لامه و ذکر و حس مشترک و خیال و تصور
 و نفس و عقل خود و بر عارف و اصل است اتفاق بر سادگ
 بذل رجب تطهیر از هر مرتبه قسمی از اتفاق را و ترکیه نسخ نشین

فیر کلام تن است و اتفاق و هسل و غیره اعضاء یکم را بنام و هسل
و ترکیه بصیر غرض بدن از کل مایه است و اتفاق و غیره سر حرکت
چشم را که غیر منافی با شش صادق است کمال البحر ابر بحیات
و جمال و ترکیه شمس تصفیه است از غیر عیالات و اتفاق واقعی
جرف و باغ است از لطف ربانیه و عطریات و جاذبه و تطهیر
از قی از خطا شافی با لطف منزه است و بر واصل تکمیل مراحات
این در است و انفس اینهاست حرکات از برای شرف و عبادت
و بر واصل اتفاق سرعت انفصال است و غیره و تطهیر و ذکر و اقام
ذکر و لطف تذکیر است و اتفاق و هسل محل مکروهان است و بیاید
و بهین عیاس کن و بفهم ترکیه و اتفاق و غیره حس و شکر
و خیال و موهبه و نفس و فصل گفته اند و ان تکرر لطف است

بقوله تعالى وان ترمزوا تقوا فم عليه الرحمة فانه وان ترمزوا
از ولايت امير المؤمنين عليه السلام سَمِعُوا الْحَقَّوْنَ اَنَا طَائِفَةٌ
الى معانيهم لِيَاخُذُوا مَا رَزَقْنَا نَقْتَعِمُ بِرُبِّهِمْ وَانْ يَكْلُوا اَكْلًا
فَلْيَسْتَقُوا نَاكِدًا لَكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقُولُوا بَلْ أَخَذُوا
كَافًا لَا يَفْقَهُونَ لَدُنْ خِيَرَاتٍ كَرِيمَةٍ هِيَ الَّتِي عَلَيْهِمْ وَآلُهَا
وَالْحَبْرُ بَالِ شَمِ اَزْجَحَتْ اَزْجَعُهُ مَرَجَتْ لَمَوْذُورٌ وَرَحْمٌ
بِالْهَيْتَمِ لَمَوْذُورٌ خَيْرٌ تَرْمِزُهُ فَرَمَوْذُورٌ بِأَصْحَابٍ وَجَعَتْ قَعْنِيَّتٌ
وَادُورٌ بَرْمَوْذُورٌ خَدَّاسٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ
تَرْمِزُهُ بَالِ شَمِ اَزْجَحَتْ اَزْجَعُهُ مَرَجَتْ لَمَوْذُورٌ وَرَحْمٌ
بِالْهَيْتَمِ لَمَوْذُورٌ خَيْرٌ تَرْمِزُهُ فَرَمَوْذُورٌ بِأَصْحَابٍ وَجَعَتْ قَعْنِيَّتٌ
وَادُورٌ بَرْمَوْذُورٌ خَدَّاسٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ كَرْمُورٌ

و اشع و مزین که حضرت رسول در وقت اراده که مطهر است برآید
 در وقت و موافقت خود تحریر و در غایت خود و فرموده و غیر
 از وقت شهادت که اگر در پیش مراد از دخول که منع کنند
 و احتیاج به ربه اقامه و ایراد است که مستعد باشد اعراب و
 آرایش اندیشه کرده و نقل و زین و تلف نمود که در وقت که
 بسوی غنیمت یعنی غنیمت خیر از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 شمار درین غرضه میباشند این مختصان بهین قول که در کتاب
 و تفسیر کرده اند سخن خدا را یعنی حکم ادر که فرموده بود که غیر
 اهل عدیمه باین عرب زود و اند غنیمت کنند که اگر چه
 علیه و آله ایشان را پرونی نخواهد که در مار این لغت درستی
 یعنی با پرونی نیاید و چنان فرموده است خدا پیش از همه

پس زود باشد که ایشان گویند که خدا بی این حکم فرموده و بگوید
 شمار ما تا در غایت آن باشد شریک تیریم پس زود قول ایشان
 میفرماید نه حسن بشکرت گفتن میگویند بگوید بسته و درمی بیند
 و فهم می کنند که فیه ن اندک که آن منظر است در امر و
 دین و چنانچه جای دیگر میفرماید که یعون الله امریکم و الله اعلم
 ایشان بآل امر که ای میباشند و از برای هر طهری باطنی و حق
 حکم می کرد و مخصوص در امر الهی و فرمایش خداوندی و میباشند
 که این فایده حاصل که در نظر الهی است طاهر الهی میباشند
 و حکم صاحب شریعت بر خدا واجب گردانیدن چنانچه
 اند غنیمت از خود و در آن بگوید هر حکمی که تعیین کردی تسبیح
 میشود در او تو باید بسیار و از اجابت او خیرات شمار باشد

گفته می رسد پس چون دیده بعیرت ایشان که روز عالم آمد
 حقیقی در بودند بفرموده بنیاد و بنویسند و از هر
 فرشتی اندیشیدند و این امر تشریفی که مکلف در او مجبور است
 نیست ملامت کردند بخلاف امر ادعای که از عالم قضا می آید
 و امر توفیقی که از عالم قدرت و این امر تشریفی از عالم امر است
 و از عالم دنیا و معاد است اعدا و تکلیفین میکند این بین
 و بعد از این سبب شیعین می رسد به مقصد و اشقی را بعد از این
 بکمال شقاوت که در عین ثابت است و مستور است بیک شقاوت
 فرمودن حضرت رسالت بان جمیع غرض خود را ابرار
 و شقاوت و اشقی و اخراج ایشان است از دایره معرفت و
 که نه اینست که هر که پروا بود و بیکو مکت است این مکت

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَرِ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ
 سَيِّدَاتُ الْبَيْتِ وَنُصَرَّافُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً مِنْهُ وَهُوَ فِيهِمْ وَهُمْ فِيهِ
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و از آنکه با او نیکو اندازند
 صادق الایمان و راسخ لهیت و سخت داند بر اهل کفر و زلم
 و شفیق و مهربان میان یکدیگر پس که در بی دیگر میفرماید اولیای
 المؤمنین اخوة علیهم السلام فرین می پسندد آن مؤمنان
 صادق الاعتقاد و در هر کجای که باشند کاندگان بکمال
 اشتغال ایشان بصره در اکثر اوقات و می پسندد ایشان را بپوسته
 می طلبند از خود تا مرتبه در یاد و ثوابت از حق تعالی و خوشتر
 او را در جسیع حال مراد است که طاعت ایشان برای دنیا
 و رضای حضرت عزت علامت ایشان در رویهای ایشان است

یعنی عبادت در پیش ایشان طاعت و هر چه از ایشان بخواهد کرد
 یعنی از ایشان که بخواهد در پیش ایشان طاعت و هر چه از ایشان بخواهد کرد
 این عبادت که در هر ادب و بیاد و بیاد باشد که در حق است حسین
 ایشان را هیچ کرد و در این عبادت بدانند که از اهل سجده است و از
 سفین نوری نقل است که مراد از طاعت هر چه که در طاعت است
 شمرند و است که در روز و در روز و در روز که در طاعت است که در طاعت
 بپای حسن وجهه با الهی در هر روز و در هر روز است بوی مقدم
 ولایت و در این بوج و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم
 بسوی و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم
 است و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم
 بلکه میخواند آنس را بوی مقدم است و در این بوی مقدم است و در این بوی مقدم

گفته اند که مقدم رسالت و در مقدم نبوت بقوله متلا
 فی کائنات سید و کائنات چه اگر رسول بسین از برای کائنات
 بجهت حلال و حرام و منتهی بر اوضاع است مثل صلوة و صیام و حج
 بعد از آنکه از ایشان بخواهد در این عبادت و در این عبادت و در این عبادت
 بهر تعریف است و صفات و باطنی است و باطنی است و باطنی است و باطنی است
 و مقدم ولایت بر هر دو است و در این ولایت و در این ولایت و در این ولایت
 حق است بدون استبداد و در این ولایت و در این ولایت و در این ولایت
 و اتفاق کرده اند حکما که هر دو فرس که مراد است بقول و در این
 در تنازل متعاضف می شود و اشراقات و پس هر چیزی که در این
 در رتبه می باشد خط او از اشراقات حضرت است و از او است
 حق خدا و در این پس چنین است و آخر در زمان پس از آن

بفرصت کمال و کمالات ایشان و عبادت مرغان و
 ایشان را با کمال خالص و سچوئی بنسبت بر حیرانات کرم
 و عبادت کمال است پس بنی مایه العبد و الکریم و مرغان
 بحسب زمان مقدم بر کمال شرف و خست کمال است
 عید و آفرینش ایشان را با کمال و عبادت ایشان را با کمال
 قل الله اعلم الشهدا علی الکمال است بفرست و عدم است
 رحمت اینهم بسبب سختی که است انعام است ترسم که شمول
 باشد که کمال است اینهم مشمولند بسجود و القیاد و طاعت
 و سجود و در افعال و سجود و در صفات و سجود و در ذات
 یا ایها الذین آمنوا اجنبوا کبر من الظن ان بعضکم لبعض
 ولا تغرب بعضکم بعضا ایجاب حد کردن با کمال کمال

آنچه بیند که هفت و آنه الله الله تواب رحیم
 ای آنکه ایمان آورد و اندر شود و واکند اورد بسجود و کمال
 که آن کمال بد است حق را در مومن بعضی از کمال نام و کمال
 یعنی موجب تفریح اتم است بحسب کمال و کمال کمال است
 به آنکه مومن بر چهار قسم است یکی یا مومنین و آن مومن است که ای
 قوله لا یلهیهم فی الله شیئا با کمال و کمال
 آنهم الظن کمال است نه اینهم مومن این مومن است که ای
 و آن کمال بد است نه ای مومنین اینهم مومن است که ای
 فیه مومن است در امور و در چهار قسم است و آن مومن است که ای
 و مومنین و مومات همیشه و در صورت بد کمال موجب است
 و مورات است تمام امور و مومات است در حدیث آمده است که

بگذارد آنچه خدای پوشیده است یعنی تجسس آن مشغول شود و بی
 نقل کرده است که عمر خطاب را گفتند که اگر همچون بعضی در خانه
 بشر بفرستند و او را در غایت نه آوردند و بدید که با مردی نشسته
 و حکایت مرد میان بیت ابو جحش گفت ای عمر این فعل حرام بود
 ترک کردی چه آنکه حق است اما تجسس نمی فرموده عمر با صحابه خود گفت
 که این مرد چه میگوید زید بن ثابت و عبداللہ بن عمر گفتند
 را است که میگوید پس عمر منقض شده از آن تجسس بر نیت و
 ترک تجسس کرده و بعد از امر با حشمت ابی بن و تجسس شد
 غیبت میفرماید بقوله لا یغیبک بعضکم بعضا و باید که
 غیبت کند بعضی از شما بعضی دیگر را یا دوست میدارد یکی از شما
 آنکه بخورد گوشت برادر خود را در عیال کسی که مرده بود و حق

اگر گناه است خواهند داشت از آن پس این که شما بسیار کار
 و مستغنیان و خوردن گوشت مرده باید که از غیبت نیز باین وجه است
 نمایند چه طبع و شرع مکرر است و تفسیر غیبت آنست که کسی را
 غیبت بدینست که خدا بسیار بدیند و توبه است از توبه کند
 غیبت و هر بانیست بر این است از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
 که غیبت چیست فرمود آنکه یاد کنی برادر خود را با آنچه از آن کار می
 پس اگر آنچه در آن باشد پس حق غیبت او نموده و اگر در
 که او را بستان کرده در صحیح القلوب مذکور است که یکی از
 فرماید که روزی ایشان که درستان نشسته بودیم مردی جوان
 تمام بر ما گذشت گفتیم این و امثال این و بال مسلمانه چون
 شب در آمد در واقع دیدیم که آن مرد در ابرو زده خواب است نزد

آورده و کاروی بدست من ۱۱ از دهم گشتند بخیر گشت این را
 گفتم سبحان الله من چند سال است حیوانم خورد دلم گشت میست
 چگونه خورم گشتند نه غیبت و گری پس چرا گشت اینم
 گفتم از آن توبه کردم پس کیل آن گشتن توبه دیگر دم
 آن جوان را به پند و نصیحت بخوابم بعد از یک سال آنم از او
 قبل از آنکه سخن گویم گفتم توبه کردی گفتم آری گفت برو که ترا بگویم
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ
 مِنْ جَمَلِ الْآوِينَ بِرَبِّكَ أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ دَعَاكُمْ إِلَى ظِلٍّ
 كَذَبْتُمْ عَنْهُ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْكَافِرِينَ
 که در سره میکند باو نفس او را در سره حدیث نفس است
 یعنی بدنامی بخیری را که از نفس حاضر است از گفتن
 سرایر و ضایع و خوب و خواطر و صد در پس همه را در وقت

سر از دهم داد و ما از دیکت تریم بن آن از کعبان دورید
 که اخ طهر و طرف کردن کرده و از دل روینده که قطع
 موجب موت و حقیقت معنی است که علم او سجا به بر وجهی محض است
 که بسجک از خفا یا امور را و فحشیت و کینه جل الودید اوتوب
 اغرای نفس نه است پس در پیکام ایمانیت که چون حق تعالی
 بن آن از آن قربت پس چنانکه آن هرگاه خود طلبد
 هرگاه حق را بر جویید و در کینه فانی لیثک عجبانی
 حقی فانی قریب و حدیث قدسی مظهر است جلدی خبر است
 و حکم لامع و الجانی الا بالله همه است حقوق خد و حاجت
 در اول خطاب ذکر خلق فرمود تا آنکه دانسته شود هر چه که در سر
 میکند با نفس آن نمر حقوق حق است و چگونه نمی میشد

بر او چیزی را که نصیب شد و خدا از بزرگتر است از آن که نصیبی باشد
 بر او چیزی جز مثلاً که **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ فَخُذُوا حَافِظًا**
فَالْتَبِتُوا لَكُمْ عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ فَخُذُوا حَافِظًا و خداوند عزوجل
 فرمود که ای کسانی که ایمان آورده‌اید از هر چه که نصیب شد از آن
 بوده باشد از برای او محلی از حوادث پس باید داشت که مثل
 قیامت بصفت و صفت قیامت بذات پس کتب و احاطه
 همیشه مع و بعد از تحقیق کل الاشیاء نیست و کما در اول است
 در فهم مطلب ضروریات و فرموده است سخن از قرب از حق
 بحسب ظاهر در و قسیده تصور است که میان دو شیئی آمده است
 و جل و در متصل است بدان و آمده است بین آن و آن
 کلام تمییز قرب منویش بصورت محسوس شده و حضرت خدا

مجید از قرب از جل و در به عدم سرفتنی و خبر حق
 که جل و در است بسبب آنکه افعال خبری شهادت میدهند
 و معیارت و اینست که نزد حقیت و رافع اتقا و حقیت است
 حضرت حق با عدلیت چنان زیر که حقیت بعد از مدح و ستایش
 بعین حقیت حق که عین و چوای است و لا اله الا الله که با وجود
 که نیست این وحدت و جو و باطل خفیف و معنی صبح از برای
 او است فهم من فهم و من لم یق لم یعرف قُلْ الْخَاصُّونَ
 کشته شده اند یعنی لغت کرده شده اند و دروغ گویند از آنچه
 قول محقق این خبر است در معنی و خابعل و جدت که به دی
 لغت است از بیس فیک و بسا ناطا که گفتنی حق که در امر امر
 کما بهرستند که دروغ میگویند و اختلاف می اندازند در دین و

در آلهی خود بنیر علم و فراصون صواب عقل معاشنه و عقل معاش نه
 و عقلی است که بنیاده می شود بقانون فکری و این عقیده است که گفته شد
 که خدا شناخته می شود بعقل و هر وقتی که گفته شود خدا را بعقل شناخته
 اندازد پس گفته بعقل عقل اول و عقل معاش و بعرف معرفت
 ایمان که متعلق است با سماء و صفات بعرف عقل که معاش را
 از دلائل و آثار و هر چند اینهم معرفت است لیکن معرفت
 مطهره از برای اهل الذمیه باشد که شناختن این نورانیات
 و قیاس عقل معاش بر تصحیح نیست بلکه بر حرم و تخمین است
 که میباشند که بنیجه امور الهیه را بقول خود و نیز آن
 برای پند نیست و عقل کل میزان عدل است و نمره است اگر
 بقانون دون غیر او و سنجیدن او اشیاء و احوال معاشیه

نیست از برای عقل معاش معیار مگر یکی که عقاید و ترازوی یکی
 پیش ندارد و او عدل و یکطرف و یکجانب پیش ندارد
 و اول معلوم و ثانی تقصیر است بنده عقل کل که از برای او
 و دو مدار است اول حکمت و ثانی قدرت و در طرف یکا اعتدال است
 البتة و دیگر تو اهل طبع پیچیده و از برای او و در شکت است از او
 و مقتضیات عقلیه و معیاریش بسیار است و از این جهت
 میباید شد قطعیست تقسیم و حیف و ظلم نمیکند بخلاف عقل معاش
 چه خرم شوب بحیف و ظلم است نسبت عقل اول و عقل کل
 و عقل معاش عقل اول چون شمس و عقل کل آب که واقع شده
 باشد بر او نور شمس و عقل معاش که از آب بدیوار رسیده باشد
 از هر که نظر کند شمسی می پندد نور شمس را و هر کسی که از آفتاب

نظر کنی پسند که با قنوت نداده که اگر تو نظر کنی بدشمنی
 میکند سرش را بر روی آسمان و با طرباب یکس آن چو ت
 کسی که نظر کند بقل اول لب میشود و رقب خود بر روی مردم
 و اعتدال قل کل بر روی غمت ز رقب خود را بر روی ملک تب
 پس خدا میکند از علوم را فوکه عنهم قاتل بقلوهم فوکه
 غلظ الذی یففع المؤمنین پس روگردان از این زمین
 که در روی برایشان دعوت را در این بخت اصرار در غایت
 که در پس پستی تو هاست کرده شده نزد حضرت عزت است
 اعراض از این بعد از آنکه تسبیح دعوت بعد روضه
 کرده چه درین صورت کوم بر این است که ترک بابت راز
 یعنی چنین باشد پس بر گرد باطن از ایشان بر روی پاستی

تو هاست کرده شده در ساین رسالت و شش آن بعد برین
 بجهت که در تیتیم چاشنی میکند ترا اطلاع رسالت از شهر و قی
 از عالم نور از برای تو عطا باشد و غایت این زمینیت سل
 فرماید یعنی واکداشت خداوند ایش را بجز که بخت گرفته بود
 از برای ایشان در ازل از سعادت و شرف و امتیازات
 که از برای همه از عید و آله قبول قتل عنهم پس هر که امر فرمود از
 بر کشتن از اعداء امر فرمود که اقبال کنند بر لبین شده و از
 از عارضین و تکه یکت چنانکه در آن خدا انعام کرده است برین
 از تحریک و معرفت قبول فرمود و فذلک فی الدنیا و فی الآخرة
 المؤمنین یعنی و در کتب از برای ایشان جلال و جمال مرا از روی
 من ایشان را و چهری را که من تخصیص داده ام ایشان از غیبی

در جات و رفت مقامات پس تحقیق که ذکر توفیق میدهند
 دل مجسین و عرض قلب مؤمنین را حضرت صادق علیه السلام
 فرماید یعنی یا محمد صلی الله علیه و آله که بطریقه و درجه و مرتبه
 هر اوج و درکم و درجه ای هر اوجی را که سبقت گرفته است ایشان را
 از معرفت و رحمت من از برای است توفیق مهرت و ذکر آنچه که
 توفیق میدهند مؤمنین را بخاطر آوردن خداست مؤمنین را چیزی
 که سبقت گرفته است ایشان را از غایت و درجه ای توفیق ایشان را
 و معرفت و توفیق از برای طاعت و کفایت و محبت از برای
 دور کردن از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام پس
 میکند که فرمودند تحقیق که هر که در این چو که کذب کرد در راه
 از ارااده فرمود حضرت حق مبدء و معاد اهل ارض که حضرت صادق

ثم بد الله پس اظهار کرد آنچه مخفی بود پس هم کرد و مؤمنین پس
 غنی خود و صلی الله علیه و آله که مذکور باشد که ذکر منافع میدهند
 اَمَّ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ رَبُّكَ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِيهَا مَنْ يَشَاءُ
 توفیقهای فضل برود که از توفیق هر که در است و از آنجا
 علوم الهی در است ایشان است تا بداند که لایق تحسین توفیق
 است یا ایشان عادل است و مستطاع که آن بر همه است
 امر در بویست شوند و بنای جسیع خبر را بر ارااده و مشیت خود
 و جهت آنکه هر چه خواهند کنند و منصب رتبه را هر که
 خواهند در هر اوجی که خواهند که فضل باشد و اهل است بر آن
 امر توفیق کسی اجابت و نیت بکمال محض و محبت و بخشش است
 خَلَقَ فَضْلًا لَهَا بَقِيَّةُ عِلْمِهِ وَجَدَّهَا فِي رَحْمَتِهِ

مشربیت که غیر از علم حلیه الهیه معین و شخص منسوب
 علی دیگر نیست چه آنکه از اعاکار ادراک میکند و صورت او را که
 با درک بابت که یا از یک شیخ و مرتبه یا مرتبه از او باشد پس
 اینطایفه یا غیبه که در کات ایشان موجود است چگونه دانند که
 نبی صحت و لایق آن مرتبه نیست که با شرایط صحت
 در تضاد و انکار ایشان بر نام است و این صحت قول و بلی
 مرتبه بسیار و هر قدر درجه بسیار غیر از ایشان است
 حضرت حق جل و علا تغییر و تبدیل میفرماید اینطایفه و ایندگر
 وجود آنکه خزان فضل و علم برود که در روز شهادت چگونه نصرت
 میکنند و در آن بسیار عظیم التجه و الهیاتیانند و آنچه به غیر
 خود خطاب میفرماید فلا قول لکم عندی خرافه است

بحسب شأن و مرتبه شریعت چه نسبت صوری و بلکه
 با جمیع درین شأن بسیار و الایک حقیقت ذات و تمام
 نشأت آنحضرت بحسب مقامی خزیه و مقام دیگر در روشن خزیه
 و مقام و مرتبه مدیه مطلقه مقام حق و یاقینیت و این مقام
 بسیجه بحسب مرتبه نبوت و مقام استلاط باطل است آنحضرت
 المصیط فی انفس انما است چه آنکه ایشان متغیر نفس و هویت
 شیطانی چگونه غالب بر ایشان تواند بود و در صف اخیرند و
 بقضا و بایضا گذشته اند تا اراده حق تابع اراده ایشان شود و
 اتصال غالب و ظاهر شوند و هر نوع تصرف که خواهند کنند چون
 چنین نیست پس بهتر ازین نیست که از حد خود بیرون روند و سزا
 حکم بسیار نه بخند و یا از دایره مطلق و متباعت بیرون

و بنظر انظار و محاطه کنند شاید پس اقبال بیوالت ایشان باشد
 برسد و استعدا برای این مرتبه هم مادی که چهل مرتبه است و شصت
 و آنرا باشد میسر شود و حاضرین عنین بوقت این ذکر تا وقت
 لَا إِلَهَ إِلَّا الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذَلِكَ مَبْلَغُ الْمَعْرِفَةِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبُكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ
 و هو اعلم بمرتب پس روی کرد آن از دعوت کس که روی کرد
 از ذکر این مرتبه آن که متضمن توحید و اصل ایمان است و بحث
 بعل خود مکرر مذکرات دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه غافل باشد
 از او بجهان با کفایت از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا باشد
 از غفلت آن بر وجهی تو غفل نموده که دنیا نیستی است او گشته
 پس دعوت تو بگویند فایده دهد بلکه زود او غافل و از یاد بماند
 و اسرار او بر کفر گشته او را بدیافت این دوستی دنیا را

آن غایت رسیدن ایشان از دانش یعنی هدایت معنی
 صرف است به تمتع و محله لذات فانیه و دنیوی و غفلت
 کردن از قدر و در امور آخر و بیهوده باقیه که طالب غلبه خیر است
 حکم به است و در ادعیه ماثوره از امام علیهم السلام وارد است
 لَا تَجْعَلْ دُنْيَاكَ كَبْرِيَاءَ وَ لَا تَجْعَلْ دُنْيَاكَ كَبْرِيَاءَ
 اوست و آنرا با نفس که گمراه شد یعنی عدول کرد از راه حق که
 مستقیم است و هیچ قوم و یکس راه یافته است حق یعنی سادگی
 مستقیم است پس نفس خود را در دعوت ایشان بربح بینداز
 چه تو قدرت تداری بر هدایت اهل غافل و بلحاظ و استقامت
 آنکه ایشان در اصل خلقت مطروین یعنی بن اندازد قرب حضرت
 به محط و خفایش از حضرت نزد می آید آنکه آنکه آنکه

شدیم که لا یوقین و اندازد و تحریف نفع نرسد از
 بلکه نفع اندازد و تحریف محض بزمین است هر چند که زور است
 بدایت نازل عالین است و نصیب نمیشد که در او ایم
 فاسد نیست که وحشت و غمی و غفلت و ضلال و حسرت و
 و بر این جاری شده است و تم و تم کرده است و تمام و تمام
 لغو است و اگر کسی بگوید لا یوقین و لا یوقین و لا یوقین
 و بسبب این است که عای هویت اوست و بعد از وفات و بعد از
 و ابجالی است چه در وقتیکه تجلی میکند شمس غفلت و سر
 میشود و انوار جمال و اشعه جمال بر صغیر و بیا کل هوایات و
 قلوب نیست چنانکه ناشی میشود از وسیع نور محمدی ناشی
 میشود و اندوا کریت ایسی و از حدیث النبوی صلی الله علیه و آله

بعضی اجمالی است و بعضی تفصیلی و بعضی اجمالی و بعضی تفصیلی
 و از برای هر جمال جمال است و نیست لطف مستر و قدر الهی و از
 برای هر جمال جمال است و چو تیری که حاصل است از جمال الهی
 ای که کل ممکن زوج ترکیبی نیستی و در حقیقت نور و محبت
 فکرت کار جدایی و نذر پس چگونه بود و عقوبت من
 در دنیا که همه بطرفان بستاند و دم و بزم کردن من قوم نوح را
 قبل از آنکه بر ایشان نازل شود نوح علیه السلام دعوت کرد
 قوم خود را و اولاد بیوی اسم طاهر و احدیت قاسم مکرر
 اسما و احد تحت او اباب بت کردند و در این ظاهر خود و بسبب
 احکام کثرت بر ایشان پس دعوت کرد و بیوی اسم باطن و

فخره هر کلمات اسماء بود بوی و شاید روح ایشان برین
 دعوت او را بوز استعدادی پس بند شد بدین دعوت
 بعثت تو غل ایشان در پس بوی کثرت ظاهره و دوری ایشان
 از دعوت باطنه و استیلا حکم تعیینات مظهره بر بایده برآ
 و قال انما یجوز فی کمال الی الی بلطنی فی مائل الی الظاهر
 فلهذا یجوز فی کمال الی الی بلطنی فی مائل الی الظاهر
 بانیات آن گفته اند که هر کجا جیسع میکردنح علیه السلام از برای
 قوم میان این دعوت را اجابت او میکردند و چون دعوت
 نوح بوی تزیین نفس بود و نفرت کردند از اطاعت او پس شریعت
 کرد نوح علیه السلام بوی رب خود قبول کرد و اقامت عصبی
 و انبجوا لعلهم یأمنوا و یحسبوا انهم یحسبوا انهم یحسبوا

جیسع بوی کثرت ایشان را حجب آنچه اند که عبادت میکنند و کثرت
 کثرت اسماء را دریا و بکثرت دعوت ایشان بسبب و شیطنت
 که زیاده و احتجاب پس خود ذات یا صفت ایشان یکدیگر را
 میشود بسبب اجابت با هم قهار مستقیم تا تفرق نماید صراحت
 و تعیینات ظاهره ایشان را در ظاهر ارض فرق با حدیث اسم
 در باطن آنها بوی کثرت اند و وجه استعداد ایشان را
 و گفت نوح هر کاه و اندازی ایشان را با اهل او خود متصف میشدند
 بانیات و تفرعن میشود بانیات خود پس زیاده و بکثرت
 که غلو و طغیان پس بیرون میروند و با تو بسبب دعوت ایشان
 بوی انانیت شیطانیه و تفرق و از عبودیت آنچه را که بودند بران
 عبودیت بکثرت غلظت بیرون رفتن بوی خمر که در ایشان شایسته

از منی ربوبیت با بودن ایشان عید پس تیر میزد و بیشتر
 هوس کمال قال علیه السلام شکر الله على ما رزقنا من هذا
 خلقه و هو خير مما يجمعون یعنی بخت ارادی نروده باشد بخلاف حیرت است
 مصداق الله علیه و آله که بعد از فنا یافت و موت حقیقی و لا اله الا الله
 و بعد از خدات و این خبر است و لا یلدوا الا ذللاً و لا یخرجوا الا فاسقان
 یعنی ایشان را جز در ذلت و اجبار یافتن ایشان که شیطانیست
 و کفار و مذنبین شر حقیقت الهیه با یافتن ایشان پس نباشد
 اولادشان مگر بر صورت اسرارشان که قال علیه السلام الولد لیسیر
 التمازضها و وضع الجنان و برداشت آسمان را بر بالا
 زمین یا نصد سارا یعنی از بالا فرید بر وجهی که مصداق
 و مسکن ملائکه و محل نزول اوامر و نواهی الهی است و بعد از آنکه

معرفت و توحید را بکشتی که نیرسد با و کمال اصطفاست بر لایق
 در ازل و دودرات از هر نوعی که اب و خوراک داشت از این
 انجیر را که بان وزن است و مقدار معلوم میشود و زخمی در او
 میزان عدل است بدین امر که موجب انتقام جمیع امور است
 انکه عدالتیست که نفع نیرد که هرگاه نبوده باشد او عدل میشود
 نصیب نیرد و وضع الجنان یعنی عدل فرمود هر استدی که نیکو
 چیز که در جور است و او حق او بود تا اینکه نسیب شد امر عالم در
 است و کمال بالعدل قامت السموات و الارض و کلمات
 وضع میزان الصدق و الاصل لیون به البیرون و بنی و انوار
 و قول خدا تعالی و اقموا الصلوة و انزلوا منکم مبلغ یعنی اقموا الصلوة
 و تسبیح میزان ربوبیت چه انکه حادث نیرسد بوی قدیم پس

در وقت پیران نیرودند از حق مجودیت بوی دعوی انانیت پسند
 انفس و خواطر و مقامات و احوال خود را بر این در شریک
 اعلاص و طریقت و این میزان عدل میزان اعمال باطل است که
 عبادت در میزان قضای ملک است که داخل میزان محسوس نمیشود
 و میزان محسوس میزان اعمال جوارح است غیر اوشه مثل اعمال
 چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج و از برای عجز
 از اعمال حسنه مقدار نیستی است از تاثیر تخلیص قلب از آفت
 هوا و قید شهوات و تمسکین از برای هر عمل از اعمال سیه بر
 صیقل و زود خدا تعلق دارد و در کردن نفس از عالم رحمت و غایت
 میشود و در این اعمال بحسب احوال و اوقات و قوای و نیازات
 بهست که عمل قیام باشد و اجراء در زود خدا بسیار و در آخر

۱۰۹
 میباشد شراب او پیش از صوره مغر و ضمه است بر آب شوی و کثیر
 هر کس بقدر علم است باز یاد و نقصان و هر ذکر و عمل که داخل
 میشود و از برای او میسر نکند است مگر لا اله الا الله و جیش این است
 که برای هر عمل خیری ضدی است که جمع میشود با او سرای توحید
 که خدا و شرکت و جمع نمیشود در یک میزان به هم خنجر از برای
 ذات واحد و وجود و عدم هم بسنج نمیشود و از ترقیاتی که
 در دنیا تکذبات پس بکدام یک از نعمتی پروردگار خود ذکر کند
 کند بیک میکند و انکه در غایت میکند و یکوئید از نیت درمی بیند
 موضع ازین سرور این کلمه تکرار یافته است بجهت انکه این سرور
 بر ذکر نعم الهی بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ را تکرار نموده باشد
 و تکرار آن متنبه شوند بر کثرت نعم و تکرار بحسب تکیه بحسب است

در درجی است که بر مذکور است که پنجم صراط الله علیه و اله بعد از آن
 این سر راه منتهی بود که چست شمارا که می شود میان آن
 یکه ترند در درج اب من پس بار این کلمه را بخوانم که انوارین
 گفته اند لا اشیء فی خلقک و فی تعالیک و فی عبادک و فی رزقک و فی
 صدق علیه السلام روایت کرده اند که از آن حضرت سئال شد
 از آلاء فرمود حضرت که فرموده است خداوند عالم پس کدام
 یک ازین دو نعمت کفران کرده میشود آیا بجهت صراط الله علیه که
 در این صراط علیه السلام و در کافیه است یا بر صراطی که از برای آلاء
 مختلف معادن مختلفه مفسرون استنباط کرده چون حضرت
 عزت جمیع بیت داشت مراتب کائنات عالم را که در اصل کمال
 و نفس کلمه و طبیعت کلمه و جسم کلمه و شکل کلمه و عرش و کرسی

و ملکات طلسم و ملکات منازل و ملکات رسل و ملکات شتری و ملکات
 و ملکات شمس و ملکات زهره و ملکات عطارد و ملکات قمر و ملکات
 هوا و ملکات آب و ملکات قمر و ملکات زمین و ملکات حیوان و ملکات
 و ملکات انسان و تعیین درجات که مظاهر و محال اسم البصیر است
 و البصیر و الطاهر و الاخر و حکیم و الخیر و الشکور و الوهیب و القادر
 و الرب و العليم و القاهر و النور و المصور و المحیی و الممیت و القیوم
 و السميع و المجیب و المیت و الغریر و الرزاق و المذل و العلی و العزیز
 و السجیع و الرئیس و الدرجات ذی العرش میباشند و در
 بیت درشت کائنات بسمین و پست شت منزل تر کائنات
 ذی القیوم در عرض این اسماء القرب و اقرب و این اسماء
 انعمه اسماء حسنی و منفعتی میباشند که از عالم احوال که محل اسم مغربی

روزی است بنام تفصیل که محل اسم لفظی و معانیست و در دو عالم دارد
 دولت از انبیا و منزه بیست حضرت اسما و صفات و سرور
 جمیع آلا و نعم منزه بود و پادشاهی پست نه در عالم صغیر و انا
 بلکه را در دمانند نمودار محکمت خویش و از دل او عرش است
 از روح حسیه و آنکه بیست آن دولت اسرار نیست و از دماغ کرم و
 از خرد نه خیال لوح محفوظ و از چشم و گوش و دیگر حواس ملک و از
 قبه و مایع که فقط اختصاص است اسما و ستارگان و از کشت و قمر
 و در او طبایع مخز است و همچنین جمیع اسما و صفات و در امور آن
 صورت اسما و صفات خود نمود بخت آنکه غلبه مستقیم جمیع اوصاف
 مستحق و در پست مثل حی عالم برید و قادر و حکیم مستط و در
 و مفضل و مستعد و ملک چون این مقدمه معلوم کردی پس بنده

که بگذرد ام یک از آنکه یک یک کنید و که ام هم وصف است که بجهت
 ذات شمار و منظر و مجاز او نمودم که بواسطه خدا آن ممکن شمار
 سلوک نبوی من این عقلند و آدم بشنا آنکه ادراک کنید صفا
 چنانکه را که در حیطه جبارت درنی آید چشم خادوم بشنا که مطالعه
 مصروفات غایت آنکه دلالت کند شمار را بصانع قدیم و گوشه آن
 تا آنکه استماع کلام حق بواسطه انبیا نمایند و جوارح خادوم تا آنکه
 بطاعات و تقاضا حاجات نمایند و مکنز او قنات بود و شش
 بر این مدعاست مثل عقل انسان علیه السلام و امثال این پس
 لکم حجج و قمر و تجرد الاله و احصا الیشمال ما احصا الیشمال فی حق
 و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ در مقام شما
 بجهت تعجب است از ذات عال و شاست ایشان پس آنها است

نزول دینه اندوخته که عرب کویت ان تی بالشال در قیامت
 کسی کند بخت و نات و این بر اطلالت هم نیست و ازین
 مردیت که پیش از بخت اند که بخت اخراج در جانب شمال دوم در
 باطنیه اند که نام اهل ایشان را بدست چپ ایشان اند و باطنیه
 که بدان ایشان بر شمال عرض باشد باشند در بادی در نهایت کرم
 که حرارت آن در مشرق ایشان فروزگند و ای که کم که در نهایت
 حرارت باشد اصحاب این محل است که اول خلقی است از دنیا
 از این عرش و این زمین نورانی مات مهیا اند علیه و الله و شمس
 شده است از دوازده و صیغی معبرین او و ارواح بنیادین
 پس خلق شده است از شعاع این نور ارواح شیشه ایشان از این
 و آخرین و اصحاب شمال چنانست که بر هریت خلق و نفی و خلق

بالعرض بقیت عقل من غیر معنی غیر معنی عقل ازین و عرش است
 با و آنچه در عالم است از شر و رقیق و او بنیاد نفس نیست و دردم است
 که نشب شده است که او ارواح شیاطین پس خلق شده است
 از طغیان اینها ارواح کفار و شرکین و منافقین و از خود شیطان
 در عالم منافع عظیمه است و همچنین از الامم و محن و شهایدی که بر
 از اهل علم و جبر و فواید بسیار است و در خلق اینها مکتب است
 بیشتر است و الایافت نیستند چه اگر محال است عیب و تیغ
 در فعل او و جل سبحانه و بعد عقل و جل که خطا هر اینها را که و سرین
 و اشهر از و شیاطین از خلق لغف و قدر و رحمت و غضب است و
 بدون این دو منظره که هر یک ازین دو از اوصاف کمال
 و مظهر هر لطف اهل جنت و قربند و مظهر هر قدر اهل نار و بعد و تفتیح

هر یک با خصوصیات از لازم حد است و قاعده تکلیف در هر دو
 برسانیدن باصل شأن است و بعضی گویند فایده می یابند نیست است
 کما قال تعالی انما انت منذر من یجذبهم فیما ینقضون
 شمس می یابد بجهان عیون صحیح است و زیاده یکدیگر را
 بعرض حیرت و منکرات کما قال تعالی فی خلق غیر متجانس
 الله یجیب الی جنس من جنس ما لا یفوق الا فی و قو
 تسخیر و تزیید گفت مرشد ایراد آنچه لای محال و شریسته بحال
 است از صفات نقص آنچه و آسمانهاست از جمیع علویات
 و آنچه در زمین است از عجایب غیبات قالا و عا لا یحکم و ان
 من شی الا ان یسبح بحمد و ان بدو یکدیگر از مدح سبحان خلق فرمود
 عوالم بسیار را چنانچه عا و ش بسیار را که برایت اندک است

که خلق فرمود و رسید و شفت عالم که همه تسبیح کنند و در هر نفسی
 خلق فرمود و عوالم را که بسجود الیل و النهار و لایقرون و اوست
 غالب در هر چه خواهد و اوقات هر چه فرماید گفته شده است که بزرگوار
 و مشر و نصف تسبیح ذکر شده است بلفظ ماضی و در جمیع اوقات
 بلفظ مضارع از جهت آنکه بجهان که تسبیح کردن ایشان فرموده
 باشد مثل و مانند را جمیع و اوقات لازم است در جمیع اوقات
 و همه احوال و مختلف و متغیر می شود و بر و در آنند و در هر بیست
 اشخاص و آمدن بلفظ مصدر در بنی اسرائیل مطلقا بافع است
 اشعار کردن آن بسبب ملوک بر استحقاق تسبیح کردن هر شی و در هر
 و تقدیر شده است تسبیح جام و حال آنکه متعدی نبوده باشد از جهت
 اشعار با آنکه اقیع فعل ابرای خدا و احوال او جدا است و در

با این تسبیح تقدیس است که تسبیح تنزیه از شرک است و غیر نقص است
 و تقدیس تنزیه از تعلیق قبل و قبول انفعال و ثواب است که آن تقدیس
 در ذات و صفات و بدون شی و کمالات و با تقوی است برین
 انصاف است چه اگر هر تقدیس تسبیح است و هر تسبیح تقدیس است پس
 لا که مقربون پنجاه که ارواح مجرد اند بسبب تجرد و عدم احتیاج
 ایشان از نور رب و تفریقشان بر مانت خود را بسبب غایت ترش
 و بدون جیس که کمالات ایشان با فضل مقرب شوند و غیر ایشان را که
 سوادیه و از غلبه میسرند بسبب بابت ذوات و خواص اند
 و کمالاتشان در وجه تخیل تسبیح با اسم جمیع بسبب این طریقی
 اوست بر جمیع اوصاف کمالیه و اسمای جلالیه را در تسبیح
 من حیث تسبیح مختص بان است چه اگر عبادات و تسبیح ذاتیه است

بر جمیع اسمای آن نیست این رتبه تسبیح تسبیح حق و لا که در
 عبادت ذاتیه و تسبیح تقدیس حقیقه متحقق نشود و در جمیع اسمای
 در او و نامزد با بحسب کیفیت یکدیگر تسبیح تسبیح کران و تجلی اسم
 ثواب و غنای و غنای و عدل است تمم ممکن است که در وقت هر یک
 ذنب بر عباد من ثم قال لا اله الا انکم مذنبون لذنب الله کم
 بقوم مذنبون نیست مقربون فیقر لهم الذنوب للذین آمنوا ان تسبیح
 فلو انهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا يكونوا كالذين آمنوا وولوا
 من قبل فطال علمهم لا ملأهم ففتت فلو انهم وکثیر منهم فافق
 ای وقت نیاید مر آنرا که اگر دیده اند که هر تسبیح در زم شود و در
 یثان برای یاد کردن خدای یمنی برای آنچه خدا را یاد کنند از
 موعظه یا آنچه فرستاده است خدا از کلام حق و صدق قول است که

مزاج و نمک و رین اسب پنداشته این یزاد شد و از این
 مریت که حق تعالی به از سینه زلال از زول قران در صحنه
 یافت از این آیه معتبر است و گویند در شان من است
 یعنی وقت آن شد آنرا که زبان یان آوردند که دل ایشان بر گشت
 و بگویند اعتقاد و صدق تمام ایمان آورده و وقت نیاید بر همان
 که باشند مانند آنکه داده شد و آنکه کتاب پیش ازین می بود
 و در بدایت حال خاضع و خاشع بودند پس در از شد بر این دنیا
 عمری عمر در از یافتند و ال و در پیش گرفتند و از زمان فرات
 ایشان بطول انجامید پس رفت شد و لهی ایشان و در آن اثر شد
 خانه پس روی بکنه آوردند و دین و شریعت خود را فرود گشتند
 خوف و خشم و رعب گاهی گفته شود و بکنی از وقت که در بیکر

و گاهی شوق که دارد و میشود و خوف در حال نیست است که گفته
 نیست باشد که از برای مؤمنین نیست بوجهی تعقل و اعتبار اینها
 که او از تعالی افعال است و شمع و ریت در حال صورت است خشم
 صفات ربوبیت و عظمت است و ریت تجلی ذات پس خوف از
 صفات نیست است و شمع از صفات قب و ریت از صفات
 روح و قلوب بر چهار قسم است اول نور نبوت الهی منقسم در او و
 در بر علی و منقسم در او بر قلوب اهل الله بنوع دوم است
 مثل قلوب علما و انبیا و ستم خاشع و مطیع و متذلل چون قلوب انا
 و عباد چهارم قلوب است که متاثر میشود و خوف است بهیچ
 و متقیا است بهیچ کمال آن و انکشاف قلوب و ایمان
 آیه تقید است هر که اول مرتبه ایمان تحقیقی گشتی و انقیاد

آیه بعد از این

و اجمال این کتاب به جهت و اجمال و قدرت نه داشتن بود و کفر
 اخیر ملت تا نه نزول عذاب و گرفتاری ایشان است چه اگر اجمال
 ایشان شمرق است و باعث رساندن باصل شجره شقاوت که بر
 همه ناخوشیهاست و شمع عارضی بالغرض اگر در ایشان بود
 بخت و اعدا و فرعونیت ذایب ایشان نمودن و انحراف
 من قَبْلَ يَوْمِ لَوْلَا بَعَثْنَا هَٰذَا الْفَلَّاحَ الْكَافِرَ الَّذِي يَدْعُوَنَ عَلَىٰ
 مِرْقَصِ اللَّهِ وَآرَبِ اللَّهِ بَوْنَهُ مِنْ لَبَّاءِ اللَّهِ ذُو الْقَضَاءِ
 یعنی عذای مومنان را و بخشش نور و مغفرت میدهد به الله و
 اهل کتاب که تحقیق و یقین نیستند قادر بر خیر و ارضای عذای
 بر آن که استهانته که برای مومنان مذکور شده قادر شود زیرا که
 رسیدن این که استهزاء ایست بسید کانیات و ایشان بن

مساوت در عین ثابت و نرسد اند پس ازین تعلیقات حکایت
 و تا بداند که بدستی درستی که افزون ابر و ثواب به است
 عذاب است میداند از اگر تلاطم و مصیبت اقتضای عذاب و عذای خداوند
 فضل بزرگ یعنی مالک نعمت تمام و عطای لا کلام که فرایسته است
 بنحو اصرار و عوام و معنی ان الفضل میدی الله نه است که بعضی از اهل
 کلام بخندند و میگویند که نیست میدهند و میگویند لایس عاقل نیست
 خواهد کند بدون داعی و ترجیح بدون مرجح جایز است و زود است
 حسن و قبح اشیا عینیت بلکه معنی اوضح و صریح قول حکیم است
 و حکم خدا اما در شیع صریح را چگونه عقل صریح مخالفت تواند کرد
 و مراد آنست که فضل به است حکیم عادل و انانی در است که در است
 چگونه تواند که در غیر محل خود واقع شود بخشد به است عاقل نیست

از روی فضل و علم هر کسی که شایسته باشد تصدیق و شهادت نماید و این علم
 تابع معلوم و احاطه دارد و علم خدا بر جمیع اشیا و بر جمیع اشیای عالم
 ثابت است هر شی و وجودی که بخواهد بپایستد این علم است و هر شی که از
 فضل و حکیم سوال کرد و بپایستد بپایستد و بپایستد و بپایستد و بپایستد
 فاسد است و تصدیق و شهادت نیست و آن که در کمال حسن و قبح است
 نباشد و اول کتاب صحت و حاکم کردن که فضل در دست
 حکیم است و علم این میشود که در آن فضل و شهادت
 چه داعی بخشش در این نیست و استحقاق رحمت و فضل
 از برای هر مخلوقی میباشد و در صراط و وجود کسی که امانت
 در عین ثابت است و این صفات و بزرگان شوق از خداوند علیم
 فضل و حکیم است و میکند بپایستد و بپایستد و بپایستد و بپایستد

در صراط و کفایتی اگر کسی که از خداوند صراط و کفایتی از خداوند است و از دست
 بپایستد و بپایستد و از اهل نادر و اصحاب نیرانند و اهل عرفان و از
 ایشان قوال بسیار است و بپایستد و بپایستد و بپایستد و بپایستد
 خدا میداند و کس که زنده است با اینها الذین آمنوا و الذین
 تَتَّبِعُوا فِي الْحَيَاةِ قُلُوبُهُمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ وَاذْكُرُوا لَهُمْ
 الذِّكْرَ مَنَاسِكُمْ وَاذْكُرُوا لَهُمْ وَاذْكُرُوا لَهُمْ وَاذْكُرُوا لَهُمْ
 ای کسی که دیده اند بنده و رسول هر که گفته شود و شهادت
 قرآن کنید پس بپایستد و بپایستد و بپایستد و بپایستد
 برای شما در قبر یا بعد در شمار اشرار کرد و چون گویند شهادت
 ایمان که بر خیزند پس بر خیزند تا بر دار و خدای و بپایستد و بپایستد
 کرده اند از شما بسبب تهمیل و امر خدا و رسول و آنرا که در دست

علم معرفت و توحید و شریعت در جای ارجحه و مرتبه ای نبند
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه و اوست که فضل عالم بر حد و چون فضل
 بر در است بر ستارگان و همچنین فرموده است که در حق است که هر که
 در حق شفاعت دهنده است بسیار و عمل و شهادت او فرموده است که
 العلی افضل من دما الله و او را میرا میسر است علیه السلام نه است
 رضی الله عنه ایضا فی شاننا فی علم و لا عدو له
 فان المال یعنی عن قریب ما و ان له علم باقیه لا یزال
 و احدیث بسیار از منقول و احوال و خطابه که بجزرت بکار
 در فضیلت عالم گفته است که در حق رب زد عالم و نه ای بگو
 شما می کنید از افعال و اقوال و احوال پس همه را توفیق ملو منرا
 خواهد داد و می توان گفت که فاضل ایضا من ضیق التفسیر

فی اکبره و انچه چه آنکه او از هیات نفسیه و استیاری قوی سببه
 و در کون نفس در غفلت است و احتجاب او از نور قلبیه در حد
 و دست و پید بپایه قلوب و مجلس صد و در خود را از نفسیه
 و تصایق نموده از برای موارد تکلیف هم نمی گوید تا خدا از برای
 غیر نظر حق شیء و در حق گشت و در سکر دانه خدای از برای سبب
 بگوید از هیات بدنی و اعداد با نور الهیه و انشراح صدر در حد
 شما را در فضای عالم قدس و می کشد حضرت غرت از برای
 ب طاقرب و مجلس این و محفل حدس خود را و بنده می بیند
 در جات صاحبان ایمان تفسیری را و انچه ان کنایه را که در حد است
 علم آفات نفس و در حقایق بوی و علم تر نه از آفتاب سبب بگوید
 در جات از صفات قلبیه و مراتب ملکوتیه و خبر و تفسیر در عالم انرا

این محل شده است و در محل عین و علم عین معرفت پرست
 عین علم و صاحب عین شده و در درجات پس در تکیه برده
 باشد با علم عین پس علم عین قوی است از عین بدون علم و این
 علم میباشد بعد از عین پس در تکیه برده باشد قبل از عین
 نیست بعلل حقیقی و حقیقت علم خبریت که مستند میشود و از شرف
 و عین و در قول خدا تعالی و الذین اوتوا الهیسم درجات شرف
 دیگر است که بعد برای اهل علم درجات و نیست از برای اهل علم
 درجات چه انکه از فائده است از برای شان که در قدم
 بعثت تا شایان در قدم ذلک بانهم شافعوا الله و رسول
 و من یثاق الله فارتقه شد به العتق این عذاب که نامزد
 میشود از رعب و حلا و عذاب آخرت بسبب است که این

مخالفت کردند و معادلات نمودند با خدا و رسول که هر که شقاق
 مخالف کند خدا را پس بدینکه خدا ای سخت عقوبت است بقال
 شاقوا الله ای صاروا لظن غیر حق المؤمنین و خدا شد به العتق
 یعنی عذاب خدی چنان حکم است که قدرت ندارد و احدی بر کند
 و دروغ و دروغ او چاره نیست مگر عجزه نظم و کثرت از خطا و درج
 از عذاب خدا نجات دهند نیست که رافت حق و الله تعالی
 خلق ناپا و بلی نباشد که فانی خلق رؤف بهم و این کلام با
 انجام چه آشنای بزرگ و دادی بسیل در شافق و بسیل
 زیرا که چون شخص شود که بغیر او ملاذ و ناپای نباشد و در مسیح
 و عقاب و دروغ شریف خبر نصرت با طاعت حضرت مهد
 صدامت آن هر چند غافل و بلید بود بسبب انکه طالب خیر است

دست از اطاعت سبوسو و حق تعالی خیر نفس بریند اردو این کلمه را
 میشود و او را از مضامین پروردگار دور پس چگونه است از برای
 صاحب قلب با کسی که القای مع کند و حال آنکه او شهید و حاضر است
 در بهین کلام بر مانت بر عوم رحمت رحمان و برین حضرت
 بر کافران از مسلمین و غیره بلکه بر کل مکلفین چه بر دایره
 فرموده و از ناشکری محروم کرده است و از بدایت کلام
 و احسان فرمودن چه جان عادت اوست و طایفه ازین
 عادت خود را من خاص در حق تعالی و صراط مستقیم کفایت قبول
 میکنند و نیست از برای این بوند اجحت و آنچه سزاوار است بندگان
 بیکم فریاد نمیشود آنچه در توهین و کلمات و درین توهین بود و در
 وجود حرکت به ان نمیکنند و وضع شی در محض عدل لا اکراد

۲۰۳
 فی الدین حقائق آسمان و زمین از عوم رحمت و قدر است پس حق تعالی را
 محروم نمیکرد و اندازد از زبان که بر آید که نهد و شکرش به رآید
 و بفایده بکفایت نیاید و آفتاب است لایق بخود و سرزند حالت عجز
 نیست و نه آنچه البالله تعالی علم و علم تابع معلوم یعنی اوست و
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا دَقَّتْ لَهَا
 اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ خَيْرَ مِمَّا تَعْلَمُونَ ای کسانی که ایمان آورده اید و ایمان بکنید
 آورده چه در ایمان حق تعالی را مقدم داشته اند بر ایمان که حق تعالی
 قائل شد و انوار بر سر رسید از خدا در حساب از معاصی و سبب
 و در فاعل و اکتب حسنت و طاعات و فضایل و باید که نگرفته
 بر نفس و به بینند آنچه را که از پیش فرستاده اند برای بعد از آن
 و در صحت و بر سر رسید از حق تعالی در اجتناب باغواض و انوار است

حق از برای ششیت پس در سیکه مذای غیر است با عمل دنیا شایسته
 پس بر اید به شمار بحسب اقتضای اعمال و نیات شما که اول مرتبه است
 کمال بر مانوی از برای تقوی سه مرتبه است بحسب اجمال و نه مرتبه است
 بحسب تفصیل اما سه مرتبه اجمال مطابق است از برای مراتب منق
 اولش مرتبه عوام و مرتبه بستدی است و ثانی مرتبه خواص و مرتبه
 مرتبه سیم مرتبه خاص انحصار و مرتبه منتهی است و ثانی مرتبه خواص و مرتبه
 لَبَسْ عَلَى الْبَاطِنِ وَقَدْ عَلِمُوا الصَّلَاةَ الْجَمَاعَةَ طَعَمُوا اَنَّا اَتَقُوا
 وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى
 اشاره است بر بی این مراتب چه اتفاق در اول مرتبه از برای
 و در ثانی اتفاق از برای صفات غیر است و شهود صفات حق
 و امر و رضا که من مخلص درین مرتبه است و در ثانی اتفاق از برای صفات

از شهود وجود غیر مطلقا و این مرتبه شایسته است بقول اخوندیک
 سنگ و مراتب تفصیل تقوی اول جهتناب از خوارم شرعی است
 و دوم جهتناب از تقدیرات شرعی است الا بقدر ضرورت سیم جهتناب
 از جهتناب از ریاضات چهارم و مدت و جهتناب از شرکت پنجم
 جمعیت و جهتناب از تغییر جهت ششم یقین و جهتناب از شک است
 بنعم توحید و جهتناب از شرکت است ششم چه در رب و جهتناب
 از دوست نفس است نهم جهتناب از بدات و جود است مقیده
 با وجود مطلق است و مقصود با حقیقه و مقصود از حق تقوی قسم میرا
 بعزت اکثر حق تقوی در مشهود و معرفت و اتفاق از مشهود میرا
 و الیه اشاره بقول تعالی اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى اُولَئِكَ تَقْوًى
 السلام و المتقون بعد التقوی چه اگر هر که غیر دین اسلام تقوی

مرد است شرک شرک نفس عی الله ان یجعل بیکم و بینکم
 علیهم من مودة واللهم غفیرکم امید است که خدا
 کند میان شما و میان انکه دشمن داشته اند که در میان
 شما دوستی و یاری و خدای تواناست بر حق موجب است
 که کفر است چه انکه اجتناب است از فطری بلکه مقتضای فطرت
 است ایمان است و خیر اینست که حدیث شود که در دنیا
 به نفع و انوار و غرضی طبیعت و خدای تواناست بر حق
 چه نفع او از مصلحت است و خدای تواناست بر همه مصلحت
 و در وقتی که نفع موجب خداست شد ظاهر شود و مورد تحقیق
 بنور وحدت و اتیه مقتضی اخوت ایمانی و خدای غفور است
 بهترین بریات مسئله حاجیه نور صفات نیر و رحمت است که

این نقصان را و جبر و تمام میکند با خدای تعالی که
 این ایه اشاره است بر وی رقی در مجامع نفس که در میان
 و متعین شود روح و عقل و قلب در معرفت خدای جل جلاله
 این حاصل شدن مودت در هر جا که ظهور برسد دلالت میکند
 عارضی بودن کفر بحسب طبیعت آن با جبر آن و بحسب
 شخص زیرا که ذوال کفر از او افتد تا کردن خصوص شخص او را
 چه مقتضی از مقتضی تنفیذ میکند که انکه مقتضی باین باشد مقتضی که
 و این غیر مرادات و اگر حاصل شدن مودت محض امید است
 پس این امید بحسب اصل نیست یا قطع نظر از خصوص شخص است
 که بحسب خصوص مانع باشد حاصل شود مودت بدون تنفیذ
 و نسبت به این باشد زیرا که مودت با هر چیزی باعث میشود

که با او مشورت شود و آنچه بدین مضمون حدیث وارد است که در حدیث
 اهل بیت راه هر که کسی سکن ریزه را دوست دارد با او
 مشورت می شود و مشورت میان علی با علی زیرا که از مشورت و شایسته و نجیب
 میباشد آب با آب و آتش با آتش جمع و حشر میشود لکن
 ذره ذره که اندرین ارض است حشر خود را بهم می کشد و در کبر است
 هر صاحب خصوصیت و تمیزی در اصل با غایت و نهایت خود را
 دارد از کفر و ایمان که بحسب خصوصیت او از لوازم است بحسب
 اصل نیت عارض چون این شش گشتی که نظر اصل این
 عارض و اتفاقی است اما بحسب جمع اسباب وجود این شش گشتی
 در جهت کشتن گشتی باشد و من الظالمین فی الزیاد علی الله
 و هو یغفر لعل الاصل و الله لا یغفر لعل الظالمین

از کسی که بدو بر خدای دروغ و این پیغمبر او را تکذیب کند و قیامت
 بجزایات او تنبیه و گوید که خدا او را نفرستاد و چه اگر وضع
 کرد و است نوزق را که در ظلمت و صرف کرده است نصرت
 بقدر استعدا و فطری را در تنوع فضا و وجود اعیان خود بی نیازی
 که او بی استیسی اسلام اینچنین که مقتضای آن نور است خدا
 را و نماید که در ستم و انرا در ویت که نصرت است گفت
 که بیان در قیامت مرا شفقت کنند و خدای قبول فرماید که
 در المده عابد نازل شد اسلام بمضی انقیاد و اجابت امر اهل بیت
 و انچه لایبیدی القوم الظالمین چه اگر ظالم بحسب مقتضای است
 است عادی هدایت تسری میکند ان بحق لایطیع الا الله
 عینه من لیس من اولی الله لیس الله لیس الله لیس الله لیس الله

کلمات خداوند است که ایمان موجودات و ستمه الهی را تایید
 آنرا علی کاشی غده کمال تعالی در جواب او و عین شریعت
 انشراح قلب را بهم علیه و قال سبحانه علی شایسته کتب
 یعنی هر یک از شایسته هر شیوه و بیان که موافق است با او و قابلیت است
 کل امری شبهه غله و شرح الگو و باقیه من لم یکن فی صراط
 لم یخرج الی یس من فیه در حصول اثبات در خارج بر روی
 که می اندازد او را خدا از هر عین و ستمه در آن خیریت که می اندازد
 او را خدا من کل عین فی الازل یا بطبع فیما من امر الهی القدر
 عین منته و جرد او قضا حکم خداست در اشیا بر عین که می اندازد
 او را بان اشیا و بفرموده در ان اشیا از احوال و استعداد
 غنا یک کلمه علی شایسته با علم من عین من قضا تابع علم و علم تابع قضا

و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بری اسلام با انکه صاحب
 کینه و دواختن سر او در تدر است بحسب مقام رسالت است بر
 در دعوت از برای ایضا که هر یک از مومن و کافر است بجهت
 و این سبب بودن نیز از اوصاف و احوال ذاتیه ایشان است پس
 بدعوت این تمیز میشود اهل سعادت از اهل شقاوت نیز از آن
 انجیل من الی یس پس بر من بقول دعوت و اطاعت و امر
 و مخالفت نفس و شیطان و کافر و علم به قبول دعوت
 نفس و عین و قریب میگردید بستمات خویش که بقیه فی
 ایشان است که بن حال از حق تعالی آن مطیع پس اینها مومن
 مومنین و طاعتین اند لا طاعتم و عیبها نعم ایاه و کذب را
 اینها و خود را دان بقوله و من اعظم من اقری علی الله الکذب و لا

بر شدت اتصال سینه فافهم و امل فیدافا احببت الصلوات فافهم
 فافلا ورض وانبغوا من فضل واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
 و چون کوفته شود نماز جمعه پس بر آنکه شود در این برای نماز
 و تصرف و یحتاج خود و این امر بر سبیل امامت و بگوید از آن
 یعنی طلب روزی خود کند و بگوید سعادت گفته اند مراد از آن
 عبادت بپایان و حضور خجسته و زیارت مومنان و تفانی
 خیر و اخوان است و از حضرت صادق علیه السلام میرسد
 که الهیة یوم الجمعة و الاثنا عشر یوم است مردیت که خدا می
 رسد کس را حاجت کند یا اگر در حق زشتی بد کند چه
 آنکه طلاق او را بدست او کند آمده است و دوم آنکه حق در دمت
 کسی داشته باشد و گواه گرفته باشد و سیم در خانه نشسته و طلب

نموده و اس المال خود را تقسیم نموده و طلب روزی کند چه کند
 امره قشور و اگر کرده است و یا و کند چه آید اگر در دنیا بسیار
 رسیده و شود و ظاهر باشد که بعد از رختن است و بخت نیست که
 بداند که در همه احوال باید مشغول ذکر خدا شود و جمعه روز جمعه
 است و بر عرش ظهور در حبس صفات است و محمد یونان است
 و محمد حبیب الدنیا و اگر صاحب جمعه است و نامیده شده است
 یوم را یوم الجمع چه آنکه او وقت ظهور در صورت اسم عظیم محبت
 و وقت است و او را در ظهور و این جهت است که سبب است
 روز جمعه وقت است و او که در دست در سیرایم و نامیده شده است
 این ظهور یعنی بحسب بخت اجتماع کل در و لهذا الهی سبب جمعه
 جمعه و اتفاق کرده اند اهل مل و غیر هم اینکه خدا می فرستد

سواست و ارض در درون هم که جملات و کلمات و دستهای
 الهی میسند و من بده الیه و وقت البشیر و پیشه و چون این
 روز و وضع کرده شده است باز اینی خوانده شده اند مردم درین روز
 بفرغ از اشتغال و نیویه از اشتغال و نیویه بوی حضور و اجتماع و در
 آن مقام هر روز در نفس بیت اجتماع در صورت حضور که سعادت آید
 و حصول بخت جمع و فائز و آثار است بر جوی تفصیل بعد
 از نماز و رجوع بصورت حقیقه پس بدینکه و وقت باجمع و بسبب
 از خلق و بدات از صفات پس این رتبه در صفات مال بقا
 بعد از بقا بود و حقا و سیر باله در خلق و اتیان فضل و اولی حضرت
 سمیت اسما و صفات و رجوع بوی مقام از نفس استیفا
 حفظ اوست بحق و اذکر الله کثیر اینی حاضر گشته و حدت جمیع

ذاتیه را در صورت کثرت صفات و یحیی که محب نشود کثرت از
 آنکه راه بشود بعد از بدایت و لازم بداید و قلمم کردید استقامت را
 در استیفا و حقوق حق و حسن معا و مراعات جمع و تفصیل
 الحکم تعلیم بر سکتاری اعظم اینجا که او وضع جمادات
 هو الذی خلقکم فیکم کفار و منکم مؤمن و الله یمتحنکم بصر
 اوست اینجا که یکبار یا فرید شارا ای و میان و از عدم وجود
 آور و پس بعضی از شما که دیده اند بحالیت او چون و بهر مان
 و یا بود ایت او چون مشرکان و برخی از شما باور دارند که
 بحالیت و وحدانیت او چون اهل ایمان و تقدیم کفار بر اهل
 ایمان بواسطه اغبیت است و خدای با آنچه بکنید بنیات
 و از روی علم بر وفق اعمال باقتضای عدل با شما معامله میکند فیکم

کافر و مشرک نمون دلالت میکند بر آن که نه کافر و نه مشرک
 و نمون را نمون نیکو دانند بلکه آنچه در مایه است هر یک در
 ثابت و بلوده زبان شود تا از پروردگار مست میگردند که در علم
 وجود ظاهر گردانند موجب الهامش ایشان بقدر همتی که
 وجود کرامت فرمود و ایشان بذات خود حرکت میکنند
 و بغایت تمایز خود از سعادت و شقاوت میسرند و
 نیست مگر بر نفس خود ایشان و از برای خداست همه سبب
 نیست وجود چه در عالم خداوندی بخل نیست و هیچ متهمی
 میگرد و از هر موجودی اثر اسمی ظاهرات چه عید و شقی
 و هر اسمی تقاضای وجود مظهری میکنند و وجود مظهر اسم
 و شبهه یک کافر باه منفع است و باقی سوال در کج و در است

و از کجی ذهن و فاعلی ادراک است متقی جواب و لایق کوشش
 نیست چنانکه اسمی مظهر میخوانند در عالم وجود و حسن
 ظاهرات تا مظهری باشد اسمی قدیم بسالیه نیز مظهر میخوانند و در
 عالم وجود موجود باید باشند و نفس از برای اهل بصیرت
 در حق خداوند عظیم خبری که تحقیق معنی لایس عمل میگرد
 در حقیقت و معنی ایمان اصطلاحی اختلاف کرده اند و لایس
 در احکام او بعضی گفته اند که ایمان تصدیق بر بول است و در هر
 که دانسته میشود ضرورتا اینکه رسول خدا آمده است با و این
 مگر خبری که دانسته میشود و بالضرورت مثل اجتهاد و یات از انبیا
 خارج نمیشود و بعضی گفته اند معرفت با اقرار و علم با و این
 و برخی گفته اند که تصدیق بپیمان و هسته ارباب و عمل با کائنات

والله يبدل حالها ما روى عن الرضا عليه السلام انه قال
 يزنا الزاني حين يزنا وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشرب
 وهو مؤمن الا انما يحديث كفر لغة سرات وشرع مقدرات
 بهر معنی که مستنبط از وقت و اختلاف در کلمات بحسب خاسته
 در ایمان و تحقق میشود واسطه بین کفر و ایمان بر مذکب کسیکه علی بن
 خرقان بیان میدهد بعض از صاحبان این مذہب تارک بعضی
 از اعمال صحیح را کافر میدانند و هرگاه معنی کفر سبب ایمان باشد
 واسطه ندارد و بر مذہب کسیکه اعمال صحیح را شرط میدانند
 منصرف میدانند بر تصدیق واسطه تحقق نمیشود چه آنکه هرگاه تحقق شد
 تصدیق او بکمال ما جابجاء پسیمی تحقق میشود و ایمان و دومی که تحقق شد
 آنرا بکمال ما بعضی تحقق میشود و کفر و این در حق کسی است که دعوت به

رسیده است او کسی که ایصال دعوت نبوده است نیز نمیدانند
 مؤمن و نه کافر فاما بلغنا آباءهم فامسكوا من يعرفون فاما يعرفون
 يعرفون و شاهدان و نحو علی بنک و اقبوا الشهادة فاما يعرفون عظمی
 یومز باقت و البوم الخ و من قال الله یجعل له من حیوانه ما یرزق
 و من یوکل علی الله فهو ان الله بالغ امره یجعل الله لکل شیء قدرا
 و چون برساند زمان بیدت خود یعنی شرف گردند باخر زمان
 پس بنگاه دارند ایشان را یعنی رحمت کنید ایشان بر یکدیگر اگر
 حسن معاشرت و لطف و رفعت و انفاق مناسب است
 و عدم تصد طلاق یا دیگر تا ترک اضرائش را بسبب تقوی بر حق
 مذکور یا مانع از دواج ایشان نمیراید باشند از ایشان بر یکدیگر
 یعنی آنچه حق طلاق است از تصد و مسکن و صدق او بکنید مثل

که تا مطلقیت در عهد اخلاص تیار همک و معارف در دست شما
و بعد از عهد نخست تیار است در تزویج ایشان شما یا غیر شما و گواه
گیرید بر حلق و کس که عاقل باشند از شما که مومنند و خانه
اشها و آنست که تا مرد با حد حلق نشود و یا که او گیرند بر مرد
زمان بعد از انقضای عهد مگر رجعت نشود و این امر بر سبیل است
اگر شما در طلاق باشد و بر سبیل نیست اگر در رجوع باشد
و واضح است که باشند و اعطاف باشد بر قول خدا اذ اطلقتم
بنابر این صریح است در شما و بر حلق چنانچه حضرت کاظم
علیه السلام فرموده بایضا یوسف قاضی که خداوند علیم در کتاب
کریم امر که و بطلاق و تا یکد فرموده باشد شهادین در آنی نشد
مگر بعد لاین و امر که و تزویج بدون امر باشد شود و شما ثابت

شاید را در آنچه خدا فرموده است و باطل کنید در آنچه تا یکد فرموده
و بنابر قول باطل عطف بر همک من است و نه کما تری و او گنبد
شهادت را اگر که امان تباری طلب ثبوت و رضای حضرت
عزت و جمیع آنچه مذکور شد و لاین آیه نپذیرفته میشود بان که
است که یکد و بگذارد و در دست خیر و آنچه متعلق است بان و در
پیرسد از خدای و مرکب نهایی نشود چه بدار و خدای برای او
جای پیردن شد یا بی حلاصی و بدار از از خدای و نیاید
و روزی و بدار از از انجا که کمان نبرد و در کاف و روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که چون نازل شد این آیه و اول
از اصحاب در بر روی خود بستند و اقبال کردند بر عبادت
و گفتند که ما را گنبد است که حضرت رسول کسرفت ایشان

و پرسید که چه خبر باعث شد شمار را با آنچه می گفتند خدا می ستاید
 روزی ما را کفیل گشته پس کار ماست بجا دست حضرت فرمود
 کسی که باین نحو کند عطا کرد عیش و طعم بالعب و من توکل علی الله
 و کسی که توکل کند بر خدا پس او کاف است و میرسد به دوزخ
 از او می گفت و تحقیق که گردانیده است خدا می از برای هر کسی
 تقدیر و مقدری که تغییر و تحول نیابد و از برای توکل در جنت
 حکما رقم فرمایند و از عیلم بالطلب حقیقت و حقیقت قول باطل
 زانوی اشتربند عا هرت که توکل می کنی در کار کن که کن
 پس تکیه بر جبار کن و اذ انشأ البقیة فی بعض ان و اجمع علی اننا
 و باظهرة الله علیه عرف بعضه من عن بعض فلما انما قال
 من اننا الله فذا قال تانی فیلم الجبر و یاد کند اینون

چون گفت پنجم بر روی بعضی از زبان خود یعنی خضه نخی را که تحریم ماریا
 و حکومت ابو بکر و عمر بعد از او پس از زمان که خبر کرد خضه علیه السلام
 به نسیب و مطلع ساختند خداوندی خود را بر پشت خضه و از را
 پنجم بر علیه السلام علیه و آله بر خنجر از اسناد ایشان را به نسیب خبر داد
 یعنی او را از افشای بعضی از آن را که تحریم ماریا است متعجب
 فرمود یعنی همین است و فرمود که قصد تحریم ماریا که با سواران
 کرده بودم تو نشی آن نمودی و اعراض کردی بر این علیه السلام
 و آله از بعضی دیگر یعنی از حکومت عمر بن خطاب پس آنکه هم که خبر داد پنجم
 علیه السلام علیه و آله خضه را با آنچه خدا می در ایران مطلع است خبر
 گفت خضه با پنجم که خبر داد باین که من را از ترا اسناد را کرده ام
 گفت پنجم خضه علیه و آله خبر داد مرا خدا می که دانات به است

هزار و خبر دار از کمالات سر از قاعده و حکمت حدیث نبوی صلی الله
 و آله و خبر دار از انجمن ب بعض از اوج این حکمت را از اسرار
 قدرت و مجمل تصدیق با آنچه حضرت محدث نبوی کرده و میفرماید
 که از روی حکمت است لازم است و تفصیل آن از روی اجمال آنچه
 میتوان گفت است که برای هر کسی که بخواهد به مرتبه مقرب
 که بآن مرتبه با سبب و معادله چند باید برسد و هر ضعیف و ناتوان
 به زودی و بیالایشتن و بیچاره چکه روز رسیدن او بحال شقاوت
 اگر در عین ثابت غرض داشته است بخری خواهد بود و کمونی
 تکلیف تواند کرد مثل آنکه بر خیزد بکن و زیاده خود را از دیگران
 شادمانی نماید این امر ظاهر خوب و بیب که قرار شود و سبب است
 و عزیزی آنچه باید یاد آید و از برای از اوج و قدر مکتب را از جهت

رسول پس و جان بقضی عین ثابت است آن مرتبه سعادت و حال
 از شقاوت و مقرب است و قرب صوری مانع نیست که در یک مرتبه و از
 اسباب در سعادت و شقاوت زیرا که شمس معنوی چون شمس
 محسوس بر چرخ که میسر به کجاش میسراند و انجمن را آنچه نمیکنند
 و قدر مکتب را آن پسر آخر الزمان از رسیدن و شقی از موافق و منافق را
 کمال لایق حال در عین ثابت مضرات که در وجود فرقه بآن
 کمال تواند رسید و از حضرت ذوالجلال و موجود متعال بآن
 حال بخواهد که شمس ایجا و دو انجم سبب رسیدن بآن کمال میکنند
 و از جمله اسباب رسیدن محرم شدن نه که کم و دشمنان بیک
 و کفایت است و باز که در معلوم و مشخص میشود که باین حکمت
 بسیار اشخاصی در سعادت و سعادت و جان شقاوت و شقاوت

رسیده و خواهند رسید و منی تضایق علم و علم تابع معلوم این
 تر بر خط هر شیء و در برای کسی جز نیامد و نه اکثر الی نه فقه بر
 ثم انج البصر کثیر یقلب البصر نایما و هو حجب
 پس بعد از نظر کردن و رجوع نمودن و یافتن تائب و قلم دیگر
 باز کردن چشم را بکتاب تمام و مناسب با عقل و من و در
 اگر هیچ نفس و عقلی در خلقت او راه نیافته یعنی بر حجت اول الکلی
 بلکه دیگر باره باز کردن و دیدن را باز کرد و آید تا دوباره
 بعد از رجوعی مراد تکریر است یعنی اگر بیک کمالیت معلوم کردی
 عدم تفاوت از استعاقب یکدیگر که تکرار کمالیت آن کن
 پوسته در طلب آن کن و کن و چون بسیار کنی و نظر خود را
 تکرار سازی در کمالیت باز کرد و در بوی تو چشم تو در حاشیه

دور باشد از یقین آنچه معلوم است از دیده عیب و عقل در آن باشد
 باشد از دیدن بسبب طول معاودت و کثرت مرجهت که در تکرار
 یعنی ظاهر او باطن هر کجا باشد خجسته ابصار را از ادراک استوار
 افعال حق پس چگونه نیست عاجز عقل قاصد از ادراک بهمت
 بجلال و جمال حضرت ذوالجلال زیرا که نسبت ممکنه میان
 ابصار و افعال میباشد که هر دو از عالم ممکنه هر چند
 شده و وصف هم بسیار است و اما بجات جلال و جمال
 عالم ممکن و ناموسی پرسند و از آنچه در عالم ناموسی
 فردن و افزونند پس چگونه عقل عاجز و کلین باشد که کرم کردی
 او را که حال در ده و بهمت بار تکرر بسبب تاثیر و تاثیر ضعیف
 و حیرت میگردند تا بجا که گویا ادراک می نمیشد و اما قوی مجرور

عقیده در هر تبه و کرت از ادراک اتوی از ادراک و کرت است
 و یسترا اندوید و حق بگو نظر سبب تعین از شد و حکم امکان
 غیریت از دور و تعین و امکان خستگی یکی برستور و ممکن شد
 که حکم حق و نفی در انوقت ضاوق نباشد و نفی نفی و تمام حکم
 در انوقت تبه شود تا کما خواهد بود و خداوند دان عقل با عید
 الرحمن در کشفین از جن دان خلق کرده است که با دانی
 کفیف از سر انداخته می کنند و کمال سعادت که در میان
 در عین ثبوت مضر و با امکان بود شیا قیاس از قوه و امکان
 بوجوب و عقیده و از خدا بظهور میرسد و همچنین در جانب شهادت
 پس امر در ایشان بوقی است معای عین ثابت است و ثبوت
 نفی و اثبات تا و استحال هر شئی در سیه و قال القلم و ما یطرق

و المعانی عن صفیان عن الصادق قال دام است فهو نوح
 قال انه غروب جمل احمد فمضار و ما دام ثم قال غروب جمل لقسیم است
 فطر لقسیم في ارج الحفظ ما كان و ما هو كان الا يوم تبيته فلك
 ما دام من نور و لقسیم قلم من نور و الفوج لوح من نور قال صفیان
 فقلت لای بن رسول الله عین الامر اللوح و لقسیم و المدا و لقسیم
 اما حکمت الله تعالی یا بن سید لولا انک اهل الجواب یا جنتک فمضار
 حکمت یودی الیه لقسیم و هو حکمت و القلم یودی الیه اللوح و هو حکمت
 و اللوح یودی الیه اسرافیل و اسرافیل یودی الیه میکائیل و میکائیل
 یودی الیه جبرئیل و جبرئیل یودی الیه الانبیاء و الرسل صلوا علیهم
 علیه السلام قال ثم قال لا تم یصفیان فما امن علیک نون نفس کایت
 و تم عقل کل و اول از کون یه است از باب انکها کردن از کلمه

باول حرفش و ثانی از باب تشبیه است زیرا که نقش شود در
 صورت موجودات تا اثر عقل چنانچه نقش میکرد و صورت مکتوبه در لوح
 برسطه قلم و ایضا نون از باب الکنایه نیز آن قلوب مجسم است در
 افراد مشتاقین و نصرت خدا از برای آنها و در سینه و دنیا
 و صدیقین و نظر کردن خدا بر قلوب اجبار و نظر کردن اجبار بر
 بصری قلم خداست و نور قرآن و قلم انجیل که نوشت و در لوح
 محفوظ در اول امر و چنانکه نسخ میکند از او سفرای خدا و کرام
 و اوصیاء است از اول تین است حق در صفا هر خلقیه بر تین و قلم
 اعلى و عقل اول و روح محمدی علیه السلام و آنکه عبارتند از یک
 و این جوهر عتبات را حلقه نبوی خلق با هویت مسمی بقلم است
 و باضافه نبوی مطلق خلق نمیده میشود و عقل اول و باضافه نبوی

کامل میگردد و در لوح محمدی علیه السلام و الی پس نیز میکند و قلم
 علم نبوی لوح محفوظ و قلم اجمال لوح و لوح تحصیل است و لوح
 مسموم است بقلم و تابع است از برای او و قلم عقل اول است و حاکم
 بر لوح مفصل مرقضا به محمد که در دوات علم الکنایه است که تکریر
 کرده شده است از نون پس عقل بازا قلم است و نفس بجای
 لوح و قضا یا انشکریه که موجود میشود در نفس بتفصیل قلم عقل
 مانند صورت وجودیه اشیا و حیات و احوال مقدره بر هر که در لوح
 بر او که مکتوب است در لوح محفوظ و قلم نبوی و این دو از نون
 قلم و چنانکه صادر میشود از این دو تا در بوی وجود و صورت تعلیه
 الکی و بعد از آنش و سخن غیبش از جهت شرافت ایشان و در
 ایشان مثل بر کل وجود در اول مرتبه تا اثر و تا در جهت شرافت

این از برای مستم علیه قاصد و حکم و نیک و لا یکنی کما یحیی
 از ناک و هو تکلف و شکایتش هر یک برود که در خود را با هم
 و شکل از ایشان و سعادت من سعد و شقاوت من شقی و پستی
 و راستی و عذاب و دلشکایت و شتاب زدگی در هر دو طرف از
 میان قوم خود مانند خداوند مای در استیلا و صفات نفسی
 و غلبه عیش و غضب که به آن بسبب در شکم مای جوهر است
 پس حق تعالی میباید خود را میفرماید که ما چون رقت ترا از مرتبه
 پرست برات بگذرد که دانندیم پس باید که بهر توبه و توبه
 تو باشد نه مانند میر و نس و یاد کن چون بخواند پروردگار خود را
 در شکم مای که بعد از آنکه من سبب آنک استی کنت عجب
 انظالمین بدان برتیکه شفت بر عباد خدا حق است بر عباد

غیرت زانی یعنی ابقا بر نفس مستحقه از برای قتل مثل کفایت
 از قتل نفس غیرت زانی چه آنکه است که کفر و شقاق بر این در
 حال که امید باشد که داخل شود در حیطه سلام بهرست از تمام و
 اهلان ایشان که حاصل از رسول صلی الله علیه و آله با لوله قلوبهم و یحیی که
 خدا ثواب میدهد بر این و میوه اخذ میکند به زبان چه آنکه از برای
 غیرت صلی در حقیقت توبه نیست زیرا که غیرت از غیرت نیست
 نیست در این که شکم مشهور است که دود و طبعینا و علیه السلام
 چون اراده حق تعالی مقدس شود که از او دور شود
 و بهر زمان که فراغت میسافت خراب میشود از نجات شکی که
 بسوی خدا وحی رسید باو که ان می ند الا یقوم علیه میسافت
 الله ما و او عرض کرد که بار اله آیت خود این در راه تو جواب است

که بود و لیکن ایشان ایما نمودند بندگان من پس داد و دادند
 که کند ایما بنیان این عمارت را بدست کسی کن که در من باشد و
 رسید با و که پسرت سلیمان علیه السلام بنا خواهد کرد و عرض ازین
 حکایت است که مرععات این شاه است نه دامت او او
 از مردم او چنانچه میفرماید و لا کن کذاب اکوت الا تری عده و الیک
 قد فرض الله فیهم البحرین البیاضین لان الله ان یخلق ما یرید
 الله و قد انشاء الله لایسیر البیاضین و قد انشاء الله لایسیر
 اولی بنی شد و ما خدا را با لایسم الظاهر الا بوجوه اولی بنی الله
 که با و بسته بسیار است از آنکه و من عفی و اوسع فاجزه علی الله
 الا ترا بسمانه اذاکان اولی الامم جاده فرضی واحد بالمدینه
 او عفا و باقی الاولی لایریدون الا اقل کیف راعی من عفا و عفا

گفت که من هر حکم را بکن یعنی میرکن از برای حکم رب و بیش از این
 حجت که در شکم حجت میرکن و بر جا و استعدای غلام نمود و لا یفیک
 کافیه فلیتلا ما نلک کثر و عیث قرآن سخن کسیکه از جبرئیل را که پند
 عقیقه ابن مفضل و توابع او میگویند اندک است که می شود بین و غیرت
 از شعر و کثرت استیاز میگویند که این کسی است که اخبار را بخاکش
 میکند درست قبل زمان و مدعی معرفت اهرار است و بعضی گفته اند که
 گفته عارفانند با موربب معذات و اسباب از کلام هم فیل
 حال کسی که نوال میکند و کثرت در عرب پیش از نبوت پیغمبر بود
 مردی است که شایعین استراق سمع می نمودند و الله میگرداند بوی
 کند پس چون نبوت شد پیغمبر مهسا الله علیه و آله محرابش شد
 و باطل کردید کثرت ذکر ایمان با نفعی شاعریت و تذکر با نفعی کثرت

سبب است که عدم مثبت قرآن بشمار است این که میگوید
که معاذ بخلاف بابت قرآن از کلمات که علم باو بدینست که
سر کس بعد بلکه موقوف است بر تذکر شدن احوال پس از مدتی
و خاصه که از برای حضرت رسول ذکر کرده شد است که لازم است
که حضرت رسول صاحب آن خاص باید باشد چنانکه اثبات
خاصه نیز موقوف است بر آن پس هرگاه خواسته باشیم اثبات
اصل نبوت کنیم گوئیم که خداوند مصلی ق در و عیم است معلوم است
و عموم علم یعنی بهر معلوم عالم است و هر مقدوری ق در پس چنین
کسی بکل و فعل با غایت روانیت و هر چه مستحق و چه در دستند
وجود میداد البته و اسباب رسیدن بحال اگر مقدور باشد از
ذو بحال باید بود و باید سبب نفی بکل و عدم فعل با غایت

و عموم علم و قدرت و از جمله اسباب رسیدن فعل بحال است لطف است
چرا که در آن اسباب رسیدن شی است بجنب مطلوب غیر منفی بحال و
اثبات شده است که وجود در کمال از لطف است و بر خدا واجبست
و اما وجود در رسول که از لطف است و بر خداوند لازم است و باید است
تسبیح باشد آن این شخص معین است و این تصدیق بجهت شخص بود
که گوئیم رسول صلی الله علیه و آله که واجبست تصدیق بوجود او باید
این خصل باشد و این شخص معین صاحب این خصل است پس
تصدیق میکنیم که رسول این شخص معین است و این شخص معین رسول
هوتم بخیر چون من الاختلاف یسرا کما کانتم الی نصب بوفضون
روزی که پروین آید از کور و در حالی که شت بدکان بسته است
اسرارش که این نوری علی را کرده است تا بدینجا نرسد که

که علم خود را غایب نمایند و بکتاب آن شتاب کنند و در وقت
بسیار نوبت و صاخر اند که جمع نصب است یعنی علم و کینه نصب است
یعنی کویا میشتاید بجانب بان خود بکتابت تقریب ایشان بنویسد
در دنیا بر یکدیگر بکتابت میگویند بکتابت ایشان از احوال چهار شصت
صد صفت از اهل وصال و کت و کت صفت از اهل برهان و شقا
و لغای صفت شش بر سه قسم است و از برای هر قسم موت و نبوت
و قیمتی است و لغای وصال هر یک بعد از موت و نبوت ایشان در
آفتاب کینه که میسرند از انبیا و تعینات خود در حیات
دنیا و بعد از موت از عالم بسوی و غیبت میشوند از مردم و در
درین دار و در آن میگذرند بسوی عالم مدتس و انوار و نور میروند
در زمره ملکوت و آن طایفه اند که از بعضی از اهل جیس نیستند

و لایزال تر میگذرند و بکتاب هر مرتبه از فنا حضرت حق بنویسد
میفرماید و دایما در فنا و ولایتند و موت و قیامت ایشان بعد
و مستکرات و سیم طایفه اند که میسرند بکتابت طبیعت و لیکن در علم
در اصل داده نوری پس خود کرده اند و قیامت ایشان بعد از
حجاب بدیده و حجب عارضی که در بر رخ میوه میشود و لغای وصال
ایشان با در عالم مثال یا در برانج نوری و وعاید یا در هیات
سماوی و صور فسیکه است بکتابت تفاوت درجه تمام از اجزای
بسبب صفای نفس و قوه استعدادات و چهارم که از اهل شقا
و لغای موت ایشان از بدو یکدست و هرگز صاحب حیات
نبوده اند چه تعین و انیت و طایس طبیعت و آن طایفه است که
از او کشف لازم از غر و موت و حیات میکنند و از او

حجاب غدا ب و طهر مشی و غیب برایشان بر صورت متعده نشانی
 و چون در دنیا عبادت کرده اند خدا را بتقید در صورت مظهر
 اسما و صفات در قیامت سرعت میکنند و پیشی بگیرند بسوی
 بتان خود که صور اعتقاد و دیدن ایشان است و اینها فیض که به او اراده
 حجاب و رفع انانیت کرده اند با الهه خود مملد آدر در مظهر
 و بقای رب و حیات اخلاق و انیات معذ بند و خلاصی از
 کفایتان بجهنم خطای و این شمره شجره صور اعتقاد و دیدن ایشان است فیض
 با الهه من ذلک فلا و حی الیه انما استجمع فخر من الذین خالوا
 مقیفا قرنا عتبا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که وحی کرده شد من
 انکه شنیدم قرآن را در بطن خود که وحی از جبرئیل پس گفتند چون
 بیان قوم در آمدند که ای قوم بدرستی که شنیدیم که بانه نیکو

یعنی کلامی عجیب و غریب که مثل کلام ادیبان نیست در حسن نظم
 و قافیه منظمی و کسی در اینها مثل آن قدرت ندارد و چون هم عاقله
 لطیفه شفا داده اند که نارایت و هوایت برایشان غالب است چنانچه
 غالب است بر باوجود هر ارضی و عالمی و از ایشان این است که مثل
 شکرند با شکر محقق بعت جواهر حب و وقت ارواح میکنند
 بر حرکات شریعه و احوال که از دماغ بشر خارج است مثل ملائکه
 که اگر انچه سفیاض اند و ملائکه علوی و اینها نمونش از جنسیه و اینها
 نه در غلط نمونش بسببه و همیه و کثرت و قوت ادراک آنها
 و نه بر هیات نمونش اینها و استعدادات اویند تا لازم باید
 تعلق این جنس با جبرام کشیده که غالب باشد بر او از جنسیه و نه
 در صفات نمونش مجر و هستند تا متصل شوند به عالم علوی و حیات

بر اینها ناریت و هوایت و دغایت و اختلاف احوال و دنیا
 آنها را بعضی از حکما صور معلقه دانند برای اینها علوم و ادراکات
 از جنس علوم ما و چون که میباشند بالطبع قریب بوی ملکوت است
 ممکن است آنها را که متقی شود از عالم ملکوت سماوی بعضی از غیرها
 پس ستم نیست که مرتقی بشود بوی اق سماوی استراق میکند
 از کلام ملائکه و چون که میباشند از غیری ضعیف به نسبت بقوی
 سماوی تاثیر میشود تا شیرین قوی پس مروج میشود بعضی
 گفته اند که اجته نوعی از ارواح مجرد اند و بعضی دیگر گفته اند که
 بشر بر اینها روح از ابدانند و برخی از مفسرین گفته اند که اینها
 دلالت میکند بر اینکه پیر مرسله علیه و آله ندیده است اجته
 و قرائت نفرموده است بر ایشان قرائت و اتفاق افتاده است

ایشان در بعضی از اوقات قرائت و غیر داده است خدای سبحان
 ایشان و بعضی را بدی بعضی از ایشان شده که در اندیشه حسا الله
 علیه و آله را شنیده اند کلام حق را از روشها و وضع شده اند
 از برای او از غنا این عمل که بدی تقب کرده اند اجته از برکات
 و چون که شنیده اند او را یافته اند در قلوب خود روحی و در اسرار خود
 نوری و در ارواح خود راحت و در ابدان خود شلی از برای
 اتیان را و امر او فقال انما سمعنا من ربنا عجایب الی غیره
 اننا نشهد ان لا اله الا الله و طلاق قوم قبلا بدستیکه روحی است
 که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن یا بعضی
 که قیام نمایند است در آن برای عبادت آن سخت تر است از
 روی ثبات قدم و گفت از عبادت روزی ترک خواب در

برانفس بغایت شاق است و آن موجب زیاده شوق است و در وقت
 محبت نزد حضرت غوث و در وقت ترو است ترازدوی معانی
 یعنی خواندن تسبیح و در آن اثواب است چه در آن وقت است
 و زبان بادل موافق و حواس از شنیدن اصوات ساکن و از رسیدن
 پس زبان نغمه اند و بدل فکر میکند و در بعضی ناشی ساعت
 اول شب و شش از شش یعنی ابتدا است و در غیرت که نام
 زمین العابدین علیه السلام در میان غار شام و حلقه ناز بسیار
 که از وی بسیار و از او پرسیدند فرمود که داشته این که قطعاً
 در قرآن فرموده این ساعت است و نزد و چه در ساعت تبه است
 و بر وایت ماثوره از این مجلس مراد همه شب است و از این
 و از عبد الله علیه السلام ماثور است که داشته این قیامت

در آخر شب بخار شب و نیز از این عبد الله علیه السلام مژدیت که
 ناشی از جو است بنده است از فرشتگان خود که بان ادا و غیره
 خدا کند که بقصد طاعت خدای باشد و پس و آن را بخیر و در
 مخلوط از تبه لیا و ساعات شب موافق است و در وقت
 ابل مناجات و از اسهل است از طاعت نماز برای ابل مراقبه
 بیست و پنج که در شب است از کثوف مناجات و از برای ابل
 و صلوات مناجات او که شد و طاعت از برای ابل مناجات
 و اسهل است از برای ابل مناجات و اقوم قیامت مناجات
 رب خود را و نزد شکی از خدا ان کلمه و در ظهور خلقت او که
 که هر یک از آنها میکنند از عبادت شب و او شده موافقت بین
 و عقب از اصناف و فهم و اقوم عیسی یعنی اثبات رتبه است و قبل است

پس تصدیق کرد بر بول بسته آن دور اکثر تفسیر آمده است که اگر
 ملعون را شدت سعادت با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از هر
 دیگر بود و تحقیقا در باره او شکر بود که گوید این اجل محمد صلی الله
 علیه و آله یا صدقه خدا و از آنچه واجب الابد بود و نماز و غیره
 نکرد و برای خدا یا پروردگار پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و به صلوات
 نیت هر چه است از ثواب کمال دینوی و دنیوی و حسن و است در زوایا
 احوال با قوال و افعال و مراقبه از برای خیر که نازل میشود از
 جمال و جلال و جلالت از نبات و موکس و جنس و ستم
 من لائن و الامرویت از برای جناس و حضور از غیبت
 افعال مراقبه است از برای ادب عبودیت و ثبات بین
 حقا و تکفیر از حق که آن بسبب شدت بود غایت سیم

از برای امر و امر و حسن و در هر خبرش معنی کا موعود است که بر
 بلیب بود است و ذکره ترکیه سر است از غیر حق و تظیر مال است
 عا ماهو قون لیسیم ترکیه سر از غیر حق اجال است که شغل است
 بر صیحت است م از ترکیه مال و حال و حسن ظاهر و باطن و جامع
 آن حاصل نموده باشد این ترکیه صادق باشد پس بر سادگی
 لازم است که سر اسرار تمام جو کس را در رعایت خاص بر حق
 از باطن بعینه عقل و روی توجه به حق داشته باشد آنچه مانع است
 هر مرتبه و هر حال و در از وصال و ترکیه و زوال و بقا و نوح
 ساعی باشد و اگر یک از جو کس ملک فاحش باشد و بیخ
 عقل نباشد سلف سلطان عادل حق در اقامت کند و او را
 بصراط استقیم مسرور خواهد داشت زیرا که او یک آن

رفیق و موافق شیطان و منافق عقل و عبس به الرحمن کشیده
 که علت آنست که صراط مستقیم که بت دین ممدی است
 کرد و اگر چه باین صراط مستقیم باشد هر چه از عجز و لالت است
 زیرا که علت آنست که هر که متحقق نشود و برحق تمام حسیه
 با متفکرات جزو اعتقاد است بر حق که باشد لازم دارد
 معلول را در رسیدن برحق و سلوک صراط مستقیم در نتیجه
 چنانچه گفته اند قطعه چرخ برت اگر جمع شود در دل شکست
 اصل و یا قوت شود و سنگ بدین طایفه را پاک طینت و اصل که در دست
 تربیت کردن هزارانک سینا و دورا و جمل اصل استعداد
 فاسد بود و باین را با عدم اول فایده نبود و امر کردن و امانت
 و تصدیق بر رسول علیان نفس امر مقصود و بود و نه مأمور به و فایده

این امر چون فایده کفایت بسیار است میرساند حق را بتدوین
 بکمال سعادت و انکه فایده منحصربش بر بعضی چنانچه گویند
 تَحْتَ جَلْقَانِهِمْ وَ شَدَّ قَائِمُهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْنَانَهُمْ
 بتبدیل آنرا از آفریدیم ایشان را از آب اندک است و حکم کردیم
 در طاعت و صلایشان را با عصبانیه یعنی عسای ایشان را بیکدیگر بستیم
 و چون خواستیم پاکت ایشان را بدل کنیم ایشان در غفلت و شدت
 بدل کردند و در همین نشانه بجهت بقای نوع ایشان را از دست دشمن
 بهین صورت و نیت باز آفریم ایشان را بریم و بدل کنیم ایشان را
 بغیر ایشان از بندگان نشان بر دارا که ملک متصفی آن باشد
 و یا معنی چنین است که هرگاه خواسته باشیم بدل کنیم شما را
 باینکه سبب میکنیم افعال شما را با افعال او و میکنیم صفات شما را با صفات

و نه یکیشیم ذوات شمارا بذات به پس یکیشید شمارا ابدال چنانچه
 از شکیلیت شمارا بی خود نباشد و این از قبیل ان شمارا من و ان
 یا لم یضل است که در معنی قدرت مذکور است و صدق شرطیه شرط
 تصدیق مقدمتین در طرفین نیست یعنی حکم مذکور در علم صواب
 میشود و علم تابع معلوم است و عین ثابت بخوبی که هست و استعدا
 میکند خدا علم و ادراک بر وجودش میفرماید و در حقیقت خبر نیست
 سخوت وجود ذوات خود شخص است با خود بگوید آنچه خواهد
 و برابر اعتقاد مستحکم که علت احتیاج حدوث است فاعلا یا کم
 و حدوث شرط ایشا شرط و اهل ایمان هم هستند و افعال من
 بنحالی را هم اکثری میگویند که باید پیشکی باشد میگویند موجود
 مطلق با اعراف و در دو آن باقی و ثابت نیست همیشه حال

حدوث است و علت اعتقاد احتیاج و اشیای است که از این
 این قدر میسر اند چنین باشد بنا بر این اعتقاد که هرگاه
 باقی باشد شمارا به واسطه اشیای که میگویند ایدم شمارا با آن
 حال باید حال یکدیگر در استیلا میگویند و بنا بر قول سابق مقدمه
 استثنای نه منی است و بنا بر قول کلین باید استثنای نه ثابت بود
 باشد تا در هر ترا خطا هر دو استثنای نه باشد و الا باید که یکدیگر
 گفته اند بعضی عالم در بقا حق جلالت است و این بسیار خفیه است
 ان لا یخجل الا در ضمه ادا و الحبال و نادا ایدم شمارا ایدم شمارا
 فرشت کبر و تا قرا که شمارا باشد و کرد و ایدم شمارا ایدم شمارا
 زمین بدان استوار شود و متحرک کرد و در خبر آمده است که چون
 حق تعالی از زمین را بایستد در اوزار که گفته است و هفت طبقه کرد

و فرشته را خلق کرد که دست از شرق تا مشرق کشید و این
 زمین را بر دوش گرفت و برای قرار وی کاوی از در و درخت
 که او را چهل هزار قوایم بود اوستم بر کوه مان و نهاد چون تمام
 بر بالای کوه مان او تنزل بود و قوتی هسته یک مسافت اول
 عرض آن پانصد ساله بود و او را بر بالای کوه مان نهاد و آن
 فرشته قدم بر آن یا قوت نهاد و قرار گرفت و برای مسافت
 قوایم کا و سنگی بزرگتر از مسافت آن بقدر مسافت هفت
 آسمان و هفت زمین بود و از برای مسافت از کوه این سنگی
 که اسم او برهوت و بر وایت و دیگر لیه تا و از امیر المومنین علیه
 السلام که نام او بلهوت است آفرید و آن سنگ را بر پشت وی
 نهاد و باقی اوصای آن چتری بر بالای آن نیت و آن مایه است

و آب بر باد است و باد بر قدرت نه ای استاده و در وایت
 که مایه بر سوسیه بیس خوات که بکشد و آنچه بر پشت ویت
 بنید از دقت است و آنچه روی بیسته و تا در پی وی رفت و
 بدین طبع او رسید مایه بنایه فر مان رسید که پروان آمد و در برابر
 ایستاد و اگر غریب بنسیدین که بدین طبع وی رود مایه بخت این
 خوف ساکن شد و کعب باطن ارض قویا و لی را خوش گردان
 از برای طایفه که تکلیف بودشان و مریوط ساخت آن از برای
 بگو بهما معرفت و نیهای تحول از تمکین از اولی که پشت آن برپا
 عالم و عالمین و گفته شده است که او را و بنا بر حقیقت سادات
 اولین است و خواص اصیفا سوال کردند از او رسید که که ام یک
 از او تا دوا شد فرمود او تا دوزیرا که ابدال منقلب میشود از دعا

بری حال و بدل یکسند معانی را بقای و اوتاد رسیده اند بخت
 و ثابت و تمام است ارکان ایشان و ایشان از این است که
 تغییر ندهد ایشان را احوال و مقام مکن میباشند و ایشان برتر
 قطب است در عالم یک است و تمام است عالم به واسطه ذلك
 یعنی مکن بجستی بهر سیکه در قرن منتهی بر آید
 و استبسی مکنی را که از ایشان او باشد که برسد از راه
 هر خطی که با خبر داری نه حقیقت خشت و خوف عالم
 احتراق او است بسبب ترقی مکرری در استقبال و کای میباشند
 خوف از جریان از نوب و کای میباشند از راه ایشان است
 معرفت صفات آنچنان که موجب خوف است لاجل و جمع کردن
 خدا را برای خائفین بری و رحمت و علم در میزان را نقل نماید

بری و در محدثین هم بر بسم ربهمون و قال انما یخشی الله من عباده
 العلماء و غیرهم پس الله علیه و آله فرماید بر اسرار مکه که خداوند
 من خاف الله قال انما یخشی الله من عباده غیر الله خاف الله من کمال
 و خوف مرغوب خوف از خداست چه انکه دال بر معرفت کمال
 و در دوزخ است عجیب لمن عرف کماله لا یخافه و لکن نه بدی
 که بر تبه فاعین رسیده چه انکه معرفت تمام مستحق خوف است
 که این از رحمت باشد نه خوف و بسبب قبول و تصادف است
 خدای که معرفت مقام حیرت و توقف که یقین را باریج
 بسبب قیام شاهد هر دو جانب و ساکت صاحب مقام نشود
 هم از حجاب حجاب است و از رفیع حجاب اما خوشتر از حجاب
 خیریت که در حجاب است از جهل بخیر که حجاب حجاب از او

و اما خوف از دفع حجاب بعلت نوال عین است و در دفع حجاب
 و حال شبیه لدفع اللیل ان وصلت کاللیل ان بعت بکر من
 الطوال ما شکر من القصر و کسیکه پروان برده و ازین خوف برون
 خیزد که متعلق باشد بغیر او پس آن خوف است که نیست بقدم
 بسبب آنکه هر خوف بوی خوف از خدا است از برای او یکی
 راس و مستقیم است آن خوف در حدیث را که اکتفا و تکیه قدم از
 صراط درخت که از دو خوف باشد خوف است که مقام مستقیم است
 از برای عالم منفک نشود و این خوف است که عین و حق بر حق
 و ممدوح و کمال مودود و متخداست و عرفا اختلاف کرده اند
 که صاحب این مقام آیا این سکندر از کماله و آیا سیرین باو بیگانه
 یا نه هر یک بوجهی استدلال کرده اند و ما بواسطی بر اکتفا و تکیه قدم

و تصریح لغیر نمودن و پوشیده نگذاشتن از حجت رحمت است بر کونین
 که غلبه در عالم جاهل است و علی گشته و مجر زخمی است بر ایشان
 تشخیص عبرت بچشم نوری از بسبب باندک تامل ظاهر میگردد
 وَأَيُّ الْوَحْشِ حَيْثُفَ انما که همه جانوران وحش جمع گردند
 در یکجا و همه بیکدیگر فخط میزنند متفادین از جهل انحرار یکدیگر باشد
 از قناده و مردیت که همه حیوانات را بجهت قصاص محض میزنند
 تا آنکه ذباب را نیز میزنند که مردیت که بعد از قصاص و احوال
 آنها را خاک سازند و هر یک کدام باقی نماند مگر آنچه در سینه دفن
 باشد و موجب تعجب ایشان از ضرورت ایشان چون عکس و غیر آن
 و بیستوان گفت که شر کرده میشود باجای از زدیقت و وحش
 قوی حیوانیه و ایم است دور آن گفت اما میگویند نفسی که میمیرد

یا و این اوجی است که قوه در پیوسته با قیامت و خیمه در کار
 و در وقتیکه مفارقت میکند از قیامت بگری میشود و چنانچه
 قیامت مشتق است از قیام پس در وقتیکه مفارقت بکند
 نفس مجرد را می پستند بذات خود و قیام بر دو گونه است
 صغری و آن مفارقت نفس است از جسد است و قیامت
 بر اینان مفارقت نفس است از جسد و بگری و آن
 مفارقت نفس کلیه است از عالم و نفس در وقتیکه
 مفارقت از این بکلی میکند بقاء قیامت با او و مصائب
 نمیشود و او را از آثار این جسد مگر خیری را که استفاده
 کرده است از معارف ربانیه و اخلاق جمیده کلیه و از
 سیمیه بنحیه و اعمال صالحه زکویه و باقی میمانند این اشیا

در جسد نفس و تصور میشوند در ذات او هرگاه کلیه باشد
 بصورت نورانیه همیشه در سه زمانی که ملاحظه میکند نفس
 ذات خود را در صورت فرجی با اندازه حاصل میکند و در
 وقتی که اخلاقیش رویه دارد اش فاسده و اعمالش بر حق
 و جهالتش مگر آنکه بوده باشد که در ذات از ذات حق
 و حقایق حقه که در کمال است و آنرا که در کمال است
 و باقی میماند این اشیا در ذات او تصور بصورت قسبه بجهت
 و هر زمانه که نظر میکند اراده میکند فراد از آن صورت را
 و چگونه میتواند کسی از نفس خود فرار کند و معصومیت
 قنده و مدلولش موافق است با آنچه بعضی از عرفا میکنند
 بمقتضی بر آن خود که هر چند که قوام ذاتش با و است از آن

او مشر استقلا نمیشد و میراث آنکه صاحب خیال نیستند
 و یا خیال مجرد باشد مشر استقلا ندارند و از خیال مجرد باشد
 و حیوان صاحب خیال مشر خواهد داشت و مانع از او است
 که همه حیوانات را بجهت قصاص مشر است زنده این مشر بعضی
 اراده حق و القات رب بر پاست بر غایت القات مستحق
 میشوند و باقی نیامانند چه عالی ندارند که آنچه در او سرور
 بی آدم باشد یعنی نبی آدم با و القات داشته باشد بقوت
 القات او بر پا خواهند بود و این بیان تدبیرش میشود
 که حیوان غیر نبی در آخرت چگونه موجودند **فَقَالَ**
هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ يَكْفُرُونَ پس گفته شود یعنی زبانی است
 که میازوی توبخ این عذاب مرآن عذاب است که بودید

که بان کذب میکردید و کیفیت زبانی را که نوزده تن است
 چند آیه پیش ازین مرقوم داشتیم و وجه حضرت که مذکور است
 امور در بر این عالم خلقت و شباح عالم طبیعت انچه که
 ظاهر میاید و دنیا و باطن او جمیع و مشایخ است بقوله تعالی
 فاعلموا ان الله قد لا یلهی بقاءت سبعة نوزده است چه
 انکه وجود هر یک از نباتات تحت وجود هر قدی مفاد
 الذات سابق الوجود و نفی نیاست و طبیعت مدبرات
 مثل روحانیات عالم کبیر حیوانات و عالم صغیر نباتات
 پس در عالم کبیر علوی ارواح کواکب سیاره و بروج آبی
 عشریه است و مجموع این دوزده است و همچنین در عالم صغیر
 بشری مدبرات را اوس قری با شری از برای تدبیر و تصرف

در برانج سفید نوزده است هفت او با دلی افعال
 نباتیه و قوی و اسباب او است سه از آن هفت
 اصول در فصل تقدیه و تمثیه و تولید است و چهار از او
 فروع و خود آدم است و دو از او دیگر از مذرات است
 ادر اکا است پنج ظاهر و پنج باطنه و دو دیگر دو مبدا
 قریبند از برای تحریک یک از آن دو شهوت که مبدا
 جذب ملایم است و ثانیه غضب که مبدا است از برای
 دفع منافس و بر تکیه از برای هر یک از این نوزده مقادیر
 در اماره نارجمه انچه که منش او ثوران حرارت جسم
 طبیعت و شهوت است که نیرانات کامنه است
 امر و از نظر خلائق و زود باشد که اسکا رت و روز قیامت

بسیک بر امان نس محرقه لعل و ندیه لایزال قطعه
 زرافه لشوی تدعو امن ادر و تو لا و اما العا سطون
 کف نوالجسم حطبا و اقلان مدام بودن ابو محس درینا
 با این می بس و افیا و فارجی انچه سیکه باطن او معلو
 بنا رجیم است و مبحون بچین طبیعت و اسیر در طایفه
 مذرات و موثرات علویه نوزده که نه و مبعوث الله
 سفید که انهم نوزده است هفت ممکن نیست او را
 صغیر و لیم چنان و منبع روح و ریحان پس او همیشه
 مغذبت بنده اب جیم و محترق است نیا رجیم مقید است
 بسا سل و افعال مسو بندگان و اسیران بعلت عدم
 استکمال نفس او بعل و عمل نمیکند و مثل امر از خلاص

از سلاسل پس در قشیک منتقل می شود از سخن بسوی سخن اگر
چه درین دنیا هم سخن و محو و جمیع است در قشیک
منکشف شود از غلط منتقل می شود از باطن او حداب
بسوی ظاهرش قد فرغت مدد الله و مصطفی علیه
عن تکریر نصف آخر کتاب المستطاب المسمی بمقتضی
تکثیر اثره فی عصر نوهم بهجت من ثلث آخر شهر محرم
سنة خمس و خمسون و ثمانین بعد الف عا جریا و الف
کتابه بهبه اهل الاحقر اسیان

عبد الباقی حاجی قبا

مستطاب

